



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

درآمدی بر نبوت و شخصیت

مؤلف: دکتور علی محمد

پیامبر اعظم



دکتور علی محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درآمدي بر نبوت و شخصيت پيامبر اعظم صلي الله عليه وآله وسلم: علمي، اعتقادي، تاريخي، اخلاقي و تربيتي

نويسنده:

علي محامد

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	درآمدی بر نبوت و شخصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم: علمی، اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و تربیتی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه پژوهشکده
۲۵	پیش گفتار
۳۳	فصل اول: در بیان نسب آن حضرت
۳۳	اشاره
۳۸	دلایلی بر موحد بود اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۴۰	نتیجه مباحث
۴۱	ذکر نسب شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۴۱	اشاره
۴۲	۱. شرح حال جناب عدنان
۴۳	۲. معدّ بن عدنان
۴۴	۳. نزار بن معدّ
۴۴	۴. مضر بن نزار
۴۵	۵. الیاس بن مضر
۴۵	۶. مدرکه بن الیاس
۴۵	۷. خزیمه بن مدرکه
۴۶	۸. کنانه بن خزیمه
۴۶	۹. نضر بن کنانه
۴۶	۱۰. مالک بن نضر
۴۷	۱۱. فهر بن مالک

۴۷	۱۲. غالب بن فهر
۴۷	۱۳. لوی بن غالب
۴۸	۱۴. کعب بن لوی
۴۸	۱۵. مره بن کعب
۴۸	۱۶. کلاب بن مرّه
۴۹	۱۷. قُصَی بن کلاب
۵۱	۱۸. عبد مناف بن قصی
۵۱	۱۹. هاشم بن عبد مناف
۵۵	۲۰. عبدالمطلب بن هاشم
۶۱	۲۱. عبدالله بن عبدالمطلب
۶۳	ولادت با سعادت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
۶۵	وقایع مهم هم زمان با ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
۶۷	حالات آن حضرت در ایام شیر خوارگی
۷۰	درسهای آموزنده این فصل
۷۷	فصل دوم: اثبات نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
۷۷	اشاره
۸۴	پیغمبر کیست ؟
۸۵	برهان کمال
۸۹	تعریف و شرایط معجزه
۸۹	اشاره
۹۰	۱. تعریف معجزه
۹۳	۲. شرایط معجزه
۹۳	اشاره
۹۵	علت مطابق بودن اعجاز با زمان
۹۸	اعجاز قرآن
۹۸	اشاره

۱۰۵	۱. فصاحت و بلاغت
۱۱۰	۲. اعجاز قرآن نسبت به علم و معرفت
۱۱۳	۳. قرآن و عدم اختلاف در بیان
۱۱۶	۴. قرآن و اخبار غیبی
۱۲۰	۵. کثرت نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۲۳	نتیجه بحث
۱۲۳	بحثی درباره سایر معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
۱۲۳	اشاره
۱۲۸	گفتار سید مرتضی درباره معجزات
۱۲۹	معجزات مذکور در قرآن
۱۳۱	کفایت شر استهزاء کنندگان
۱۳۳	اخلاق فاضله دلیلی بر نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
۱۳۷	کلام فیض کاشانی درباره اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۱۳۹	عدم نیاز علماء به معجزه
۱۴۲	جمع قرائن
۱۴۲	اشاره
۱۴۳	۱. محیط دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
۱۴۵	۲. ویژگی اخلاقی و سوابق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۴۷	۳. محتوای دعوت
۱۶۳	۴. عمق تأثیر او در محیط
۱۶۴	۵. وسائل نیل به هدف
۱۶۶	۶. ایمان و فداکاری در راه هدایت
۱۶۷	۷. شخصیت ایمان آورندگان
۱۶۹	۸. پیشرفت سریع
۱۷۱	فصل سوم: خلق عظیم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
۱۷۱	اشاره

۱۷۶	۱. عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۱۷۶	اشاره
۱۷۷	کیفیت نماز شب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۱۷۹	نزول سوره طه
۱۸۰	۲. مقام زهد و بی اعتنائی به مظاهر دنیا
۱۸۵	۳. جود و سخا
۱۸۸	۴. شجاعت
۱۹۱	۵. تواضع و فروتنی
۱۹۴	۶. رفق و مهربانی
۱۹۹	۷. شکر گزاری از نعمتهای الهی
۲۰۳	۸. مقام صبر و بردباری
۲۰۷	۹. وفای به عهد و پیمان
۲۱۰	۱۰. شرم و حیا
۲۱۵	۱۱. سلام کردن به دیگران
۲۱۸	۱۲. تفقد و احترام به دیگران نسبت به جایگاه آنان
۲۲۲	۱۳. عدالت و امانت داری
۲۲۹	فصل چهارم: صفات و شرایط پیامبران
۲۲۹	اشاره
۲۳۱	۱. علم لدنی
۲۳۲	۲. شرائط دیگر
۲۳۷	فصل پنجم: عصمت پیامبران
۲۳۷	اشاره
۲۳۹	امکان تحقق عصمت
۲۴۱	کلام شیخ مفید قدس سره
۲۴۲	تعریف عصمت
۲۴۳	مراحل عصمت

- ۲۴۶ دلایل عصمت پیامبران
- ۲۴۸ محدوده عصمت پیامبران
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۹ کلام سید مرتضی قدس سره
- ۲۵۱ عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۵۴ اشکالات بر عصمت و پاسخ آنها
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۷ جواب این آیات
- ۲۵۸ بیان کلام علامه طباطبائی رحمه الله
- ۲۶۰ جواب آیه اول سوره فتح
- ۲۶۴ منشأ شبهه به عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۶۹ فصل ششم: خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۱ خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۷۲ استدلال به آیات قرآن
- ۲۷۷ استدلال به روایات
- ۲۸۰ پاسخ بعضی از اشکالات
- ۲۸۳ فصل هفتم: اهداف بعثت انبیاء
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۵ نقش عظیم پیامبران در سازندگی تمدن انسانی
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۶ سخن علامه طباطبائی رحمه الله
- ۲۸۷ عمده ترین اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انبیاء
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۷ ۱. تزکیه و تعلیم
- ۲۹۵ ۲. تأیید حکم عقل و بیدار کردن فطرتها

۳. آزاد کردن انسانها از قید و بندها ۲۹۷
۴. آگاه کردن مردم و جوامع بشری ۳۰۰
۵. علاج امراض روحی و روانی ۳۰۴
۶. برقرار کردن عدالت اجتماعی ۳۰۶
۷. مبارزه با خرافات و سنت های غلط ۳۱۰
- کتابنامه ۳۱۵
- درباره مرکز ۳۲۳

درآمدی بر نبوت و شخصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم: علمی، اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و تربیتی

مشخصات کتاب

سرشناسه: محامد، علی، 1321 -

عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر نبوت و شخصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم: علمی، اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و تربیتی
[کتاب]/علی محامد.

مشخصات نشر: قم: زائر، 1389.

مشخصات ظاهری: 312ص.

فروست: پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه؛ 55.

شابک: 35000 ریال: 1-164-180-964-978

یادداشت: کتابنامه: ص. [305]-312؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق. -- اخلاق

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق. -- دعوت

موضوع: نبوت -- احادیث

موضوع: نبوت -- جنبه های قرآنی

رده بندی کنگره: 1389 4د26م/BP221

رده بندی دیویی: 297/43

شماره کتابشناسی ملی: 2800908

ص: 1

اشاره

درآمدی بر نبوت و شخصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

علمی، اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و تربیتی

علی محامد

ص: 3

مقدمه پژوهشکده 13

پیش گفتار 15

فصل اول

در بیان نسب آن حضرت 23

دلایلی بر موحد بود اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 28

نتیجه مباحث 30

ذکر نسب شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 31

1. شرح حال جناب عدنان 32

2. معدّ بن عدنان 33

3. نزار بن معدّ 34

4. مضر بن نزار 34

5. الیاس بن مضر 35

ص: 5

6. مدرکه بن الیاس 35

7. خزیمه بن مدرکه 35

8. کنانه بن خزیمه 36

9. نصر بن کنانه 36

10. مالک بن نصر 36

11. فھر بن مالک 37

12. غالب بن فھر 37

13. لوی بن غالب 37

14. کعب بن لوی 38

15. مره بن کعب 38

16. کلاب بن مره 38

17. قُصَیّ بن کلاب 39

18. عبد مناف بن قصی 41

19. هاشم بن عبد مناف 41

20. عبدالمطلب بن هاشم 45

21. عبدالله بن عبدالمطلب 51

ولادت با سعادت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم 53

ص:6

وقایع مهم هم زمان با ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 55

حالات آن حضرت در ایام شیر خوارگی 57

درسهای آموزنده این فصل 60

فصل دوم

اثبات نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم 69

پیغمبر کیست؟ 74

برهان کمال 75

تعریف و شرایط معجزه 79

1. تعریف معجزه 80

2. شرایط معجزه 83

علت مطابق بودن اعجاز با زمان 85

اعجاز قرآن 88

1. فصاحت و بلاغت 95

2. اعجاز قرآن نسبت به علم و معرفت 100

3. قرآن و عدم اختلاف در بیان 103

4. قرآن و اخبار غیبی 106

ص: 7

5. کثرت نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 110

نتیجه بحث 113

بحثی درباره سایر معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 113

گفتار سید مرتضی درباره معجزات 118

معجزات مذکور در قرآن 119

کفایت شر استهزاء کنندگان 121

اخلاق فاضله دلیلی بر نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم 123

کلام فیض کاشانی درباره اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 127

عدم نیاز علماء به معجزه 129

جمع قرائن 132

1. محیط دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 133

2. ویژگی اخلاقی و سوابق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 135

3. محتوای دعوت 137

4. عمق تأثیر او در محیط 153

5. وسائل نیل به هدف 154

6. ایمان و فداکاری در راه هدایت 156

7. شخصیت ایمان آورندگان 157

ص: 8

فصل سوم

خلق عظیم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم 163

1. عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 166

کیفیت نماز شب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 167

نزول سوره طه 169

2. مقام زهد و بی اعتنائی به مظاهر دنیا 170

3. جود و سخا 175

4. شجاعت 178

5. تواضع و فروتنی 181

6. رفق و مهربانی 184

7. شکرگزاری از نعمتهای الهی 189

8. مقام صبر و بردباری 193

9. وفای به عهد و پیمان 197

10. شرم و حیا 200

11. سلام کردن به دیگران 205

12. تققد و احترام به دیگران نسبت به جایگاه آنان 208

13. عدالت و امانت داری 212

فصل چهارم

صفات و شرایط پیامبران 221

1. علم لدنی 221

2. شرائط دیگر 222

فصل پنجم

عصمت پیامبران 229

امکان تحقق عصمت 229

کلام شیخ مفید قدس سره 231

تعریف عصمت 232

مراحل عصمت 233

دلایل عصمت پیامبران 236

محدوده عصمت پیامبران 238

کلام سید مرتضی قدس سره 239

ص: 10

عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 241

اشکالات بر عصمت و پاسخ آنها 244

جواب این آیات 247

بیان کلام علامه طباطبائی رحمه الله 248

جواب آیه اول سوره فتح 250

منشأ شبهه به عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 254

فصل ششم

خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 261

استدلال به آیات قرآن 262

استدلال به روایات 267

پاسخ بعضی از اشکالات 270

فصل هفتم

اهداف بعثت انبیاء 273

نقش عظیم پیامبران در سازندگی تمدن انسانی 275

سخن علامه طباطبائی رحمه الله 276

ص: 11

عمده ترین اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انبیاء 277

1. تزکیه و تعلیم 277

2. تأیید حکم عقل و بیدار کردن فطرتها 285

3. آزاد کردن انسانها از قید و بندها 287

4. آگاه کردن مردم و جوامع بشری 290

5. علاج امراض روحی و روانی 294

6. برقرار کردن عدالت اجتماعی 296

7. مبارزه با خرافات و سنت های غلط 300

کتابنامه 305

ص: 12

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...)

قرآن کتاب انسان سازی و بزرگترین معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار می کنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم است به خاک افتاده و خدای آنرا پرستش و سجده می کنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که (الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع).

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آن آشکار است اما مهمترین وجه اعجاز این کتاب الهی نه مسأله «صرفه» است و نه معجزات علمی و خبرهای غیبی و نه جنبه های ادبی و فصاحت و بلاغت آن، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر علیه السلام پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاءالله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خداشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرفی توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاءالله

است به پایه قرآن نمی رسد این همه فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمده اند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند.

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر علیه السلام و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که با هدف جذب محققان، مولفان و مترجمان و صاحب نظران در زمینه های مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیت های موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم، تدوین کتب و پژوهش های علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزه های مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در سال 1388 تأسیس گردید و پژوهش های روز آمد را وجهه همّت خود قرار داده است.

تأسیس این پژوهشکده که از اهداف دیرینه حضرت آیت الله مسعودی خمینی تولیت معظم آستانه مقدسه بوده با زحمات و تلاش پی گیر و مجدّدانه ایشان به انجام رسید و اکنون دست همه ی محققان این عرصه را به گرمی می فشارد و در پایان از مؤلف ارجمند اثر حاضر تقدیر و تشکر می نمائیم.

پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله

ص: 14

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على امام الانبياء والمرسلين وخاتم السفراء المقربين محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنه الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطيت خمسا لم يعطها احد قبلي جعلت لى الارض مسجداً و طهوراً و نصرت بالرعب و احلّ لى المغنم و اعطيت جوامع الكلم و اعطيت الشفاعة (1)؛

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«به من پنج چیز داده شده است که پیش از من به احدی داده نشده؛ زمین برای من مسجد و پاک کننده شد، به هر اس دشمنان یاری شده ام، غنیمت بر من حلال شده است، کلمات پر معنا و شفاعت به من داده شده است».

در سال شش هزار و دویست و سه سال بعد از هبوط حضرت آدم علیه السلام که حدود پانصد و هفتاد سال از به آسمان رفتن عیسی مسیح علیه السلام می گذشت خدای

ص: 15

بزرگ بر تمام بشریت منت نهاد و پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که چهل سال از عمر شریفش می گذشت در روز بیست و هفتم ماه رجب در مکه مکرمه در زمانی که در غار حرا مشغول عبادت و خود سازی بود مبعوث به رسالت کرد و دین حنیف اسلام را برای مردم روی زمین به ارمغان آورد. با آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جهان بشریت روشن و تمدنی بزرگ پایه گذاری گردید و به همت این پیامبر رحمت؛ رأفت اسلام در سرزمین حجاز ظهور یافت و برای اولین بار آیات اول سوره علق را که بشارت دهنده علم و دانش و کرامت انسان است بر ایشان نازل کرد و از اول اعلام کرد که این پیامبر و دین او، دین علم و دانش و فرهنگ است.

آن گونه که قرآن از زمان جاهلیت حکایت می کند پدران از سر جهل و نادانی دختران بی گناه خود را زنده زنده در حجاب خاک پنهان می کردند تا از طعن دشمنان در امان باشند.

در آن زمان در میان ساکنان حجاز حق و حقوق انسانی بر مدار قدرت رؤسای قبائل دور می زد و از علم و دانش و سواد خبری نبود. اوج احساسات این مردم در توصیف اموری بود که غرائز حیوانی آنها را ارضاء می کرد و هیچ احساس معنوی در میان آنان وجود نداشت. بی شک برای بر هم زدن چنین جامعه و محیط آلوده ای نیاز به یک اصلاح بنیادی خواهد بود.

روشن است برای اصلاح اساسی چنین جامعه ای یک انقلاب و دگرگونی اساسی و همه جانبه ضروری و لازم است و این انقلاب، نیازمند به مردی مقتدر و توان مند است که آسمانی و از جنب خدای بزرگ باشد آن هم با ویژگی هایی مانند علم و دانش وسیع و طهارت و پاکی ظاهر و باطن تا از هرگونه تعدی و تجاوز و سود جوئی مصون باشد و به خاطر منافع شخصی، مخالفان خصوصی

خود را نابود نسازد. بلکه در راه اصلاح آنان بکوشد و فقط در راه خدا و برای رفاه حال مردم و پیشرفت مادی و معنوی جامعه، سعی و تلاش نماید.

بدون شک رهبری که خود از معنویات و اخلاق الهی و انسانی بی بهره باشد و ملکات فاضله ی انسانی در او وجود نداشته باشد نمی تواند جامعه را اصلاح نماید و ملتی را از بدبختی نجات بخشد. مسلماً تنها رهبران آسمانی و نمایندگانشان هستند که می توانند با الهام از خدا دگرگونی عمیق و ریشه داری در جهان به وجود آورند و با تبلیغ وحی و احکام الهی انسانها را هدایت نمایند و با نور علم و دانش، جهل و نادانی را از جامعه بزدایند و با گسترش اخلاق و تعلیم و تربیت پایه گذار تمدنی بزرگ و همه جانبه باشند.

با ظهور دین اسلام و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین بی نام و نشان حجاز، زنان و مردان بزرگی سر برآوردند که نه فقط خود راه رستگاری را یافتند بلکه با راهنمایی دیگران، آنان را نیز به راه سعادت و رستگاری رهنمون شدند و زمینه ساز پیدایش تمدن عظیم اسلامی گردیدند. دلهایی که در قساوت و تیرگی ماندی نداشت، منشأ شهودهای عرفانی شد. و صاحب دلان زیادی از هر سو پیدا شدند، در حقیقت مس وجود این مردم با کیمیای ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مساعی یاران فداکارش به ویژه مولای موحدان حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام به طلای ناب مبدل گردید.

شکی نیست که بزرگترین نعمت از نعمتهای بی شمار خداوند منان فرستادن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و هیچ نعمتی تاب مقابله با آن راندارد. دلیل این مطلب این است که خداوند نعمتهای بسیاری را به بندگانش داده است، ولی هیچ گاه درباره آنها منت نگذاشته است، جز نعمت فرستادن پیامبر اسلام.

در سوره آل عمران در این رابطه می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)؛ 1

«به تحقیق منت نهاد خداوند بر همه مؤمنان هنگامی که بر انگیخت در میان آنان پیامبری را از جنس خودشان تا بخواند بر آنها آیات خود (قرآن) را و پاک و پاکیزه گرداند آنها را و به آنان علم کتاب و حکمت بیاموزد، اگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند».

مسلم است که در مقابل این نعمت بزرگ آسمانی و به منظور شکرگذاری آن، وظائف مهم و حساسی برای مؤمنان وجود دارد. وظیفه اول، معرفت و شناخت شخصیت عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعتقاد به نبوت ایشان به عنوان آخرین فرستاده ی خدا و این که بعد از ایشان پیامبری و بعد از اسلام دینی از طرف خدا نخواهد آمد. هم چنین سعی و کوشش در شناخت و احکام و دستورهای خدا و عمل به آنها و اینکه هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگوید از جانب خدای حکیم می گوید و با این اعتقاد، احکام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را به کار بندد.

وظیفه دوم معرفی و شناساندن ایشان است. زیرا معرفی شخصیت و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت معرفی دین اسلام است، چون شناخت اسلام بدون شناخت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و هیچ کس تردیدی ندارد که تبلیغ دین اسلام بر همه مسلمانان واجب است. اگر ما پیروان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بتوانیم شخصیت و عظمت ایشان را به مردم جهان معرفی کنیم، همگان به حقانیت اسلام

به عنوان یک تمدن بزرگ در جهان پی می برند، چون پایه گذار این تمدن، شخص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم است.

این وظیفه اگر چه وظیفه عمومی مسلمانان است، ولی بیشتر از همه بر عهده عالمان و اندیشمندان و محققان و نویسندگان است؛

یکی از طرق معرفی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معرفی ایشان از راه توجه به آیات شریف قرآن است، خصوصاً آیاتی که در قرآن به منظور معرفی ایشان نازل شده است؛ البته، نازل ترین افق برین و ملکوتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن تبیین گردیده است.

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) 1 .

«کسانی که پیروی می کنند از پیامبری که درس نخوانده مبعوث به رسالت شده است. پیامبری که می یابند نزد خودشان در حالی که شرح حال او مکتوب است در تورات موسی و انجیل عیسی که دارای این صفات است؛ امر به معروف و نهی از منکر می کند و برای مردم پاکیزه ها را حلال و خبائث «هر چیزی که تنفر طبع دارند» را حرام می کند و بارگران و سخت و مشکل را از آنان بر می دارد. و نیز بر می دارد از دوش آنان غلها و زنجیرهایی که بر آنان بوده است. پس کسانی که بعد از شناسایی به او ایمان آورند و او را تعظیم و تکریم کنند و نیز او را یاری نمایند اینان رستگارانند».

قطعاً اگر این آیه کریمه و امثال آن برای مردم جهان، حتی منکران رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر و تبیین گردد به عظمت ایشان پی می برند. و نیز اگر سخنان پر معنا و پر مغز ایشان و خاندان پاک آن حضرت برای مردم بازگو شود، گام مهمی در شناخت آن حضرت برداشته شده است.

چنان که امام رضا علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛⁽¹⁾ اگر مردم دنیا به مقاصد ما پی ببرند از ما پیروی می کنند».

معرفی سال 1384 به عنوان سال پیامبر اعظم از طرف رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای مدّ ظله العالی انگیزه خوبی برای بسیاری از دانشمندان و محققان و نویسندگان به وجود آورد تا با بیان ابعاد مختلف از زندگی و سیره، شخصیت ایشان و نبوت و رسالت ایشان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و با نوشتن کتابها و مقالات و نیز با سخنرانی ها، کنگره ها و نشستهای علمی، این مهم را مورد بحث و بررسی قرار دهند. اینجانب نیز تصمیم گرفتم نوشته ای هر چند ناچیز درباره عظمت و شخصیت آن حضرت به نگارش در آورم، شاید توانسته باشم گوشه ای از این وظیفه مهم را انجام داده و نام خود را در ردیف نام خریداران یوسف قرار دهم. بعد از مطالعاتی که در این رابطه انجام گرفت به این نتیجه رسیدم که اگر نوشته ام در اثبات نبوت و رسالت ایشان باشد - که جنبه کلامی دارد و نیز مختصری از تاریخ اجداد و آباء و امهات ایشان و اثبات نسب و نیز شمه ای از جنبه های فضائل اخلاقی آن حضرت باشد خیلی بهتر است. تا حدودی کتابی جامع و در بردارنده ابعاد گوناگون آن پیامبر رحمت باشد و نام آن را در آمدی بر اثبات نبوت و شخصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب کردم.

ص:20

1- (1) شیخ حر عاملی، وسائل شیعیه، جلد 18، باب 8، حدیث 25.

بنابر این کتاب مشتمل است بر چند فصل:

فصل اول؛ در ذکر نسب و احوالات اجداد آن حضرت و نیز شرح حال پدر گرامی ایشان حضرت عبدالله علیه السلام و مادر گرامی آن حضرت و دوران رضاع و شیر خواری و مطالب دیگر؛

فصل دوم؛ در اثبات نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم با دلایل عقلی و از راه اعجاز و بیان معجزه و کیفیت صدور اعجاز و اثبات اعجاز قرآن به طرق مختلف و بیان وجوه اعجاز قرآن؛

فصل سوم؛ در بیان اخلاق پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم؛

فصل چهارم؛ در بیان صفات و شرایط پیامبران و بیان اینکه این صفات و شرایط لازم در وجود پیامبر اسلام موجود بوده است؛

فصل پنجم؛ در بیان عصمت انبیاء و اثبات عصمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و جواب شبهاتی که بر عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شده است.

فصل ششم؛ در اثبات خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات جهانی بودن دین اسلام.

فصل هفتم؛ در بیان اهداف بعثت پیامبران و نقش عظیم آنان در سازندگی فرهنگ و تمدن انسانی.

بر این باوریم که این مجموعه بدون نقص و ایراد نخواهد بود. امیدواریم صاحب نظران و دانشمندان محترم با دیده انصاف به آن بنگرند و هرگونه نقص و ایرادی به نظر آنان می رسد با لطف و محبت تذکر دهند تا اصلاح گردد، ولی به طور قاطع اظهار می کنیم اگر نقص باشد ناشی از غفلت و اشتباه است.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

دانشگاه قم علی محامد

فصل اول: در بیان نسب آن حضرت

اشاره

دلایلی بر موحد بودن اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ذکر نسب شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ولادت با سعادت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

وقایع مهم همزمان با ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

حالات آن حضرت در ایام شیرخوارگی

درس های آموزنده این فصل

ص: 23

بدون تردید هر کس بخواهد درباره پیامبر اعظم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شخصیت ایشان و یا درباره نبوت و پیامبری ایشان چیزی بنویسد، ضرورت دارد در اولین مرحله، نسب شریف آن جناب را بررسی نماید، زیرا ذکر نسب و اجداد آن حضرت و بررسی دقیق - در شرح حال - آنان، بزرگترین دلیل بر شخصیت و عظمت آن جناب - است و هم مهمترین گواه بر حقانیت و نبوت و رسالت ایشان است که از جانب خداوند متعال، به رسالت مبعوث شده و هدایت و رهبری تمام انسانها را تا روز قیامت برعهده گرفته است و نیز دلیل روشنی بر خاتمیت و اینکه دین آن حضرت، آخرین ادیان و رسالت ایشان جهانی و ابدی است - می باشد.

دانشمندان علم شریف کلام (1) می گویند:

از شرایط نبوت این است که پیامبران خدا باید پدران و مادرانی پاک و پاکیزه داشته باشند تا هیچ کس نتواند به آنها طعنه بزند، زیرا اگر چنین باشد نمی توانند در مردم اثر بگذارند و آنان را به دین خدا دعوت کنند.

علامه مجلسی رضوان الله علیه می گوید:

اجماع علمای امامیه بر این است که پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین تا حضرت آدم همه مسلمان

ص: 25

بوده اند بلکه همگی انبیاء و اوصیاء بوده اند و هیچ یک کافر نبودند. اگر بعضی از آنان اظهار اسلام نمی کردند از جهت تقیه و یا مصلحت دینی دیگری بوده است که خودشان می دانسته اند.⁽¹⁾

همین اجماع را امین الاسلام طبرسی هم در مجمع البیان نقل کرده و در مورد آذر که در قرآن به نام پدر حضرت ابراهیم آمده می گوید:

آذر یا جدّ مادری ابراهیم علیه السلام بوده است و یا عموی ایشان و نمی تواند پدر ایشان باشد چون به اجماع طائفه امامیه ثابت شده که پدران پیامبر اسلام تا آدم، همه موحد و خدا پرست بوده اند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمودند:

«خدواند متعال پیوسته مرا از اصلاب پدران پاک به ارحام مادران پاک منتقل کرد تا اینکه مرا به این عالم رسانید و مرا به آلودگی های جاهلیت آلوده نکرد».

اگر در میان پدران ایشان یک نفر کافر وجود داشت پیامبر همه ی آنها را متصف به طهارت نمی کرد، چون خداوند فرموده است.

«انما المشركون نجس و بر این مطلب دلائلی دارند که اینجا جای ذکرش نیست»⁽²⁾.

و نیز در کتاب «حق الیقین» بعد از نقل اجماع مزبور می گوید:

آذر پدر حضرت ابراهیم نبود، بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر می گفتند بلکه تاریخ پدرش بود و احادیثی که بر خلاف این دلالت می کند محمول بر تقیه است.⁽³⁾

ص: 26

1- (1) علامه مجلسی، بحار الانوار، جلد 15، ص 117.

2- (2) مجمع البیان، جزء 4، ص 322 پنج جلدی طبع صیدا تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی.

3- (3) علامه مجلسی، حق الیقین، ص 21.

انس بن مالک گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی بن ابی طالب دو هزار سال در جانب راست عرش الهی بودیم و خدا را تسبیح می کردیم پیش از آنکه خداوند آدم را خلق کند. چون خداوند متعال آدم را خلق کرد ما را در صلب آدم قرار داد، سپس ما را از صلبی به صلب دیگری در اصلاّب پاک منتقل کرد و همین گونه در ارحام زنان پاک قرار داد تا به صلب عبدالمطلب رسیدیم، آنگاه ما را دو قسمت کرد، نصف آن را در صلب عبدالله و نصف دیگر را در صلب ابوطالب. نبوت و رسالت را در من قرار داد و وصایت و ولایت را در علی قرار داد. آنگاه برای ما دو اسم از اسماء خودش اشتقاق کرد. و خداوند، محمود است و مرا محمد، و الله، علی است و او را علی قرار داد. پس من مستحق نبوت و رسالت شدم و علی مستحق وصایت و قضاوت» (1).

بر این مضمون روایات زیادی رسیده و مفاد همه ی آنها این است که آباء و اجداد و مادران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همگی موحد و خداپرست و حتی معصوم از گناهان بوده اند.

بیهقی در دلائل النبوه از انس بن مالک نیز روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«مردم به دو فرقه جدا نشدند مگر اینکه مرا در بهترین آنها قرار داد تا من از پدر و مادرم بیرون آمدم و به من چیزی از زمان جاهلیت نرسید و من از ازدواج صحیح متولد شدم نا متنهی شدم

ص: 27

به پدر و مادرم. پس من هم خودم از شما برترم و هم پدر و مادرم»(1).

دلایلی بر موحد بود اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

علاوه بر آنچه مورخان اسلام درباره عظمت و شخصیت آباء و اجداد گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که همگی بر این دلالت می کنند که آن ها یا پیامبر خدا و یا از اوصیاء پیامبران الهی و سرآمد تمام مردمان عصر خود بوده اند، دلایل بسیاری وجود دارد - که شیعه و سنی نوشته اند - که اجداد و نیاکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موحد و خدا پرست بوده اند و گرفتار هیچ گونه آلودگی و دنائت جاهلیت نشده اند در این جا به بعضی اشاره می کنیم

الف) خداوند متعال می فرماید:

(و تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ). (2).

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: مراد این است که از پیامبری به پیامبری منتقل شد تا اینکه خداوند او را به پیامبری برگزید. و نیز در ذیل آیه ی (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) بر اساس قرائت فتح فاء در انفسکم باید یادآور شویم که عده ای از قراء قرآن مانند عبدالله بن عباس و ابن عطیه و ابن محیص و زهری من انفسکم به فتح فاء خوانده اند و گفته شده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر بزرگ رسول خدا نیز این چنین قرائت می کردند(3)، معنای آن این است که به تحقیق آمد به سوی شما پیامبری از نفیس ترین و با ارزش ترین شما. از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است؛ یعنی از حیث

ص: 28

1- (1) بحار الانوار، جل 15، ص 119.

2- (2) شعراء / 218.

3- (3) مجمع البیان، ج 11، ص 159؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 86.

نسب و از جهت ازدواج و هم از جهت حسب پیامبر برترین همه ی مردم است، زیرا در میان پدران من از آدم تا به آخر کسی نیست مگر اینکه از نکاح صحیح به دنیا آمدند و هیچ زنا کاری در میان آنان نیست.

ابن کلبی مورخ معروف می گوید: شرح حال پانصد نفر از مادران پیامبر را نوشتم و در میان آنها نا پاکی را نیافتم و نه چیزی از آن چیزهائی که اهل جاهلیت به آن گرفتار بودند. (1)

علی بن ابراهیم قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از «الذی حین تقوم» قیام در نبوت و پیامبری است و مراد از «تقلبک فی الساجدین» یعنی اصلااب پیامبران. (2)

طبرسی در مجمع البیان از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که مراد از «تقلبک فی الساجدین» انتقال از اصلااب پیامبران است که از پیامبری به پیامبر دیگری منتقل شدند تا اینکه پیامبر را از صلب پدرش عبدالله و از نکاح صحیح از زمان آدم تا به پدرش حضرت عبدالله رسیده است. (3)

بنابراین می توان از آیات قرآن، به طور روشن استفاده کرد تا آباء و اجداد و مادران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها از بزرگان و پاکان و مطهرات بوده اند و خدای متعال را سجده و عبادت می کردند و از شرک و بت پرستی و آلودگیهای جاهلیت مبری بوده اند، بلکه طبق روایات زیادی که به بعضی از آنها اشاره شد نیاکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا پیامبر الهی بوده اند و یا از اوصیاء آنان به شمار می رفتند چنانکه درباره عبدالمطلب و اجداد دیگر ایشان خواهد آمد. خود این مطلب بسیار مهم است که بدانیم نزد مردم

ص: 29

1- (1) ابن کلبی، الشفا بتعریف المصطفی، جلد 1، ص 121.

2- (2) تفسیر قمی، ج 2، ص 100 و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 1، ص 86.

3- (3) فیض کاشانی، تفسیر صافی، ص 396.

آن عصر این نکته بسیار مهم بوده و دانشمندان و کاهنانی که در آن اعصار درگوشه و کنار شبه جزیره پهناور عربستان آن روز می زیسته اند این مطلب را می دانسته اند.

همان گونه ای که احبار و دانشمندان یهود و مسیحیت هم کاملاً اطلاع داشته اند و هر یک از اجداد رسول خدا را که ملاقات می کردند از عظمت و شخصیت او، بر اساس علائم و نشانه هایی که از تورات و انجیل به آنان رسیده بود، مطلع می شدند که آنان از اجداد پیامبر آخر الزمان هستند. چنانکه در تاریخ آنها بیان خواهد شد.

(ب) دلیل دوم بیانات شریف و زیبایی است که در زیارات وارده حضرت امام حسین علیه السلام رسیده است، مانند:

«و اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه با نجاسها ولم تلبسک من مدلهمات ثیابها؛ (1) شهادت می دهم که تو در اصلاب عالی پاک پدران و ارحام پاک مادران به صورت نور الهی بودید و هرگز مقام توحید کامل شما آلوده به ناپاکی های جاهلیت نگردید و غباری از شرکهای عصر جاهلیت بر دامان شما نشست».

همین عبارت در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام (2) و در بسیاری دیگر از زیارات سایر ائمه علیهم السلام - شبیه این عبارات - آمده است.

نتیجه مباحث

تا اینجا از نظر عقل و نقل روشن گردید که پیامبر اسلام از جهت حسب و نسب برترین تمام مردم تا روز قیامت است، زیرا اجداد و نیاکان آن حضرت از لحاظ روحی و جسمی و از جهت پدر و مادر از بهترین و گرامی ترین انسانها و

ص: 30

1- (1) شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت ششم، ص 71.

2- (2) همان، ص 85.

همگی موحد و یگانه پرست بوده اند و هیچ یک از آنان غیر خدا را سجده نکرده اند. همان گونه که متکلم بزرگ ابن میثم بحرانی (1) می گوید: «طهارت و پاکی آباء و اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از الطاف بزرگ خداوند است، چون موجب نزدیک شدن انسانها به اطاعت خداوند می شود و وسیله ای است برای تمایل دلهای مردم جهت پذیرش اسلام و آئین آن بزرگوار».

مورخ معروف ابن هشام نیز می گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشرف همه ی فرزندان آدم از جهت حسب است و افضل و برترین همه ی فرزندان آدم از جهت نسب است».

او این مطلب را بعد از بیان شرح حال اجداد پیامبر بیان کرده است. (2)

ذکر نسب شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

آن گونه که دانشمندان و مؤرخان بزرگ اسلام مانند ابن هشام - در کتاب السیره النبویه - و ابن اثیر جزری - در الکامل فی التاریخ - و طبرسی - در کتاب اعلام الوری باعلام الهدی - و علی بن عیسی اربلی - در کشف الغمه فی معرفه الائمه - و دیگران نوشته اند نسب شریف آن حضرت چنین است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف - اسم عبدالمطلب «شیبه» بوده است و اسم هاشم «عمرو» و اسم عبدمناف «مغیره» است - ابن قصّی - و اسم قصّی «زید» است - ابن کلاب بن مرّه بن کعب بن لوی فهر بن مالک بن نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه - و اسم مدرکه «عامر» است - بن الیاس بن مضر بن نزار بن معدّ بن عدنان. (3)

ص: 31

1- (1) ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، ص 127.

2- (2) السیره النبویه، جلد 1، ص 115.

3- (3) ابن هشام، السیره ابن النسویه، جلد 1، ص 1-2؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ص 15؛ اربلی، کشف الغمه، جلد 1، ص 15، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، جلد 1، ص 3.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: هرگاه نسب من به عدنان رسید، دیگر امساک کنید و بالاتر نروید. (1)

یکی از علت‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا عدنان بالاتر نروید این است که در نسب آن حضرت تا عدنان هیچ اختلافی وجود ندارد ولی بعد از عدنان تا حضرت آدم، خالی از اختلاف نیست و از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخواسته است مردم وارد چیزهای اختلافی بشوند و ما نیز به پیروی از این حدیث شریف شرح حال جناب عدنان را بررسی می‌کنیم تا به شرح حال پدر بزرگوار آن حضرت جناب عبدالله علیه السلام برسیم.

1. شرح حال جناب عدنان

آنچه مورخ بزرگ و اقدم، ابن اسحاق گفته این است که از زمان جناب عدنان فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام و قبائل عرب در شهرها و بلاد عربستان متفرق شدند. جناب عدنان دارای چهار پسر بود به نام‌های نزار و قضاعه و قنص و ایاد.

پدر جناب عدنان «ادد» است و مادرش «بلهه» در ایام کودکی آثار رشد و شهامت از جبینش دیده می‌شد و کاهنان و منجمان می‌گفتند از نسل او شخصی پدید آید که جن و انس مطیع او می‌شوند، از این رو دشمنان فراوانی داشت چنانکه زمانی که در بیابان شام هشتاد سوار دلیر، او را تنها یافتند به قصد کشتن با او نبرد کردند. جناب عدنان، یک تنه با آنان جنگید تا جایی که اسبش کشته شد. سپس پیاده شد و با حالت پیاده با آنان جنگید تا اینکه خود را به کوهی رسانید. دشمنان همچنان او را تعقیب می‌کردند تا آنکه دستی از کوه پیدا شد گریبان عدنان را گرفت و بر قله ی کوه نشانید. بانگی از قله کوه شنیدند و به زیر آمد، به گونه ای که دشمنان عدنان از ترس جان دادند، این داستان خود از

ص: 32

معجزات پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم است چون هیچ یک از شاخه های قریش که نسبشان به جانب عدنان می رسد ادعای نبوت نکردند جز از طایفه شریف هاشم بن عبد مناف به علاوه اینکه انتساب بعضی از طوائف به عدنان مانند بنی امیه به اثبات نرسیده است.

خلاصه چون عدنان به حد رشد رسید، بزرگ عرب و سید سلسله و قبله قبیله شد تا جایی که ساکنین مکه و مدینه و قبائل اعراب بادیه نشین او را اطاعت می کردند.

چون بُخت النَّصْر از فتح بیت المقدس فارغ گردید تصمیم گرفت تا بلاد و اقوام عرب را مسخر خود نماید. سر انجام با عدنان جنگید و بسیاری از انصار او را کشت تا جایی که دیگر امکان اقامت عدنان و مردان او در مکه نماند، ناچار هر کدام به طرفی فرار کردند. فرزندان عدنان به یمن آمدند و آنجا را به عنوان وطن برگزیدند تا اینکه از دینا رفتند. (1)

2. معد بن عدنان

(2)

بعد از درگذشت عدنان، نور و روشنی که از جبین او درخشان بود از طلعت فرزندش معد طالع بود. این نور بر وجود پیامبر آخر الزمان دلیلی واضح بود که از صلبی به صلب دیگری منتقل می شد. چون آن نور پاک به جناب معد منتقل گشت و بخت النصر از دنیا رفته بود و مردم از شر او ایمن گشته بودند کسی را به طلب او فرستادند و جنابش را در میان قبائل عرب آوردند و معد سالار سلسله گشت و همگی رهبری او را پذیرفتند. از او چهار پسر به دنیا آمد تا این که نور نبوت به فرزندش جناب نزار منتقل گشت.

ص: 33

1- (1) محدث قمی، منتهی الامال، جلد 1، ص 3.

2- (2) ترجمه تاریخ یعقوبی، جلد 1، ص 279.

3. نزار بن معدّ

نزار بن معدّ سرور و بزرگ فرزندان پدرش بود و در مکه جای داشت. مادرش ناعمه دختر حوسم بن عدی از طایفه جرهم است و چهار فرزند داشت. مضر، ایاد، ربیع و انمار که مادرشان مسوده دختر عک بن عدنان است. (1)

زمانی که نزار به دینا آمد پدرش به نور نبوتی که در میان دیدگانش می درخشید نگریست و سخت شادمان شد و شتران زیادی قربانی کرد و مردم را اطعام کرد و فرمود «انّ هذا نزر فی حق هذا المولود؛ یعنی هنوز اینها اندک است در حق این فرزند». می گویند شتران هزار شتر بودند و چون نزار به معنی اندک است، آن کودک را نزار نامیدند و چون به حد رشد رسید پدرش وفات یافت. نزار نزد عرب بزرگ و سید قبیله گشت و چهار پسر از او پدیدار گشت و چون اجل محتوم او نزدیک شد از میان بادیه با فرزندان به مکه آمد و در آنجا وفات یافت. (2)

4. مضر بن نزار

مادر او، زنی است به نام سوده، دختر عک. جناب مضر سرور و بزرگ فرزندان پدرش بود. مردی بود بخشنده و دانا. از او روایت شده است که خطاب به فرزندانش گفت: «کسی که بدی کشت کند پشیمانی بد رود و بهترین نیکی با شتابترین آن است. پس نفوس خود را از آنچه ناخوش دارید بازدارید که در میان صلاح و فساد جز شکیبایی و پرهیزکاری چیزی نیست». از پیامبر روایت شده است که ربیع و مضر را دشنام ندهید زیرا آن دو مسلمان بودند. (3)

ص: 34

1- (1) همان.

2- (2) محدث قمی، پیشین، ج 1، ص 4.

3- (3) ترجمه تاریخ طبری، ج 1، ص 284.

5. الیاس بن مضر

کنیه ی او ابا عمرو است و مادر او رباب دختر جنده بن معدّ است. جناب الیاس بن مضر بزرگواری یافت و بزرگ عرب شد. عظمت او بر قریش آشکار بود او اول کسی است که دگرگون ساخت سنتهای پدرانشان بر فرزندان اسماعیل را ناروا گرفت و کارهای نیکی از او آشکار شد و چنان از او خشنود بودند که هیچ یک از فرزندان اسماعیل بعد از او نبود مگر این که الیاس آنها را به سننهای پدرانشان باز گردانید. او نخستین کسی است که شتران فربه را هدیه کعبه قرار داد. عرب الیاس را مانند دانشمندان سترگ، بزرگ می داشت. (1)

6. مدرکه بن الیاس

اسم ایشان عامر است و کنیه ی او ابا هذیل و یا ابا خزیمه و مادر او خندف که اسم او لیلا دختر حلوان بن عمران است. جناب مدرکه سرور فرزندان نزار که از اجداد اوست بود و برای قریش آشکار بود. مدرکه چهار پسر داشت به نامهای هذیل، حارثه، خزیمه و غالب. (2)

7. خزیمه بن مدرکه

کنیه ی ایشان ابا اسد است و مادر او سلمی دختر اسلم بن خاف بن قضاعه است. ایشان مانند دیگر اجدادش حامل نور نبوت و آثار بزرگی از صورتش پیدا بود و در میان مردم با عظمت بود و مانند پدرش بزرگ قبیله و سید و سرور عرب بود. (3)

ص: 35

1- (1) ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 286.

2- (2) همان، ص 282.

3- (3) همان، ص 294.

8. کنانه بن خزیمه

کنیه او ابا نضر است و مادر او زنی است به نام عوانه دختر سعد بن قیس دارای فضائل بی شمار. عرب او را بزرگ می داشت، روایت شده که در حجر اسماعیل خوابیده بود که کسی نزد او آمد و به او گفت ای ابو نضر میان سپاه بسیار یا فزونی تبار و یا خانه می سازی یا عزت همیشگی یکی را برگزین پس گفت خدایا همه اینها به او داده شود. (1)

9. نضر بن کنانه

کنیه او ابا یخلد است به نام فرزندش یخلد. و اسم ایشان قیس است از جمال دل آرائی که داشت او را نضر گفتند. و مادر ایشان زنی است به نام برّه دختر مرّ بن آذین بن طامغه. نضر، اول کسی است که او را قریش نامیدند. گویند او را از جهت پاک دامنی و بلند همتی که داشت قریش گفته اند و به قولی چون بازرگان و دارا بود او را به این نام خوانده اند. (2)

10. مالک بن نضر

کنیه ایشان ابوالحارث و مادر او عاتکه دختر عوان است. جناب مالک بزرگوار بود و فرزندانی به نامهای حارث و شیبان از مادری به نام جندله دختر حارث بن مضاض از طایفه جرهم داشت. (3)

ایشان نیز مانند اجداد خویش سید و سرور قبیله ی عرب شد و برای اعراب روشن بود که حامل نور نبوت و رسالت است.. از این جهت مورد احترام بود و نزد آنان هیبت خاصی داشت.

ص: 36

1- (1) همان، جلد 1، ص 294.

2- (2) همان، جلد 1، ص 296.

3- (3) همان.

11. فھر بن مالک

کنیه او ابا غالب است. فھر، کسی است که بر مردم مکه ریاست داشت. وقتی حسان حمیری با طایفه حمیر و دیگر قبائل عرب به قصد بردن سنگهای کعبه از یمن آمده بودند تمام قریش و طایفه «کنانه» و «خزیمه» و «اسد» و «خدام» و دیگران که رئیس همه آنها جناب فھر بن مالک بود با آنان جنگ عظیمی کردند و حسان را اسیر کردند. طایفه حمیر و دیگران به یمن فرار کردند و خود حسان سه سال در مکه ماند و بعد از مکه فرار کرد و ما بین مکه و یمن مرد. (1)

12. غالب بن فھر

کنیه او ابا تیم است و مادر ایشان لیلا- دختر حارث ابن تیم است. از میان چهار پسر فھر بن مالک به نامهای غالب، محارب، حارث و اسد، نور نبوت به غالب منتقل شد. وغالب را دو پسر بود از سمی دختر عمر بن ربیعہ خزاعیه به نام لوی و تیم. (2)

13. لوی بن غالب

کنیه او ابا کعب و مادر او زنی است به نام عاتکه دختر یخلد بن نصر بن کنانه. ایشان اولین زنی است که عاتکه نام دارد و از مادران پیامبر است که از طایفه قریش است. (3) ایشان را لوی گفته اند و به معنی نور است. چون تصغیر لای است که به معنی نور است آن هم از جهت نورانیت ایشان که حمل نور شریف نبوت بوده است.

ص: 37

1- (1) ابن اثیر، پیشین، ج 1، ص 463-465.

2- (2) محدث قمی، منتهی الامال، ج 1، ص 41؛ ابن اثیر، پیشین، ج 1، ص 263.

3- (3) همان، ص 262.

14. کعب بن لوی

کنیه اش ابا حصیص و مادر او زنی است به نام مأویه دختر کعب بن قیس از طایفه قضاعه ی و دو برادر پدر مادری به نام عام و سامه دارد. جناب کعب شخصیت بزرگی نزد عرب داشت و دارای منزلتی بزرگ بود و از جهت عظمت او، عرب، مبدأ، تاریخ را مرگ او قرار دادند تا سال عام الفیل، ایام حج که می شد برای مردم خطبه می خواند و مردم را به نیکی دعوت می کرد. (1)

15. مره بن کعب

کنیه او ابا یقضه بود. مادرش زنی است به نام محیشه دختر شیبان بن محارب بن فهر. برادران اعیانی او حصیص و عدی هستند گفته اند که مادر عدی، زن دیگری به نام رقاش دختر زکیه بن نائله بوده است. (2) محدث قمی می گوید: مره بن کعب همان است که نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کعب به او منتقل شده و او را سه پسر بود؛ یکی کلاب که مادرش دختر سری بن ثعلبه است. و دو پسر دیگر یکی تیم و دیگری یقضه که مادرشان با رقیه است. (3)

16. کلاب بن مرّه

کنیه او ابا زهره است و مادرش هند دختر سری بن حارث بن فهر بن مالک است. دارای دو برادر دیگر بود که مادرشان زن دیگری به نام اسماء دختر جاریه باریه است. و اسم برادران

ص: 38

1- (1) همان.

2- (2) همان.

3- (3) محدث قمی، همان، ص 14.

جناب کلاب، تیم و یقضه بوده است. (1)

جناب کلاب بن مرّه دارای دو پسر بود؛ یکی زهره که مادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف به او منسوب هستند دوم قصّی به صَم قاف و فتح صاد مهمله و یاء مُشده و نامش زید است. او را قُصّی گفتند بدان جهت که مادرش فاطمه بنت سعد بعد از وفات کلاب، با ربیعہ بن حزم ازدواج کرد و او را باخودش به قبیله قضاعه برد و چون قُصّی از مکه دور شد او را قُصّی دور شده گفتند. (2)

17. قُصّی بن کلاب

چنانکه بیان شد قُصّی در کودکی به همراه مادرش فاطمه بنت سعد از مکه ی مکرّمه دور شد و به میان قبیله قضاعه رفت، ولی چون قُصّی بزرگ شد، هنگام حج با مادر خود فاطمه و برادر مادری اش «زراح بن ربیعہ» وداع کرد و به اتفاق جماعتی از قضاعه که تصمیم آمدن به مکه را داشتند به مکه آمد و در آنجا نزد برادر خود زهره بماند تا زمانی که به مرتبه شاهی رسید. و در آن زمان بزرگ مکه، خلیل بن حبیب بود و بر مردم خزاعه حکومت داشت. این مرد، صاحب دختران و پسرانی بود. از جمله دختری به نام حبیبی که قُصّی با او ازدواج کرد و روزگاری با هم زندگی کردند تا زمانی که در مکه مرض وبا پدید آمد.

خلیل بن حبیب و افراد قبیله خزاعه از مکه رفتند و خلیل بیرون مکه از دنیا رفت. هنگام رحلت وصیت کرد که

ص: 39

1- (1) ابن اثیر، همان، ص 462.

2- (2) محدث قمی، پیشین، ص 14.

کلید داری خانه کعبه را به دخترش حبّی بدهند و ابو عیثان ملکانی در امر کلید داری با حبّی مشارکت داشته باشد. این کار بدین گونه بود تا اینکه قُصّی از حبّی دارای چهار پسر به نام های عبد مناف، عبدالعزی، عبد القصّی و عبدالدار شد، آنگاه قصّی به حبّی گفت سزاوار است که کلید داری خانه خدا به پسر عبدالدّار بسپاری تا این میراث از فرزندان اسماعیل بیرون نرود. حبّی گفت من از فرزند خود چیزی را دریغ نکنم. اما ابو عیثان به حکم وصیت پدرم با من شریک است، چاره ی کار چیست؟

قصّی گفت چاره آن بر من آسان است. پس حبّی گفت، حق خویش را به فرزند خود عبدالدار می سپاریم. قصّی بعد از چند روزی به طایف رفت و ابو عیثان در آنجا بود. شبی ابو عیثان بزمی آراست و به خوردن شراب مشغول شد، قصّی در آن مجلس حضور داشت. چون ابو عیثان به خوبی مست و از عقل بی گانه شد، منصب حجابت مکه را با یک مشک شراب بخرید و این بیع را سخت محکم کرد و چند شاهد گرفت و کلید خانه را از او گرفت و به تعجیل به مکه آمد و خلق را جمع کرد و کلید را به دست فرزند خود عبدالدار داد. و از آن سوی ابو عیثان از مستی به هوش آمد و سخت پشیمان شد، ولی چاره ای نداشت و در عرب ضرب المثل شد که «احمق می ابی عیثان و اندم من ابی عیثان و اخسر من ابی عیثان».

از این به بعد جناب قصّی بزرگ و امیر عرب شد و منصب سقایت و حجابت و رفادت و لواء و دارالندوه و دیگر کارها مخصوص او شد. او کارهای بسیار مهمی انجام داد که از آن جمله است: در جنب خانه خدا زمینی را خرید و خانه ای بنا کرد و از آن یک درب به مسجد گذاشت و آن را دارالندوه نامگذاری کرد. هر کاری پیش می آمد قریش در آنجا جمع می شدند و مشورت می کردند. دیگر اینکه قریش را مجتمع ساخت و گفت ای گروه قریش شما همسایه خدا و اهل بیت اوید، و حاجیان مهمان و زوار خدا، پس بر شماست که ایشان را اطعام کنید و برای آنان آب آشامیدنی تهیه نمایید تا زمانی که از مکه خارج شوند و قریش تا زمان اسلام، بدین طریق بودند. (1)

ص: 40

نور محمدی از قصی به عبد مناف انتقال یافت. نام او مغیره است و از غایت حسن و جمال او را قمر البطحا، نامیده اند. و کنیه اش ابو عبدالشمس است و با عاتکه دختر مره بن هلال ازدواج کرد و دو پسر از او توأمان متولد شدند در حالی که به هم چسبیده بودند یکی را عمرو نام نهادند که ملقب به هاشم شد و دومی را عبدالشمس نام گذاری کردند که پدر امیّه ی بود. یکی از بزرگان تغال زد که همیشه بین فرزندان این دو مخاصمت و دشمنی برقرار است.

عبد مناف دو پسر دیگر داست؛ یکی مطلب و دیگری نوفل. هاشم و مطلب را از جهت حسن و جمال «البدران» می نامیدند. هاشم با جناب مطلب کمال موافقت داشت همان طوری که عبد الشمس و نوفل چنان بودند. (1)

بعد از قصی فرزندش عبد مناف جانشین او گشت و مهتر و سید عرب گردید و مقامش بالا گرفت و شرفش بزرگ گردید. چون کار عبد مناف بالا گرفت خزاعه و فرزندان حارث بن عبد مناه بن کنانه نزد او آمدند و خواستار هم پیمانی با او شدند تا از این راه، عزت و سربلندی یابند و عبد مناف در میانشان پیمان معروف «حلف الاحابیش» را بست. (2)

نام هاشم عمرو است که از جهت علو مرتبه و شخصیت ممتازی که داشت او را «عمرو العلاء» نامیدند. او راهاشم گفتند از آن روی که اول کسی بود که در مکه مکره برای قوم خود «ترید» آماده کرد. هاشم را به معنی خرد کننده گفته اند.

ص: 41

1- (1) قمی، پیشین، ص 16.

2- (2) ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 310.

می گویند قریش و مردم مکه دچار قحطی شدند و جناب هاشم به فلسطین رفت و از آنجا آرد خرید و وارد مکه کرد و گفت تا نان کنند و شتری نحر کرد و از آن آبگوشت تهیه کردند و برای مردم نان ترید کرد و با این خدمت مردم را در قحطی و گرسنگی نجات داد.

یکی از شاعران عرب در مدح او گفت:

عمرو العلی هشم الترید لقومه قوم مستیدین عجاف

نسبت الیه الرحلتان کلاهما سیر الشتاء ورحله الاصفاف(1)

هاشم بعد از پدرش بزرگواری یافت و کارش بالا گرفت و قریش پذیرفتند که ریاست و دو منصب مهم آب دادن حاجیان و پذیرائی آنان را به او و اگذار کنند. پس هرگاه موسم حج می رسید هاشم در میان قریش به پا می خواست و چنین می گفت: ای گروه قریش شما همسایگان خدا و اهل بیت او هستید در این موقع زائران خدا نزد شما می آیند تا حرمت خانه او را بزرگ دارند و اینان مهمانان خداوند و سزاوارترین مهمان به اینکه گرامی داشته شوند مهمان خدا است. او شما را برای این کار برگزید و برای این افتخار سرافراز داشت، پس حقوق همسایگی شما را برای این کار بهتر از هر همسایه ای نگهداری کرد. پس مهمانان و همسایگان خدا را اکرام بدارید، زیرا آنان ژولیده مو و غبار آلود از هر شهر و دیاری بر شتری لاغر مانند چوبه های تیر می آیند در حالی که خسته و بد بو و گرسنه و نادار گشته اند، از آنها پذیرائی و به آنها مهربانی کنید و بی نیازشان سازید.(2)

ص:42

1- (1) تاریخ طبری، ج 1، ص 12؛ ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 211؛ منتهی الامال، ج 1، ص 16.

2- (2) ترجمه تاریخ طبری، ج 1، ص 312.

«نور حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از اجدادش به جناب هاشم منتقل شده بود، از روی او ساطع و لامع بود، به حدی که هنگام داخل شدن به مسجد الحرام، کعبه مکرمه از نور او روشن می شد و چون از مادرش عاتکه متولد شد دو گیسو داشت مانند گیسوهای اسماعیل که نور از آنها ساطع بود. اهل مکه از مشاهده این موضوع تعجب می کردند. هاشم به هر سنگ و کلوخی می گذشت به قدرت الهی به سخن می آمدند و او را ندای می کردند که بشارت باد به تو ای هاشم که به این زودی از ذریه تو فرزندی ظاهر شود که گرامی ترین خلق نزد خدا و شریف ترین عالمیان باشد؛ یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم پیغمبران است. چون هنگام وفات عبدمناف شد، عهد و پیمان گرفت که نور آن حضرت را نسپارد مگر به رحمهای پاکیزه از زنان صالحه نجیبه و هاشم قبول کرد.

پادشاهان آرزو می کردند که دختر خود را به او بدهند، از همین رو مالهای بسیاری برای او می فرستادند تا شاید بتوانند او را به مواصلت با خود راضی نمایند. ولی هاشم قبول نکرد. او دختری از نجبای قوم خود را خواست و از او فرزندان ذکور و اناث به هم رسانید ولی باز نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جبین او باقی ماند و از این جهت بسیار ناراحت بود. شبی دور خانه ی کعبه طواف و به درگاه خدا تضرع می کرد که او را فرزندی کرامت کند که نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او منتقل شود.

در این میان خواب، او را ربود. در خواب صدای هاتقی را شنید که او را ندا کرد که بر تو باد به سلمی دختر عمر و که در مدینه است که طاهره و مطهره و پاکدامن از گناهان است. پس مهر گران بده و او را خواستگاری کن که مانند او را از زنان نخواستی یافت و از او به تو فرزندی روزی خواهد شد که سید پیغمبران از او به هم خواهد رسید. هاشم ترسان از خواب بیدار شد و فرزندان عم

خود و برادرش جناب مطلب را جمع و خواب خود را برای ایشان نقل کرد. برادرش مطلب گفت: ای برادر این زن را که نام بردی از قبیله ی بنی نجار است که در میان قوم خود معروف و مشهور به نجابت، عفت، کمال، حسن، طراوت و جمال است. اگر بر این امر تصمیم داری اجازه فرما تا ما برویم و برای تو خواستگاری کنیم. هاشم گفت: حاجت برآورده نمی شود مگر به سعی صاحبش. من خود می خواهم برای تجارت به شام بروم و آن کریمه را خواستگاری نمایم. پس آماده ی سفر شد و با برادران و پسران عم خود متوجه مدینه شدند.

وقتی وارد مدینه شدند نور جمال هاشم مدینه را متور کرد و همه ی مردم متوجه شدند می پرسیدند این نورانیت از کیست؟ مردم برای تماشای جناب هاشم و هیأت همراه که با جلالت و شوکت وارد مدینه شده بودند می آمدند. یهودیان مدینه چون هاشم را دیدند با علائمی که در تورات خوانده بودند شناختند که هاشم حامل نور پیغمبر آخر الزمان است. از این روی سعی می کردند که این وصلت اتفاق نیفتد. ولی با تدبیر هاشم و برادرش جناب مطلب در یک مجلس بسیار با شکوهی خواستگاری به عمل آمده و سلمی دختر عمر و و پدرش با کمال میل و رغبت، خواستگاری را قبول کردند. و اطعام و ولیمه زیادی از طرف هاشم بر پا گردید و مردم مدینه پذیرائی شدند و مراسم زفاف برگزار گردید و این نوری که در جبین هاشم بود به جناب سلمی منتقل شد و همان شب به امر خدا جناب سلمی احساس حمل نمود.

هاشم چند روزی در مدینه ماند و به سوی شام حرکت کرد. وقتی به شام رسید مال التجاره خود را به فروش رسانید و آنچه لازم بود خرید. همین که قصد مراجعت کرد مریض شد و در غزه از دنیا رفت و هم اکنون قبر ایشان در غزه فلسطین است. وقتی جناب هاشم مرضش سنگین شد و احساس مرگ کرد به رفقاء و غلامانش گفت من علامت مرگ را در خود احساس می کنم و گویا مرا از

این مرض رهائی نیست. به سوی مکه برگردید و چون به مدینه رسیدید سلام مرا به سلمی برسانید و او را تعزیت بگویید و در باب فرزندم به او وصیت کنید که من هیچ غمی به جز او ندارم. سپس کاغذ و قلمی طلبید و وصیت نامه ای نوشت بدین مضمون: این نامه را هنگامی نوشتم که در کشاکش مرگ بودم و هیچ کس را گریزی از مرگ نیست. اموال خود را به سوی شما فرستادم که در میان خود بالسویه تقسیم کنید و آن کریمه را که از شما دور و نور شما با او و عزت شما نزد او است (سلمی) فراموش نکنید. شما را وصیت می کنم که فرزند او را احترام کنید و رعایت حق او بنمایید و فرزندان مرا سلام برسانید. هم چنین پیام و سلام مرا به سلمی برسانید و بگویید آه که من از قرب وصال او سیر نشدم و به دیدار فرزند دلبندم بهره مند نشدم و سلام و رحمت خدا بر شما باد تا قیامت. (1)

20. عبدالمطلب بن هاشم

اسم ایشان «شبیبه» است. علت اینکه او را عبدالمطلب نامیدند این است که چنانکه ذکر شد جناب هاشم پدر ایشان با جناب سلمی دختر عمر بن خزرجی از اهل مدینه ازدواج کرد و سپس برای تجارت به سفر شام رفت و از قضا و قدر الهی درگذشت. بعد از وفات هاشم از جناب سلمی فرزندی متولد شد و هفت سال یا هشت سال گذشت. مردی از اهل مکه از فرزندان عبد مناف برای کاری به مدینه آمد و دید که نوجوانانی با هم تیر اندازی می کنند یکی از آنان که شبیه نام داشت هر وقت پیروز می شد می گفت: «انابن هاشم انا بن سید البطحاء» آن مرد مکی به او گفت تو کیستی؟ گفت: من شبیه هستم، پسر هاشم بن عبد مناف.

ص: 45

وقتی که آن مرد به مکه مراجعت کرد به عموی ایشان جناب مطلب بن عبد مناف این خبر را گفت جناب مطلب گفت من به خانه بر نمی‌گردم مگر اینکه فرزند برادرم را از مدینه بیاورم. آن مرد گفت: این شتر من آماده است، بر آن سوار شو و او را بیاور.

جناب مطلب سوار بر شتر شد و به مدینه آمد. وقت عشاء به محله بنی عدی بن نجار رسید و دید که عده ای از پسران بازی می‌کنند. ایشان جناب شیبیه را - از نور محمدی که از جیش ساطع بود - شناخت و دید سنگ عظیمی برداشته و می‌گوید منم پسر هاشم که مشهور است به عظام. چون مطلب این سخن را شنید ناچه ی خود را خوابانید و گفت: نزدیک من بیا ای یادگار برادر من، پس شیبیه سوی او شتافت و گفت کیستی که دلم به سوی تو مایل گردید؟ گمان می‌برم از اعمام من باشی. گفت: من مطلب عموی تو هستم و او را در بر گرفتم و می‌بوسید و گریه می‌کرد و گفت: ای پسر برادر می‌خواهی تو را به شهر پدر و عموهایت که خانه ی عزت تو است ببرم؟ گفت: بلی پس مطلب سوار شد و شیبیه را با خود سوار کرد و به سوی مکه روان شد. شیبیه گفت: ای عم به سرعت برو که می‌ترسم خویشان مادرم مطلع شوند و شجاعان قبیله اوس و خزرج با ایشان موافقت کنند و نگذارند مرا بیرون ببری. مطلب گفت: غم مخور که حق تعالی کفایت شر ایشان می‌نماید.

چون یهودیان مطلع شدند که شیبیه با عم خود مطلب تنها روانه مکه شدند در قتل ایشان طمع کردند. یکی از رؤسای یهود که او را «دحیه» می‌گفتند پسری داشت به نام «لاطیه» روزی بیرون آمد تا با اطفال بازی کند. شیبیه با استخوان شتری بر سر او زد سرش شکست و گفت ای پسر یهودیه اجلت نزدیک شده است و به زودی خانه های شما خراب خواهد شد. چون این خبر به پدر او رسید

به غایت خشمناک شد و به این سبب کینه ی دیگری علاوه بر کینه های قدیمی در جان این یهودی رخنه کرد.

چون این خبر (مسافرت شبیه) را شنیدند در میان قوم خود ندا دادند که ای گروه یهودیان آن پسر که از او می ترسیدید با عم خود تنها رفته است. پس او را دریابید و هلاک نمائید و از شر او ایمن شوید. پس هفتاد تن از یهودیان اسلحه برداشتند و عقب ایشان روان شدند.

شب هنگامی که صدای پای اسبان به گوش مطلب رسید گفت: ای پسر برادر به ما رسید آنچه از آن می ترسیدی، یهودان رسیدند. ولی با قدرت خداوند و اعجاز خاتم الانبیاء که نور او در جبین شبیه ساطع بود یهودان شکست خوردند. عده ای به دست جناب مطلب به قتل رسیدند و عده ای هم فرار کردند و خداوند جناب شبیه و جناب مطلب را پیروز گردانید.

در حال جنگ مطلب و شبیه با یهودان، ناگهان از دور گردی ظاهر شد و صدایی اسبان و سلاح شجاعان به گوش رسید. چون نزدیک شدند مطلب دید که جناب سلمی با پدر خود و چهارصد نفر از شجاعان اوس و خزرج به طلب شبیه آمده اند. چون سلمی یهودان را با مطلب در جنگ دید بانگ زد و ای بر شما این چه کردار است. لاطیه رو به انهزام گذاشت. مطلب گفت کجا می روی ای دشمن خدا و با شمشیر او را دو نیمه کرد. شجاعان اوس و خزرج بر آنان حمله کردند و آنها را کشتند و بعد با شمشیرها رو به مطلب آوردند و خواستند حمله کنند. جناب سلمی که دید ممکن است فرزندش کشته شود قبیله خود را از جنگ منع کرد و خطاب به مطلب گفت تو کیستی؟ که می خواهی شبیه را از مادر جدا کنی. مطلب گفت من آنم که می خواهم بر شرف و عزت بیافزایم و من از شما بر او مهربان ترم. خداوند او را صاحب حرم و پیشوای امت ها می گرداند. من عموی او مطلب هستم سلمی گفت مرحبا خوش آمدی چرا از من در بیرون بردن فرزندم

اجازه نگرفتی. من با پدر او شرط کردم که اگر فرزندم متولد شود او را از خود جدا نکنم.

پس سلمی رو به شیبه کرده گفت: ای فرزند گرامی! اختیار با تو است، اگر می خواهی با عموی خود به مکه بروی برو، و اگر می خواهی با من باشی به سوی مدینه برگرد.

شیبه سخن مادر را شنید، سر به زیر انداخته اشک از دیدگانش جاری شد، و گفت: ای مادر مهربان! من از مخالفت با تو ترسانم، و مجاورت خانه خدا را خواهانم، اگر رخصت فرمائی بروم، وگرنه بر می گردم.

پس سلمی گریست، و گفت: خواسته تو را برخواسته خودم ترجیح می دهم، و به ضرورت درد مفارقت تو را برخود گذاشتم، پس مرا فراموش مکن، و خبرهای خود را از من دریغ مدار، سپس او را در برگرفت و وداع کرد، و به جناب مَطْلَب گفت: ای پسر عبد مناف! امانتی که برادرت به من سپرده بود؛ سوی تو تسلیم کردم، پس او را محافظت کن، چون وقت ازدواج او شود؛ زنی که در عزت و شرف مناسب او باشد تحصیل کن.

مَطْلَب گفت: ای کریمه ی بزرگوار! کرم کردی، و احسان نمودی، تا زنده ایم حق تو را فراموش نمی کنیم.

سپس مَطْلَب شیبه را ردیف خود سوار کرد و به مکه آورد. چون آفتاب جمال شیبه از دره های مکه طالع شد پرتو نورش کوه های مکه را روشن کرد و موجب حیرت اهل مکه شد و از خانه ها بیرون آمدند. چون مَطْلَب را دیدند، پرسیدند این جوان کیست؟ برای مصلحت گفت این بنده من است. پس به این سبب

جناب شیبیه، عبدالمطلب نامیده شده. پس از مدتی امر او در میان مردم ظاهر شد و فهمیدند که او فرزندهاشم بن عبد مناف است. (1)

فضائل عبدالمطلب

در رابطه با شخصیت و فضائل حضرت عبدالمطلب احادیث زیادی وارد شده است. از آن جمله با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده که عبدالمطلب در روز قیامت محشور خواهد شد به صورت یک امتّ تنها، چون در ایمان به خدا در میان خود تنها بود و بر او سیمای پیامبران و مهابت پادشان خواهد بود. (2)

در احادیث معتبره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که به علی علیه السلام فرمود یا علی عبدالمطلب در زمان جاهلیت پنج سنت مقرر فرمود و خداوند متعال آنها را در دین اسلام جاری گردانید:

اول، زنان پدران را بر فرزندان حرام کرد و خداوند در قرآن فرموده (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) 3؛

دوم گنجی پیدا کرد و خمس آن را در راه خدا داد و خداوند فرستاد (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) 4؛

سوم چون چاه زمزم را حفر نمود آن را سقایه حاجیان قرار داد و خداوند فرستاد (أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ) 5؛

ص: 49

1- (1) علامه مجلسی، حیات القلوب، ج 2، ص 18-16؛ بحار الانوار، ج 15، ص 18.

2- (2) بحار الانوار، ج 15، ص 18.

چهارم در دیه ی کشتن آدمی صد شتر مقرر کرد و خداوند این حکم را فرستاد. پنجم طواف خانه نزد قریش عددی نداشت و او هفت شوط مقرر کرد. یا علی عبدالمطلب به ازلام قمار نمی کرد و بت را عبادت نمی کرد و حیوانی را که به نام بت برای او می کشتند نمی خورد و می گفت بر دین پدرم ابراهیم باقی هستم. (1)

شیخ صدوق در کتاب خصال و امالی به سند متصل از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت ای محمد، خدای جل و علا تورا سلام می رساند و می فرماید من آتش جهنم را حرام کردم بر آن صلبی که تورا نازل کرده و بر آن رحمی که تورا برداشته است و بر آن دامنی که تورا کفالت کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل بیان کن آن را. جبرئیل گفت: اما صلبی که تورا نازل کرده است عبدالمطلب است و آن رحمی که تورا برداشته آینه بنت وهب است و آن دامنی که تورا کفالت کرده است ابوطالب و فاطمه بنت اسد است. (2)

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت است که برای عبدالمطلب مسندی نزد کعبه می انداختند و برای غیر او مسندی نمی انداختند و فرزندانش بالای سر او ایستادند و نمی گذاشتند کسی نزد آن مسند بیاید. حضرت رسول چون تازه به راه رفتن آمده بود روزی در دامن عبدالمطلب نشست. بعضی از فرزندان او خواستند آن حضرت را دور کنند. گفت:

ص: 50

1- (1) علامه مجلسی، حیات القلوب، ج 2، ص 18.

2- (2) بحار الانوار، ج 15، ص 108؛ حیات القلوب، ج 2، ص 19.

بگذارید فرزند مرا که به زودی پادشاهی به او می رسد و یا ملائکه بر او نازل می شوند، یعنی پیغمبر خدا می شود. (1)

21. عبدالله بن عبدالمطلب

حضرت عبدالله پدر بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کوچکترین فرزندان جناب عبدالمطلب بود و ایشان و زبیر و ابوطالب که اسم ایشان عبد مناف است از یک مادر بودند و مادر آنان جناب فاطمه دختر عمرو بن عائد بن عمران است. (2)

طبری از زهری روایت کرده که گفت عبدالله بن عبدالمطلب زیباترین مردان طائفه قریش بود. وقتی زیبایی ایشان را به جناب آمنه بنت وهب و نیز هیبت و عظمت او را توصیف کردند و به ایشان گفتند آیا مایل هستی با او ازدواج کنی با کمال میل اعلام آمادگی کرد و با عبدالله ازدواج کرد و خداوند متعال پیامبر را از این مادر خلق کرد. وقتی جناب آمنه نور پیامبر را حمل می کرد عبدالمطلب جناب عبدالله را به مدینه فرستاد که از مدینه خرما بیاورد ولی جناب عبدالله در مدینه از دنیا رفت. وقتی سفر ایشان طولانی شد جناب عبدالمطلب به مدینه رفت. وقتی به مدینه رسید خبردار شد که عبدالله از دنیا رحلت کردند و در محلی بنام دارالنابعه دفن شدند. (3)

علامه مجلسی در حیات القلوب می گوید:

عبدالله وقتی به سن ششاد رسید نور نبوت در جبین او ساطع بود و جمیع اکابر و اشراف از ناحیه و اطراف آرزو می کردند به او دختر داده و نور او را برابیند، زیرا که یگانه زمان در حسن و جمال بود. در روز

ص: 51

1- (1) علامه مجلسی، حیات القلوب، ج 2، ص 19.

2- (2) تاریخ طبری، ج 2، ص 2.

3- (3) همان، ص 2.

بر هر کس که می گذشت بوی مسک و عنبر از وی استشمام می کرد و در شب؛ جهان از نور او روشن می گردید.

و نیز ایشان نقل کرده است که اهل مکه او را مصباح حرم می نامیدند تا آنکه به تقدیر الهی آن جناب برای متولد شدن گوهر رسالت با جناب آمنه بنت وهب ازدواج کرد و هم ایشان روایت کرده است که چون عبدالله با آمنه ازدواج کرد، دوپست زن از حسرت عبدالله هلاک شدند. (1)

چون حضرت آمنه صدف آن درّ یمین گشت، تمام کاهنان عرب آن را دانستند و یک دیگر را خبر دادند و چند سال بود که عرب به بلای قحطی گرفتار بودند و بعد از انتقال آن نور به آمنه، باران بارید و مردم در فراوانی و نعمت قرار گرفتند و آن سال را «سنه ی القتح» نام نهادند. (2)

علامه مجلسی قدس سره می گوید:

در روایات خاصه و عامه وارد شده است که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به نزد قبر عبدالله آمد و دو رکعت نماز خواند و او را ندا کرد؛ ناگاه قبر شکافته شد و عبدالله در قبر نشسته بود و می گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله». حضرت پرسید ولی تو کیست؟ گفت شهادت می دهم که علی بن ابی طالب ولی من است. فرمود برگرد به باغستان خود که در آن بودی. پس به نزد قبر آمنه مادر خود آمد و باز چنان کرد و قبر شکافته شد و آمنه در قبر خود نشسته بود و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله». پیامبر فرمود ولی تو کیست؟ آمنه گفت شهادت می دهم که علی ولی من است. فرمود: برگرد به باغستان خود که در آن بودی. (3)

ص: 52

1- (1) حیات القلوب، ص 22.

2- (2) محدث قمی، منتهی الامال، ج 1، ص 21.

3- (3) همان.

علامه در شرح حدیث می گوید از این روایت ظاهر می شود که جناب عبدالله و آمنه ایمان به شهادتین؛ یعنی توحید و نبوت داشته اند چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها پرسید. پیامبر شما کیست؟ و به آنان فرمود اقرار کنید به شهادتین و علت زنده کردن آنها این بود که ایمانشان به اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کامل تر شود.

به نظر نگارنده ممکن است علت دیگر زنده کردن آنان این باشد که برای مردم و آیندگان هم ثابت شود که این دو بزرگوار مسلمان بوده اند و نیز بیان اهمیت ایمان به ولایت و اینکه ایمان بدون ولایت ایمان نیست.

ولادت با سعادت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

مشهور قریب به اتفاق بین علمای امامیه آن است که ولادت با سعادت آن حضرت در هفدهم ماه ربیع الاول واقع شده است. و علامه مجلسی بر این قول ادعای اجماع کرده است. و اکثر علمای اهل سنت این ولادت شریف را در روز دوازدهم ماه مذکور می دانند. البته از علمای امامیه هم مرحوم شیخ کلینی با این قول موافقت کرده اند. و بعضی از علمای اهل سنت به هفتم و یا دهم ربیع الاول اعتقاد دارند. در هر صورت در ولادت ایشان اتفاق نظر وجود ندارد و بدین جهت بوده است که جمهوری اسلامی یک هفته را «از دوازدهم تا هفدهم» هفته وحدت نامیده اند تا روز تولد هر وقت که بوده از آن تجلیل شایسته ای از سوی تمام مسلمانان به عمل آید و هم این گونه امور موجب اختلاف و تنش بین مسلمانان نشود.

مشهور آن است که ولادت با سعادت آن حضرت در روز جمعه بوده است در سالی که اصحاب فیل تصمیم داشتند خانه کعبه را ویران کنند و خداوند به قدرت کامله اش آنان را به حجاره سجّیل معذب کرد و سوره مبارکه فیل در همین رابطه نازل شده است ولادت آن حضرت در مکه مکرمه در خانه خود آن حضرت واقع شد. چنانکه مورخان گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن خانه را به عقیل بن ابی طالب پسر

عمومی خود بخشید و بعدها اولاد عقیل آن را به محمد بن یوسف برادر حجّاج فروختند و او آن را داخل خانه خود کرد و چون زمان هارون الرشید شد، مادر هارون به نام خیزران آن خانه را از خانه محمد بن یوسف جدا کرد و مسجد کرد تا مردم در آن نماز بخوانند. در سال 659 ملک مظفر والی یمن در عمارت آن مسجد سعی جمیل کرد و الآن به همان حالت باقی است و مردم به زیارت آنجا می روند. (1)

علامه مجلسی می فرماید در روایات آمده است که حضرت آمنه مادر آن حضرت گفت چون به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حامله شدم هیچ اثر حمل در خود نیافتم و آن حالات که زنان در حمل عارض می شود مرا عارض نشد و در خواب دیدم شخصی نزد من آمد و گفت حامله شدی به بهترین انسانها. چون وقت ولادت شد به آسانی متولد شد که آزاری به من نرسید و دستهای خود را جلوتر به زمین گذارد و فرود آمد پس هاتقی مرا ندا کرد که گذاشتی بهترین انسانها را پس او را پناه بده به خداوند یگانه صمد از شر هر ظالم و صاحب حسدی. (2)

و شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در هنگام ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه بنت اسد حاضر بود در نزد آمنه. پس یکی از ایشان به دیگری گفت آیا می بینی آنچه را که من می بینم؟ دیگری گفت چه می بینی گفت: نور ساطع که مابین مشرق و مغرب را فرا گرفته است. پس در این سخن بودند که جناب ابوطالب گفت: می خواهی ترا بشارت دهم؟ گفت: آری. ابوطالب گفت: از تو فرزندی متولد خواهد شد که وصی این فرزند خواهد بود. هم چنین روایت کرده است که جناب ابوطالب عقیقه کرده در روز هفتم ولادت آن حضرت و

ص: 54

1- (1) محدث قمی، منتهی الامال، ح 1، ص 21.

2- (2) علامه مجلسی، حیات القلوب، ج 3، ص 52.

آل ابوطالب را طلبید. از او پرسیدند که این چه طعامی است گفت این عقیقه احمد است گفتند چرا او را احمد نام کردی گفت زیرا اهل آسمانها و زمین او را ستایش خواهند کرد. (1)

وقایع مهم هم زمان با ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

شیخ صدوق رضوان الله علیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت و گوش می داد و اخبار آسمانها را می شنید چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متولد شد او را از همه آسمانها منع کردند و شیاطین را با تیرهای شهاب راندند. پس قریش می گفتند باید وقت گذشتن عمر دنیا و آمدن قیامتی باشد که ما از اهل کتاب می شنیدیم. پس «عمر و بن امیه» که داناترین اهل جاهلیت بود. گفت نظر کنید، اگر یکی از ستاره های معروف که مردم به آنها هدایت می یابند و به وسیله آنها زمستان و تابستان را می شناسند سقوط کند بدانید که وقت آن است که جمیع خلائق هلاک شوند و اگر آنها به حال خود باشند و ستاره های دیگر ظاهر شوند پس امر غریبی حادث می شود.

صبح روزی که آن حضرت متولد شد، هر بتی که در هر کجای عالم بود بر رو افتاده بودند، و ایوان - کسری، متعلق به پادشاه عجم - بلرزد و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سالها بود که آب آن جاری بود و آن را می پرستیدند فرو رفت، و خشک شد و همان است که نمک شده است، نزدیک کاشان. و وادی سماوه که سالها بود که آب در آن خشک شده بود آب در آن جاری شد، و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود خاموش شد.

ص: 55

داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید: که شتر صعبی چند اسبان عربی را می کشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصّه شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منشر شد و پرواز کرد تا به مشرق رسید. و تخت هر پادشاهی در آن شب سرنگون گردید و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و نمی توانستند سخن بگویند و علم کاهنان بر طرف شد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی که همزاد داشت که خبرهائی را بر او می گفت میانشان جدائی افتاد و قریش در میان عرب نزدیک شدند و ایشان را آل الله می گفتند.

آمنه گفت و الله که چون پسر متولد شد دستها را به زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر کرد پس از او نوری ساطع شد همه چیز را روشن کرد و به سبب آن نور، قصرهای شام را دیدم. در میان روشنی صدایی شنیدم که گوینده ای می گفت زاییدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن و چون آن حضرت را به نزد عبدالمطلب آوردند او را در دامن گذاشت و گفت حمد می کنم و شکر می کنم خداوندی را که عطا کرد به من پسر خوشبورا که در گهواره بر همه اطفال سیادت می کند پس او را تعویذ نموده به ارکان کعبه، و شعری در فضائل او فرمود. در آن وقت شیطان در میان اولادش فریاد کرد که همه نزدش جمع شدند، گفتند چه چیز تو را از جای به در آورده ای سید ما؟ گفت: وای بر شما از اول شب تا به حال آسمان و زمین را متغیر می یابم باید حادثه عظیمی در زمین واقع شده باشد تا عیسی علیه السلام به آسمان رفته است مثل آن واقع نشده است. پس بروید و بگردید چه امر غریبی واقع شده است. پس متفرق شدند و گردیدند و برگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. ملعون گفت که استعلام این امر کار من است. پس گشتی زد.

به حرم رسید و دید ملائکه اطراف حرم فرا گرفته اند، چون خواست داخل شود ملائکه بر او بانگ زدند. او برگشت و به

صورت گنجشکی شد و از جانب کوه حرا داخل شد. جبرئیل گفت: برگرد ای ملعون. گفت: ای جبرئیل از تو پرسشی دارم، بگو امشب در زمین چه واقع شده است؟ جبرئیل گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین پیغمبران باشد امشب متولد شده است. گفت: آیا مرا در او بهره ای است. جبرئیل گفت نه. پرسید: آیا در امت او بهره دارم، گفت: بلی. ابلیس گفت راضی شدم. (1)

از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است که چون آن حضرت متولد شد، بتهایی که بر کعبه گذاشته بودند همه به رو در افتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید (جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الباطلُ إِنَّ الباطلَ كانَ زَهُوقاً) (2) و جمیع دنیا در آن شب روشن شد؛ هر سنگ و کلوخی و درختی خندید؛ و آنچه در آسمانها و زمین بودند تسبیح خدا گفتند و شیطان گریخت و می گفت بهترین امتها و بهترین خلائق و گرامی ترین بندگان و بزرگترین عالمیان محمد است. (3)

حالات آن حضرت در ایام شیر خواری

در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متولد شد، چند روزی گذشت و برای آن حضرت شیری آماده نشد. پس ابوطالب آن حضرت را برپستان خود می انداخت و حق تعالی در آن شیری فرستاد چند روز از آن شیر تناول نمود تا آنکه ابوطالب حلیمه سعیدیه را یافت و به او تسلیم کرد (4)

ص: 57

1- (1) علامه مجلسی، حیات القلوب، ج 2، ص 51.

2- (2) اسراء/ 81.

3- (3) محدث قمی، پیشین، ج 1، ص 24.

4- (4) علامه مجلسی، همان، ج 2، ص 76.

ابن شهر آشوب روایت کرده است که اولین مرتبه، ثویبه آزاد کرده ابولهب آن حضرت را شیر داد و بعد از او حلیمه سعدیه شیر داد و پنج سال نزد حلیمه سعدیه ماند و حلیمه قبلا حضرت حمزه را شیر داده بود و چون نه ساله شد با جناب ابوطالب به سفر شام رفت و بعضی گفته اند در آن وقت دوازده سال از عمر آن حضرت گذشته بود. (1)

در نهج البلاغه روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

خداوند متعال با آن حضرت بزرگترین ملک از ملائکه خود را همراه گردانید که در شب و روز آن حضرت را بر مکارم اخلاق و آداب و محاسن و امی داشت و من پیوسته با آن حضرت بودم، مانند طفلی که از پی مادر خود می رود و هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار میفرمود و مرا امر می کرد که از او پیروی نمایم. و هر سال مدتی در کوه حرا مجاورت می کرد. من او را می دیدم و دیگری او را نمی دید و چون مبعوث شد به غیر از من و خدیجه در ابتدای حال کسی به او ایمان نیاورد و من نور وحی و رسالت را می دیدم و شمیم نبوت را می بوییدم.

ابن شهر آشوب و قطب راوندی روایت کرده اند از حلیمه بنت ابی ذویب - که نام او عبدالله بن حارث بود از قبیله مضر - که حلیمه گفت: در سالی که ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود خشک سالی و قحطی شدیدی در شهرها به هم رسیده بود و با جمعی از زنان بنی سعد بن بکر سوی مکه آمدیم که اطفالی از اهل مکه بگیریم شیر بدهیم و من بر ماده الاغی سوار بودم کم راه، و شتر ماده ای داشتیم که یک قطره شیر از پستان آن جاری نمی شد و فرزندى همراه داشتم که از پستان

ص: 58

من آن قدر شیر نمی یافت که با آن قناعت کند و شبها از گرسنگی خواب نمی رفت. چون به مکه رسیدیم هیچ یک از زنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نگرفتند برای آنکه آن حضرت یتیم بود و احسان از پدران می باشد و من چون فرزند دیگر نیافتم آن در یتیم را از عبدالمطلب گرفتم و چون در دامن گذاشتم و نظر به سوی من افکند نوری از دیدگان او ظاهر و ساطع بود و آن قره العین به پستان راست من میل نمود و ساعتی تناول کرد و پستان چپ را قبول نکرد و برای فرزند من گذاشت و از برکت آن حضرت هر دو پستان من پر از شیر شد که هر دو را کافی بود.

چون او را نزد شوهر خود بردم به برکت آن حضرت، شیر از پستان شتر ما جاری شد که ما و اطفال ما را کفایت می کرد. پس شوهرم گفت: ما فرزند مبارکی گرفتیم که از برکت او نعمت به ما رو آورده است.

چون صبح شد آن حضرت را بر دراز گوش خود سوار کردم و رو به کعبه آوردم. به اعجاز آن حضرت آن حیوان سه مرتبه سجده کرد و به سخن آمد و گفت: از بیماری خود شفا یافتم و از درماندگی بیرون آمدم به جهت آنکه سید مرسلان و خاتم پیامبران و بهترین گذشتگان و آیندگان بر من سوار شده است.

و با آن ضعف که داشت چنان راهوار شد که هیچ یک از چهار پایان رفیقان ما به آن نمی رسیدند و تمام رفقا از تغییر احوال ما و چهارپایان ما تعجب می کردند.

و هر روز فراوانی نعمت و برکت در میان ما زیاد می شد. گوسفندان و شتران قبیله از چراگاه گرسنه بر می گشتند، ولی حیوانات ما سیر پر شیر می آمدند. و در اثنای راه به غاری رسیدیم. از آن غار، مردی بیرون آمد که نور جبینش به سوی آسمان ساطع بود و سلام کرد بر آن حضرت و گفت حق تعالی مرا به رعایت حال او موکل گردانیده است. وگله آهوئی از برابر ما پیدا شدند و به زبان فصیح گفتند: ای حلیمه نمی دانی چه کسی را تربیت می کنی او پاک ترین پاکان و پاکیزه

ترین پاکیزگان است و به هر کوه و دشتی که گذشتیم بر او سلام می کردند. پس برکت و زیادتی معیشت و اموال خود را یافتیم و توانگر شدیم و حیوانات ما از برکت آن حضرت زیاد شدند.

هرگز در جامه خود حدث نکرد و نگذاشت هرگز عورتش را کسی ببیند و پیوسته جوانی با او بود و می دیدیم که جامه های او را بر عورتش می انداخت و او را محافظت می کرد. پس پنج سال و دو روز آن حضرت را تربیت کردم. روزی با من گفت هر روز برادران من به کجا می روند. گفتم: برای چرانیدن گوسفند. گفت: امروز من با ایشان می روم. چون با ایشان رفت گروهی از ملائکه او را گرفتند و بر قله کوهی بردند چون به نزد او آمدم دیدم نوری از او به آسمان ساطع می گردد. پس او را در بر گرفتم گفتم تو را چه شده است. گفت مترس خدا با من است و بویی از او ساطع بود از مشک نیکوتر. روزی کاهنی او را دید و نعره ای زد و گفت: این است آنکه پادشاهان رامقههور خواهد گردانید و عرب را متفرق سازد. (1) باید بدانیم مراد از متفرق ساختن اعراب کسانی هستند که با ایشان دشمن بودند مانند کسانی که در جنگ بدر با ایشان جنگیدند بنابراین منافات با وحدتی که وجود آوردند ندارد.

درسهای آموزنده این فصل

با بیان این مختصر در ذکر نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اجداد آن حضرت چند مطلب روشن گردید:

1. تمام اجداد رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت عبدالله تا آدم ابوالبشر همگی از مردان و زنان پاک و مطهر و معتقدبه توحید الهی بوده اند و هیچ گاه نور پاک

ص: 60

آن حضرت در صلب مشرک و یا رحم مشرکه قرار نگرفته است بلکه همان گونه ای که از کلام محققان استفاده کردیم نیاکان رسول خدا از انبیاء الهی و یا اوصیاء آنها و از حاملان دین خدا بوده اند و از آلودگی های جاهلیت مبرا بوده اند همچنانکه در شرح حال جناب عبدالمطلب گذشت که سنتهای جاهلیت را قبول نداشت حتی اگر گوسفندی را بنام بت ذبح می کردند گوشت آن را نمی خورد.

2. برای کاهنان و منجمان و دانشمندان اهل کتاب مانند: یهودیان و مسیحیان روشن و مسلم بوده است که پیامبری از عرب از طایفه قریش در مکه مبعوث به رسالت می شود و همیشه در حال انتظار آمدن ایشان بوده اند و به دیگران هم مژده آمدنش را می دادند. و در عین حال که او را می شناختند، همیشه در مقام عداوت و دشمنی با اجداد پیامبر بودند. دشمنی یهود نسبت به هر یک از اجداد پیامبر مسلم بوده است. همان گونه که در جریان آوردن جناب عبدالمطلب به مکه مکره مطالعه کردیم. مورخ معروف، ابن سعد در طبقات الکبری در این باره حدیث نقل کرده است.

3. سلسله ای از ودایع و میراث نبوت بوده که در طول تاریخ پیوسته هر پیغمبری به پیامبری بعدی می سپرده است، مانند کتب آسمانی و یا سلاح مخصوص و یا لباس مخصوص مانند پیراهن حضرت ابراهیم و یا علم نزار که همگی اینها به جناب عبدالمطلب جد رسول خدا رسید ایشان هم وصیت کرد که این امانت را در وقت مرگ تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنند. و بر حسب آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود این ودایع را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وصی بلافصل خود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سپرده است و آن حضرت هم به امام بعد از خود حضرت امام مجتبی علیه السلام و هیمن طور هر امامی به امام بعد از خود سپرده است. و هم اکنون آن ودایع و اسرار در خدمت آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت حجه بن الحسن امام زمان ارواحنا فداه می باشد و هنگامی که ظاهر می شوند تمام آثار و

علائم پیامبران الهی را در اختیار دارند، چون امام زمان عجل الله تعالی فرجه عصاره و خلاصه تمام انبیاء الهی از آدم تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است.

4. نیاکان و اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همگی از بزرگان و شخصیت‌های ممتاز اجتماعی در زمان خودشان بوده اند و در میان قبائل عرب از شهرت و اسم و رسم بالائی برخوردار بوده اند و همیشه رهبری و ریاست بر مکه مکرمه و مناصبی چون کلید داری و پرده داری کعبه معظمه، سقایت و مهمانداری و ضیافت حاجیان را بر عهده داشتند. شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اجداد ایشان از بزرگترین موقعیت سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده اند و از اشخاص گم نام و غیر معروفی نبودند.

این شهرت و موقعیت اجتماعی علاوه بر اصالت خانوادگی و سوابق درخشان، معلول خدمات سیاسی و اجتماعی بوده که برای مردم انجام می داده اند و این آثار و برکات موجب شهرت آنان بوده است، مثلاً درباره ی جناب قصی خواندیم که ایشان کسی بود که قریش را از پراکندگی نجات داد و همه آنها را در شهر مکه جمع کرد و برای هر کسی خانه ای در نظر گرفت و از این جهت او را «مجمع» شهرت دادند و نیز دارالندوه را که به منزله ی مجلس شورای آنها بود تأسیس کرد که هر وقت کار مهمی برای آنها پیش می آمد در آنجا به مشورت می نشستند و در حقیقت مشاوره را به مردم تعلیم داد.

هم چنین خدماتی که جناب عبدالمطلب کرد و سنتهای خوبی که در میان اهل مکه پایه گذاری نمود و دین اسلام هم آنها را امضاء کرد که به آنها اشاره کردیم.

در اینجا مناسب است کلام نویسنده معروف محمد ابو زهره را یاد آور شویم که می گوید:

«سبب شهرت این تعداد از نیاکان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آنست که اینان آثاری از خود برجای گذاشته بودند که مایه افتخار فرزندانشان بود هر

چند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز به نسب خود تفاخر نمی کرد، اما او از برترین اقوام و خاندان آنها بود که می فرماید: من از گزیدگان، از گزیدگان، از گزیدگان ولادت یافتم. در اینجا شاهدیم که آن حضرت از خوبی گذشتگان خود و جایگاه شرافتمندانه آنان یاد می کند اما از اینکه به وسیله آنها خوی برتری بر دیگران باشد امتناع می ورزد، چه تفاخر به گذشتگان برتری جویی و دست اندازی به حریم دیگران است و گاه نیز مایه کینه توزی است، در حالی که کینه توزی از شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور است. (1)

شاعر عرب می گوید:

ان آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

بد نیست در اینجا به این نکته اخلاقی و تربیتی نیز اشاره کنیم که زندگانی اجداد و نیاکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همه ی صالحان عالم، موجب این آگاهی است که انسان بدانند رمز بقای آنان، آثار خوب و نیکی است که از خود به جای گذاردند و هر کس بخواهد زنده باشد باید سعی کند آثار خیر و سنت حسنه ای را بعد از خود به یادگار بگذارد.

سعدی می گوید:

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار (2)

ص: 63

1- (1) محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ج 1، ص 143.

2- (2) دکتر جعفر شعاع، گزیده قصائد سعدی، شماره 16.

و در جایی دیگر هم می گوید:

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان چو آب در غربال(1)

5. از آنجایی که نور نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت یک امانت الهی همیشه از صلبی به صلب دیگری و از رحم پاکی به رحم پاک دیگری منتقل می شده است سعی می کردند همسران خوبی برای اجداد آن حضرت اختیار کنند، اگر چه لازم باشد از شهر مکه معظمه خارج شوند و مهریه های زیاد و سنگین هم بدهند. چنانکه در جریان ازدواج جناب هاشم بن عبد مناف با جناب سلمی دختر عمرو بن عائذ خزرجی بیان کردیم. از اینجا درس مهمی می گیریم و آن اهمیت مسأله ی ازدواج است. در اسلام هر کس بخواهد فرزند خوبی پیدا کند باید در انتخاب همسر خوب دقت کند.

چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است:

«ایاکم و خضراء الدمن. قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن. قال: المرأه الحسناء فی منبت السوء؛ پرهیزید از گیاهان روئیده شده لب مزبله. گفته شد مراد از گیاه لب مزبله چیست؟ فرمود آن زن زیبایی که در خانواده بدی تربیت شده باشد».

اگر پیامبران الهی از خانواده های غیر اصیل باشند و یا از سوابق بد اخلاقی برخوردار باشند نمی توانند تبلیغ دین خدا بکنند و رسالت خود را انجام دهند.

وقتی پیامبر اسلام مبعوث به رسالت شد و دعوت او همه جا گسترش یافت و نیز رومیان خبر رسالت او را شنیدند در مقام تحقیق بر آمدند. روزی هرقل پادشاه روم پرسید کسی از اهل مکه اینجا هست؟ اتفاقاً ابوسفیان در روم بود با هرقل

ص: 64

ملاقاتی داشت. او سئوالاتی کرد از جمله سئوالات هرقل این بود که آیا او از نسب و خانوادگی خوبی برخوردار است یا نه؟ اوسفیان بدون اینکه دروغ بگوید در پاسخ این سئوال گفت او از افراد اصیل قریش است و برخوردار از نسب بالائی است. هرقل گفت این چنین است، پیامبران همیشه از افراد شریف مبعوث می شوند. (1)

ص: 65

1- (1) ر. ک: محمد ابوزهره، پیشین، ج 1، ص 154.

فصل دوم: اثبات نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

پیغمبر کیست

برهان کمال

تعریف و شرایط معجزه

اعجاز قرآن

وجوه اعجاز قرآن

بحثی درباره سایر معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

عدم نیاز علما به معجزه

جمع قرائن

ص: 67

از نظر مورخان مسلمان و غیر مسلمان، تردیدی وجود ندارد که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث شده و ادعای نبوت و پیامبری کرده و دینی به نام دین اسلام آورده اند، همان گونه که متون مختلف هم بر این مطلب تصریح کرده اند.

دلیل این که ایشان ادعای نبوت کرده اند، ظهور دین اسلام آن هم به عنوان دین آسمانی و الهی است و نیز این که دارای پیروان زیادی از ملیت ها و اقوام گوناگون از عرب و عجم و غرب و شرق و از نژادهای مختلف است که همه را تحت یک پرچم به نام اسلام گرد آورده است.

شاهد دیگر، تمدن عظیم و بزرگی است که امروزه به نام تمدن اسلامی در جهان مطرح است. در این تمدن، علم و دانش، فرهنگ و ادب حتی هنر و موسیقی، معنویت و عبادت و ریاضت، مسائل مادی و اقتصاد و سیاست، جهاد و مبارزه با ظلم و ستم و اخلاق حسنه در حدّ اعلا وجود دارد. از سویی بسیاری ملل عالم، متأثر از این فرهنگ و تمدن شده اند، بلکه زمانی که اسلام به عنوان یک تمدن بزرگ جهانی مطرح شد، بسیاری از مناطق جهان در جهل و بدبختی و عقب ماندگی زندگی می کردند. اولین پایه و اساس این تمدن، توحید خداوند متعال و شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بود.

شاهد مدعای ما، تصریح مورخانی مانند گوستا و لوبون، جرجی زیدان و ویل دورانت است که کتابها و یا عمده‌ی کتاب‌هایشان بحث از تمدن اسلامی و ویژگی‌های آن است که از حوادث مهم جهانی است، زیرا هیچ حادثه‌ای در طول تاریخ مهم‌تر از ظهور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت او نبوده است.

نهر و نخست وزیر فقید و دانشمند هند، در اثر کم نظیر خود به نام «نگاهی به تاریخ جهان» می گوید:

«دوران هفتصد ساله‌ی حکومت اعراب در اسپانیا حیرت انگیز است، اما آنچه بیشتر جالب و حیرت انگیز می باشد تمدن بزرگ و فرهنگ عالی و بزرگی است که عربهای اسپانیا که به نام مورها مشهور شده اند به وجود آوردند».

یکی از مورخان که تحت تأثیر این تمدن قرار گرفته و تا اندازه‌ای مجذوب آن شده است می گوید:

«مورها آن حکومت حیرت انگیز کوردوا (قرطبه) را به وجود آوردند که از شگفتی‌های قرون وسطی بود که سراسر اروپا در جهل و بربریت و جدال و زد و خورد، غوطه ور بودند آنان به تنهایی مشعل دانش و تمدن را روشن نگاه داشتند که پرتو آن بر دنیای غرب می تابید. شهر قرطبه مدت 500 سال مرکز این حکومت بود. قرطبه شهری بسیار بزرگ بود که یک میلیون نفر جمعیت داشت. این شهر به یک باغ بزرگ شباهت داشت که طول آن حدود 20 کیلومتر و حومه‌ی آن در حدود 40 کیلومتر بود»⁽¹⁾.

ص:70

1- (1) شکیب ارسلان، تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا مقدمه کتاب.

«پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در سال 609 میلادی در سن چهل سالگی دعوت خود را آغاز نمود. اگرچه پاره ای از نویسندگان غیر مسلمان گمان کرده اند که ایشان برای ریاست و دنیا داری به این کار مهم دست زد، ولی ما معتقدیم این گمان آنها بی پایه است، زیرا تاریخ اسلام و دعوت اسلامی گواهی می دهد که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت خود ایمان و اطمینان قطعی داشت و مسلم می دانست که از طرف خدا برای دعوت مردم برانگیخته شده است. و اگر آن حضرت ایمان قلبی و کامل به رسالت خود نداشت آن همه رنج و آزار را تحمل نمی کرد زیرا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دعوت به واسطه ازدواج با خدیجه علیها السلام دارای جاه و مقام و ثروت بود و مردم او را دوست می داشتند و احترام می کردند و زندگی آسوده ای داشت. و برعکس پس از دعوت، دچار رنج بسیار شد تا آنجا که مردم مکه با بنی هاشم از روی ستیزه وارد شدند چون پیغمبر از بنی هاشم بود»⁽¹⁾.

شهید مطهری می گوید:

«آنچه مسلم است این است که پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و گرد آمدن ملل گوناگون در زیر پرچم اسلام، تمدن عظیم و شکوهمند و بسیار کم نظیری به وجود آمد که جامعه شناسی و تاریخ، آن را اسلامی می شناسد. در این تمدن ملتهای گوناگون از آسیا و آفریقا و حتی اروپا شرکت داشتند و سهمیم بودند. ایرانیان جزء مللی

ص: 71

هستند که در این تمدن شریک و سهیم اند و به اتفاق صاحب نظران، سهم عمده از آن ایرانیان است»(1).

به هر حال بزرگترین حادثه در تاریخ عرب و به طور کلی در تاریخ بشر، ظهور رسالت پیامبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود، زیرا سیادت و بزرگی عرب در دوران رسالت پیامبر به خاطر وجود ایشان و دین آن حضرت بود. بالاترین نعمت این بود که اعراب اسلام را پذیرفتند و از جهالت و گمراهی جاهلیت دست برداشتند. قومی که هیچ کس آنها را به رسمیت نمی شناخت و دشمن؛ اطراف آنها را احاطه کرده بود و هر روز در معرض حمله ی دیگران بودند، چنان به حیات و زندگی انسانی رسیدند که پرچم دار هدایت بشر و برقراری قسط و عدل در بین انسانها شدند و در علو همت و ایثار و فداکاری و یاری دین حق و همکاری در کارهای نیک و در تقوی و پرهیزگاری و مکارم اخلاق انسانی ضرب المثل شدند.(2) نزد همه ملل عالم، مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه ادعای رسالت از جانب خداوند متعال کرد و برای ادعای خود معجزات فراونی مانند قرآن کریم ارائه نمود و نیز فرهنگ و تمدنی را به جهانیان عرضه کرد که با دیگر فرهنگهای قبل از خود مانند یهودیت و مسیحیت کاملاً متفاوت بود.

امروزه ملل مختلف جهان، پیرو این تمدن می باشند و کسانی هم که رسماً آن را نپذیرفته اند، دست کم از فرهنگ و تمدن اسلامی متأثر شده اند. باید گفت که امروزه پر آوازه ترین و قابل قبول ترین تمدن، برای همه ی مردم، این فرهنگ و تمدن است، چون آنان، راه نجات خود را در این فرهنگ می دانند؛ مخصوصاً انسانهای تحصیل کرده و دانشمندانی که بر اوضاع جهانی اطلاع داشته باشند

ص:72

1- (1) مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 166.

2- (2) سیره ابن هشام، مقدمه، ص 5.

و بادیده انصاف و بدون غرض به حقایق بنگرند قطعاً حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان روشن می گردد و نیازی به دلیل و برهان ندارند، بلکه نفس مطالعه ی فرهنگ و تمدن اسلامی خصوصاً تک تک معارف این دین می تواند آنان را برای پذیرش اسلام راهنمایی کند.

از آنجایی که تمام مردم این گونه نیستند، لازم و ضروری است که از راه دلایل قوی و منطقی، نبوت پیامبر اعظم را اثبات کنیم تا برای کسانی که نیاز به برهان دارند عذری باقی نماند.

چون خداوند متعال می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ) 1.

«از این روی دلایل عقلی و نقلی برای اثبات نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اقامه می کنیم تا حجت بر همگان تمام گردد».

در سلسله بحثهای اعتقادی پس از اصل توحید و عدل و صفات الهی، اصل سوم موضوع نبوت است. این اصل در حقیقت بیانگر چگونگی ارتباط انسان با خداوند متعال و از سوی دیگر بیان کننده ی راه صحیح زندگی و طرح جامع و کامل سعادت و کمال انسان است.

در بحث نبوت، سخن از وحی است که عالی ترین نوع ارتباط با خداست و نیز سخن از شناخت حاملان وحی و انسانهای برگزیده ای که با دریافت وحی از جانب خداوند، وظیفه ی سنگین ارشاد و هدایت انسانها و ارائه طرح کامل تعالی و کمال آنها را بر عهده دارند.

در اصطلاح علم کلام به آن قسمت از مباحث نبوت که شامل بررسی اصل نیاز به رابطه ی وحی و ضرورت و لزوم بعثت انبیاء و صفات و خصائص پیامبران

است نبوت عامه گفته می شود. هم چنین بخش دیگری را که مربوط به اثبات نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و حقانیت رسالت وی و یا خاتمیت و جهانی بودن رسالت آن حضرت و ابعاد اعجاز ایشان و اعجاز قرآن کریم می باشد نبوت خاصه می نامند.

هدف ما در این مباحث کوتاه، درآمدی فشرده بر نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات رسالت ایشان و نیز بیان مختصری از شرح حال و صفات و ویژگی های آن حضرت است. اما بحثهای کلامی که مربوط به نبوت عامه است مورد بحث ما نیست. امید است با توفیق الهی در فرصتهای دیگری بتوانیم به آنها نیز پردازیم.

پیغمبر کیست؟

چنانکه یاد آور شدیم کسی در این تردید ندارد که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم در چهل سالگی مدعی نبوت شد و اعلام کرد که فرشته ی وحی بر او فرود می آید و از این طریق به آگاهی ویژه ای دست می یابد. آن حضرت عین این آگاهی ویژه را - که همان قرآن مجید است - برای مردم می خواند و به آنها می فرمود که این، سخن خدا است. نزول قرآن، بیست و سه سال ادامه داشت و پایه و اساس معارف عظیم اسلامی و تحولات دامنه دار و فشرده در تاریخ بشر گردید.

واژه ی «نبی» در زبان عربی به معنای خبر آور و کلمه رسول به معنی «فرستاده» است. در زبان فارسی به جای این دو کلمه، پیامبر به کار می رود. پیامبر، پیام خدا را به خلق خدا ابلاغ و از این راه نیروهای آنها را بیدار می کند و به آنها نظام می دهد و به سوی خدا و رضای او؛ یعنی صلح و دوستی و اصلاح طلبی و بی آزاری و آزادی از غیر خدا و راستی و درستی و محبت و عدالت و

جهاد و مبارزه در راه حق و سایر اخلاق حسنه می کشاند و بشریت را از زنجیر هوای نفس و اطاعت انواع بتها و طاغوتها رهایی می بخشد. (1)

متکلم بزرگ امامیه ابن میثم بحرانی رضوان الله علیه در تعریف پیامبر الهی می گوید:

«انه الانسان المأمور من السماء باصلاح احوال الناس فی معاشهم و معادهم العالم بکیفیّته ذالک المستغنی فی علومه و امره من السماء لا عن واسطه البشر المقترنه دعواه للنبوّه بامر الخارقه للعاده». (2)

حاصل کلام ایشان این است که پیامبر خدا آن انسانی است که از عالم بالا برای اصلاح در امر زندگی مردم و معاش دنیایی آنان و نیز اصلاح آنان برای تأمین امر آخرت و زنده شدن در قیامت مأموریت یافته است. این مأموریت دارای دو ویژگی مهم است؛ اول این که او علم و آگاهی کافی دارد که چگونه در اصلاح دنیا و آخرت آنان بکوشد و این علم هم اکتسابی نیست، بلکه از راه ارتباط با خداوند است که بدون واسطه بشر دیگری از خداوند گرفته است. دوم این که ادعای نبوت او با امور خارق عادتی همراه است که هیچ یک از انسانها نتوانند آن را بیاورند. به عبارت دیگر پیامبر خدا دارای معجزه ای است که دلیل بر صدق و راستی او در ادعای پیامبری است.

برهان کمال

برای اثبات وجود پیامبران ادله و براهین زیادی از عقل و نقل اقامه شده است که در کتابهای کلامی و فلسفی ذکر کرده اند یکی از دلایل که از قرآن و روایات استفاده می شود این است که غرض از خلقت و آفرینش رسیدن انسان به کمال

ص: 75

1- (1) شهید سید محمد حسین بهشتی و جمعی از نویسندگان، شناخت اسلام، ص 113.

2- (2) قواعد المرام فی علم الکلام، ص 52.

است و رسیدن به کمال هم متوقف است بر عبادت و اطاعت خدا چنانکه خداوند فرموده است:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) 1 .

«من جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت خودم».

مسلم است که عبادت خدا متوقف بر این ست که بین انسان و خدا واسطه ای وجود داشته باشد تا طریقه ی

عبادت و احکام ان را بدانند، زیرا ممکن نیست که انسان بدون واسطه، آن احکام را از خداوند دریافت کند، زیرا هیچ گونه سنخیت و رابطه ای بین نور مطلق و سرچشمه همه کمالات و ظلمت مطلق که انسان باشد وجود ندارد مگر از راه وجود پیامبران.

چنانکه خداوند فرموده است:

(وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ) 2

«و نمی باشد برای هیچ بشری که با خداوند گفتگو کند مگر از راه وحی و یا از پشت پرده و حجاب و یا اینکه خداوند فرستاده ای بفرستد تا به اذن خودش هر چه را می خواهد به پیغمبرانش وحی نماید».

اینکه چگونه این واسطه می تواند با خدا تکلم نماید از این جهت است که در پیامبر خدا دو جنبه وجود دارد. یکی نورانیت و سنخیتی که می تواند با خداوند صحبت کند. جنبه بشری پیامبر هم برای این است تا به انسانها رسالت خود را

ابلاغ کند، چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «اول چیزی که آفریده شد نور من بود» و باز درباره ی جنبه بشریت پیامبر، خداوند فرموده است:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ ۝۱).

«جز این نیست که من هم بشری مانند شما هستم و لکن لیاقت دارم که بر من وحی نازل شود».

در حقیقت این آیه به هر دو جنبه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره و دلالت دارد. بنابراین بشر نمی تواند به احکام عبادات خود بدون وجود پیامبر که واسطه است، آگاهی پیدا کند، پس ضرورت دارد پیامبری از جانب خداوند مبعوث شود

در روایات ما هم به این برهان اشاره شده است که در اینجا به دو روایت اشاره می کنیم.

1. در کتاب شریف کافی از هشام بن حکم روایت کرده است که در اینجا دو روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در جواب شخص زندیقی که از ایشان پرسید چگونه وجود پیامبران را اثبات می کنید امام علیه السلام فرمودند: چون ما ثابت کردیم که آفریدگار و صانعی داریم که از ما انسانها برتر و از تمام آفریده هایش برتر است و این خدای دارای حکمت، برتر است از این که امکان داشته باشد تا مخلوقش او را با چشم سر مشاهده کند و با او مباشرت و تماس مستقیم داشته باشد و با او محاجّه و گفتگو نماید، از این راه اثبات می شود که خداوند سفیرانی در میان مخلوقاتش دارد که از جانب او احکام و قوانین او را بیان، و بندگانش را نسبت به منافع و مصالحشان راهنمایی کنند و آنچه را که باعث بقاء و یا موجب نابودی آنان می شود بیان نمایند.

پس وجود امر و نهی کنندگان امر و نهی را از جانب خداوند بیان می کنند ثابت می شود. که اینانند پیامبران و برگزیدگان او در میان بندگانش و اینانند حکیمان و دانشمندانی که از راه حکمت، احکام او را بر مردم می رسانند و مردم در امر آنان شرکت ندارند. آنگاه نیز ثابت می شود که در هر زمانی آنچه را پیامبر از جانب خدا آورده اند از دلایل و براهین تا معلوم گردد که در هیچ زمانی زمین از وجود حجت خداوند خالی نمی باشد. (1)

2. منصور بن حازم روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند گرامی تر است که توسط مخلوق شناخته شود، بلکه مخلوقاتش به او شناخته می شوند. امام فرمود: راست گفتمی. گفتم هر کس بداند خدا وجود دارد پس سزاوار است که بداند برای خداوند رضایت و خشنودی و غضب هم وجود دارد و نیز باید بداند که رضا و سخط او شناخته نمی شود، مگر از راه وحی و یا فرستادن پیامبران. پس کسی که وحی بر او نازل نمی شود باید در جست و جوی پیامبران باشد، وقتی که آنان را ملاقات کرد باید بداند که آنان حجت خدا بر خلق اند و اطاعت آنان نیز واجب است.

و نیز به امام صادق علیه السلام گفتم وقتی پیامبران از دنیا بروند حجت بر خلق کیست؟ عده ای از مردم گفتند؛ قرآن جانشین پیامبر است. وقتی به قرآن مراجعه کردم دیدم مرجئه، قدریه و هم زیدی مذهب با آیات قرآن محاجّه می کند، پس فهمیدم تنها قرآن، آن هم بدون قیّم و مفسّر نمی تواند حجت باشد. باید همراه قرآن مبینی باشد که هر چه درباره قرآن بگوید حق باشد.

ص: 78

از آن عده پرسیدم که قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود است که دارای علوم قرآن است، عمر که علم قرآن دارد و حذیفه که قرآن می داند. گفتم: اینها که اسم بردید همه ی علوم قرآن را می دانند؟

گفتند: نه. پس نیافتم کسی را که بگوید تمام علم قرآن را دارم مگر علی بن ابی طالب علیه السلام. پس شهادت می دهم که علی قیّم قرآن است و اطاعت او واجب و او حجت خدا بر مردم بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است، و شهادت می دهم هر چه علی علیه السلام درباره ی قرآن بگوید حق است. امام صادق علیه السلام گفتار مرا تصدیق فرمودند. (1)

از این دو روایت استفاده می شود که: انسان باید طریقه رسیدن به کمال را درک کند و به او امر و نواهی الهی پایبند باشد، و سبب رضا و خوشنودی و سخط و غضب او را دریابد. پس باید از جانب خداوند پیامبری مبعوث شود تا به اصلاح امور انسانها رسیدگی و راه سعادت و کمال را برای آنها معرفی نماید.

تعریف و شرایط معجزه

اشاره

همان طور که گفتیم تردیدی نیست که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه چهل سال از عمر شریفش گذشت در مکه معظمه ادعای رسالت و پیامبری از جانب خدای متعال نمودند و همراه با ادعای خود، معجزاتی هم آورد و به آنها تحدی کرد و کسی هم نتوانست ادعای ایشان را تکذیب کند. بنا براین ثابت می شود که ایشان در ادعای خودشان صادق بوده و از جانب خدای متعال به رسالت و نبوت مبعوث شده است.

معجزاتی که ایشان به عنوان برهان برای پیامبری خود آورده به طور کلی دو دسته اند؛ اولی که در رأس همه ی آنهاست قرآن مجید است که معجزه ی خالده و

ص: 79

باقیه ی ایشان است و برای همه ی زمانها تا دامنه قیامت است و اختصاصی به زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد.

دسته دوم، معجزاتی است که بیشتر آنها به درخواست افرادی خاص و در شرایطی ویژه صادر شده است. این معجزات به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد. این دسته از معجزات که در فصل های بعدی درباره ی آنها گفتگو می کنیم و نیز معجزه در صورتی که با دلیل قطعی ثابت شده باشد می تواند دلیل نبوت ایشان باشد. بنابراین لازم است که این مبحث را از چند جهت مورد بررسی قرار دهیم؛

1. معجزه چیست و شرایط آن کدام است؛

2. چرا و چگونه قرآن؛ معجزه است؛

3. چگونه سایر معجزات دلیل بر نبوت ایشان است؛

4. سایر دلایل نبوت ایشان چیست؟

1. تعریف معجزه

متکلم بزرگ امامیه سید مرتضی رضوان الله علیه در کتاب «الذخیره فی علم الکلام» می گوید:

«واژه ی معجزه که از باب افعال است در لغت به معنای به عجز در آوردن کسی است و از آنجایی که خدای متعال دارای قدرت بر اعجاز است و همه ی قدرتها به او بازگشت می کند، کسی که این لفظ را به کار می برد مرادش معنای عرفی آن است نه تنها معنای لغوی آن. آنچه عرف از لفظ معجزه می فهمد این است که معجزه، عبارت است از چیزی که دلالت می کند که آورنده ی آن، در ادعایش صادق

است و اختصاص به او دارد و کسی دیگر نمی تواند آن را بیاورد؛ یعنی خارق العاده است».

خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره نیز در تعریف معجزه می گوید:

«و طریق معرفه صدقه ظهور المعجزه علی یده و هو ثبوت مالیس بمعتاد او نفی ما هو معتاد مع خرق العاده و مطابقه الدعوی (1)؛ راه شناخت صدق و راستگویی مدعی نبوت این است که بر دست او معجزه ای صادر شود. و معجزه این است که چیزی را به وجود آورد که معتاد نیست و یا از بین بردن چیزی که وجودش امری است معتاد و طبیعی، و کار خارق عادت هم باید مطابق با ادعای نبوت او باشد».

از جمله شرایطی که برای معجزه وجود دارد و از کلام سید مرتضی و خواجه طوسی استفاده می شود این است که کاری که به عنوان معجزه انجام می گیرد، دیگران باید از انجام آن ناتوان باشند و راهی برای تعلیم و تعلم آن وجود نداشته باشد. بنابراین سحر و غیر آن از علوم غریبه، اعجاز نیست، زیرا راه تعلیم و تعلم در آنها باز است؛ مثلاً ساحران فرعون وقتی اعجاز موسی علیه السلام را مشاهده کردند؛ نوع کار او را غیر از کار خودشان دیدند و دانستند کار او از راه تعلیم و تعلم و تقویتهای اکتسابی نفس و ظرافت کاریهای معمول امکان ندارد؛ لذا همه به او ایمان آوردند و فرق اساسی بین سحر و معجزه همین است.

فرق دیگر این است که دایره ی سحر، محدود است و آنچه را ساحر انجام می دهد همان چیزی است که فرا گرفته و نمی تواند پاسخ گوی هر نوع تقاضایی باشد. اما در اعجاز هر کجا که لازم باشد، پیامبر به درخواست های معقول مردم از هر نوع پاسخ مثبت می دهد. و بسیاری از معجزات به همین کیفیت انجام شده

ص: 81

است. البته مسلم است که صدور معجزه، اگر به حدّ کافی صادر شده باشد برای اتمام حجّت است و به درخواست های بهانه جویانه پاسخ داده نمی شود.

از شرایط دیگر اعجاز، این است که باید همراه با تحدی باشد؛ یعنی مدعی نبوت و یا امامت، دیگران را به مقابله و مبارزه دعوت کند. البته این مبارزه و دعوت به آن، با صراحت قابل عمل است؛ یعنی کسی که بر جایگاه نبوت و یا امامت ایستاده است و به منظور اثبات ادعای خود دست به خرق عادت می زند، طبعاً دیگران را به مقابله فرا می خواند. بنابراین هر کاری که همراه با تحدی نباشد - اگر چه خارق عادت هم باشد - اعجاز نامیده نمی شود، بلکه در اصطلاح «کرامت» نامیده می شود، مانند کرامات اولیاء و صالحان و کرامات انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام قبل از نبوت و امامت.

با توجه به شرایطی که بیان شد وقتی مدعی نبوت کاری را که دیگران از انجام آن ناتوان باشند برای اثبات ادعای خود انجام داد و همه را به مقابله و مبارزه دعوت کرد و کسی نتوانست با او مقابله کند و راهی برای تعلیم و تعلم آن نبود معلوم می شود که کار او از طرف خداست و او به سبب ارتباط با خدای قادر متعال، دست به چنین کاری زده است، بنا براین صدق ادعای او روشن می شود.

تا اینجا تعریف معجزه و شرایط آن و فرق معجزه با سحر و کارهایی که به کمک علوم غریبه انجام می شود روشن گردید. و نیز معلوم شد که چگونه معجزه دلیل بر صدق مدعی نبوت و رسالت است. در بحثهای بعدی معجزات پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم برای اثبات رسالت ایشان مانند اعجاز قرآن مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اشاره

معجزه شرایطی دارد که عبارتند از:

1. آن کار خارق العاده، فعل خداوند متعال باشد.

2. آن کار، خارق و ناقض عادت باشد؛ یعنی هیچ کس نتواند مثل آن را بیاورد.

3. این کار خارق عادت اختصاص به پیامبر دارد که دلیل بر صدق او و در حقیقت مطابق ادعای اوست.

اینکه گفتیم شرط معجزه این است که فعل خدا باشد به این دلیل است که چون مدعی نبوت که از جانب خدا آمده و آنچه اظهار می کند این است که خدا برای تصدیق او این گونه کارهای خارق عادت را به دست او ظاهر می کند پس واجب است که این کارها حتماً فعل خدا باشد تا بر صدق مدعی نبوت دلالت کند.

اگر این معجزات، فعل خدا نباشد، مانند اینکه فعل خود او باشد و یا سایر افراد، دلالت بر صدق مدعی نمی کند. راه شناخت فعل خدا از غیر خدا این است که اگر فعل خدا باشد، هیچ کس نمی تواند مثل آن را بیاورد؛ مانند ایجاد حیات و یا ایجاد جسمی از اجسام و یا مانند شکافتن دریا و یا آوردن کلامی خارق عادت مثل قرآن.

اینکه گفتیم باید کاری که مدعی نبوت می آورد خارق عادت باشد به این دلیل است که اگر چنین نباشد، دلالت بر صدق مدعی رسالت نمی کند، چون این کار از مجرای طبیعی صادر شده است؛ مثلاً اگر مدعی رسالت دلیل بر صدق خود را طلوع خورشید از مشرق بداند، این کار، معجزه نیست، اگر چه اصل فعل از افعال خداست، ولی چون از مجرای طبیعی و عادی صادر شده، معجزه

نخواهد بود. ولی اگر مدعی رسالت بگوید من خورشید را از مغرب بیرون می آورم و این کار را انجام دهد دلیل بر صدق او خواهد بود.

راه شناخت اینکه این کار، خارق عادت است و یا از کارهای طبیعی است، این است که کارهای عادی و طبیعی، معروف و مشهور و شناخته شده در میان خردمندان عالم است؛ مثلاً عقلای عالم می دانند که به طور عادی و طبیعی نمی شود خورشید از مغرب طلوع کند و یا مثلاً فرزندی بدون پدر به دنیا بیاید، ولی اگر چنین شد معلوم می شود که امری خارق عادت و دلیل صدق ادعای یک پیامبر است.

اینکه شرط معجزه، این است که کسی نتواند مثل آن را بیاورد به این دلیل است که اگر این گونه نباشد و دیگران بتوانند مثل آن را بیاورند، اطمینان حاصل نمی شود که فعل خداوند متعال است و ممکن است فعل انسان عادی باشد در حالیکه شرط کردیم معجزه باید فعل خدا باشد.

اما اینکه شرط کردیم که فعل معجزه باید اختصاص به شخص مدعی نبوت داشته باشد برای این است که بدانیم این کار، مربوط به ادعای نبوت و دلیل بر صدق نبوت اوست و اگر اختصاص به مدعی نداشته باشد و در حقیقت مطابق ادعای او نباشد، نمی تواند دلیلی بر صدق او باشد. و راه شناخت آن، این است که کاری که از کسی صادر شده، مطابق با ادعای وی باشد؛ مانند اینکه کسی بگوید: من پیامبر خدا هستم به دلیل اینکه کور را شفا می دهم و شفا هم بدهد. اما اگر به جای شفا دادن، چشم انسان سالم را کور کند اگر این کار، خارق عادت هم باشد معجزه نخواهد بود چون مطابق با ادعای او نیست. (1)

ص: 84

ممکن است در اینجا این پرسش مطرح شود که آیا دلیلی بر هماهنگی و مسانخت معجزات پیامبران الهی علیهم السلام با فرهنگ و علوم و فنون زمانی که در آن مبعوث شدند وجود دارد یا این که معجزات آنان تصادفی بوده است.

در جواب باید گفت صدور معجزات و کیفیت آنها تصادفی نبوده، بلکه معجزات هماهنگ با فرهنگ و دانش و علوم زمان آنها بوده است. توجه به یک نکته علت آن را روشن می کند و آن این است که در اعمال و کارهای عادی و معمولی که از عهده ی همه و یا اکثر مردم بر می آید نمی توان حيله و تقلب انجام داد، زیرا آشنایی مردم با آن کارها و شیوه های آن به آسانی می تواند مردم را در حقایق یاری کند، اما در اعمال خارق العاده ای که از عهده ی بیشتر مردم خارج است امکان تقلب وجود دارد؛ مثلاً در فنّ جادوگری ساحر می تواند با فن سحر دست به خوارق بزند در حالی که شناخت واقعیت و چگونگی آن برای انسانهای غیر متخصص مقدور نیست، هر چند متخصصان و ماهران در امر سحر می توانند اصل سحر و چگونگی آن را تشخیص دهند. در این رابطه روایات زیادی وارد شده است که به یک مورد آن اشاره می کنیم.

ابن سکیت می گوید از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام همین مطلب را پرسیدم و به آن حضرت گفتم: خداوند متعال موسی علیه السلام را با معجزه ی عصا و ید بیضا و ابزار و آلات سحر مبعوث کرد و عیسی علیه السلام را با ابزار و آلات طب و علوم پزشکی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با کلام و خطابه، امام رضا علیه السلام فرمودند: چون خداوند موسی علیه السلام را مبعوث کرد، در زمان او سحر و جادوگری غالب بود و او از جانب خداوند برای آنها چیزهایی را از معجزات آورد که خوارق عادت باشد، قدرت آوردن مانند آنها را نداشتند تا به این وسیله آن حضرت بتواند سحر آنها را باطل و حجت را بر آنها تمام کند. و خداوند عیسی علیه السلام را در زمانی

فرستاد که در آن زمان مرض های مزمن و سختی مانند زمین گیری انسانها زیاد شده و نیاز به دانش پزشکی داشتند. حضرت عیسی حجت اثبات حقانیت خودش برای آن مردم معجزاتی آورد که مردم زمانش از آنها بی بهره بودند و قدرت آوردن آنها را هم نداشتند؛ مانند زنده کردن مردگان و شفای کوران و شفای مرض هایی مثل برص (پسبی) و از این طریق حجت را بر آنان تمام کرد.

و نیز خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در زمانی مبعوث به رسالت کرد که امر غالب در زمان او خطا به سرایی و شعر و کلام فصیح و بلیغ رواج کامل داشت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند برای آنان، معجزه ای مانند قرآن را آورد که مشتمل بر مواظ و حکمت هایی است که آنان نتوانند مثل آن را بیاورند و از این طریق حجت را بر آنان تمام کرد. (1)

حکمت الهی اقتضا می کند پیامبری را با معجزه ای بفرستد که با علم و صناعی که در آن زمان شایع است مشابهت داشته باشد. هم چنین عالمان و دانشمندان زیادی وجود داشته باشند تا موجب سرعت بخشیدن در ایمان و تصدیق مردم به آن پیامبر بشود و حجت خدا بر آن مردم بهتر تمام شود. پس مقتضای حکمت بود که خداوند موسی علیه السلام را با عصا و ید بیضا بفرستد، زیرا ساحران زودتر از سایر مردم ایمان آورند؛ زمانی که دیدند عصای موسی علیه السلام اژدها گردید و تمام ابزار و آلات سحر آنان را بلعید و دوباره به حالت اول برگشت. این دانشمندان دیدند که آنچه موسی علیه السلام آورده از قدرت آنان خارج است و نمی توانند مثل آنها را بیاورند و در مجلس فرعون اعلام کردند که آنچه موسی علیه السلام آورده سحر نیست، بلکه معجزه است. آنان به غضب فرعون هم اعتنائی نکردند و حتی از تهدیدهای او هم نهراسیدند.

ص: 86

در عصر حضرت عیسی مسیح طبّ یونانی شایع و معروف بود و در منطقه سوریه و فلسطین رواج زیادی داشت چون این دو منطقه مستعمره یونان بود. زمانی که خداوند عیسی علیه السلام را فرستاد دلیل و برهان بر نبوت او را معجزاتی قرار داد که شباهت زیادی به علم طبّ داشت؛ مانند زنده کردن مردگان و شفای اکمه و ابرص تا اهل زمان بدانند که اینها خارج از قدرت آنان است و ارتباطی با علم طب ندارد، بلکه این معجزات نشأت گرفته از ماورای عالم ماده است.

ملت عرب هم در مکه و مدینه و منطقه ی حجاز در فصاحت و بلاغت کلام در مرتبه ی بسیار بالایی بودند به حدی که مراکز زیادی را مانند بازار برای افتخار به شعر و خطابه قرار داده بودند، و قدر و شرافت هر کسی با کلام و خطابه اش تعیین می شد، و در این مرحله، کار به جایی رسیده بود که هفت قصیده بسیار مهم که معروف به قصائد سبعة معلقه را با آب طلا نوشته و آنها را بر خانه ی کعبه آویزان کرده بودند.

حکمت الهی اقتضاء می کرد که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه ای باشد که هیچ کس نتواند مثل آن را بیاورد؛ از این جهت خداوند متعال فن بیان و بلاغت را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد و قرآن مجید را معجزه ی آن حضرت قرار داد تا هر عربی بداند این قرآن کلام خدا و در فصاحت و بلاغت از قدرت بشر خارج است و کسی نمی تواند مثل آن را بیاورد؛ و هر کس از اعراب عنادی نداشته باشد بدان اعتراف می نماید. با آمدن قرآن همه ی خطابه و اشعار و کلمات بلیغ آنها از بین رفت و به دست فراموشی سپرده شد. پس قرآن معجزه ای است که تا ابد، نبوت و حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت می کند و چنانکه گذشت اختصاص به زمان خاصی ندارد، بلکه ابدی و جهانی می باشد.

بعد از تعریف معجزه و شرایط آن و بیان اینکه هر مدعی نبوت و رسالت اگر معجزه بیاورد دلیل بر صدق و درستی اوست، لازم است به دلایل نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پردازیم. اولین معجزه ی ایشان بر نبوت و رسالت خودشان قرآن مجید است که از جانب خدای متعال بر آن حضرت نازل شده است.

سید مرتضی می گوید: بالاترین و روشن ترین دلیلی که برای اثبات نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اعتماد شده قرآن است، اگرچه دقت و نظر در سایر معجزات آن حضرت نیز موجب علم به صدق و حقانیت ایشان است.

هر انسان عاقل و خردمند که اخبار را شنیده و با اهل خبره معاشرت کرده باشد به خوبی می داند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مکه ظهور و ادعای نبوت کردند و نیز همه می دانند که برای اثبات ادعای خود قرآن را آورده و به آن تحدی کرده است. مخالفان خود را به مقابله و مبارزه فراخوانده و گفته است که این قرآن از جانب خدا بر من نازل شده است و هیچ یک از مردم عرب نتوانسته اند با قرآن مقابله کنند. اگر این مطلب ثابت شد روشن می گردد که برای آنان غیر ممکن بوده که با قرآن معارضه کنند، با اینکه انگیزه ی معارضه داشته اند. اما دلیل اینکه چرا نتوانسته اند معارضه کنند به یکی از این دو امر باز می گردد:

اول این است که بگوییم خود قرآن معجزه است و از جهت فصاحت و بلاغت و سایر امور؛ خارق عادت است و هیچ یک از مردم توان مقابله با آن را ندارند.

دوم این است که بگوییم اعجاز قرآن از باب صرف است؛ یعنی خداوند متعال آنها را از معارضه با قرآن باز می دارد، و اگر صرف نبود برای بعضی از مردم ممکن بود که مثل قرآن را بیاورند.

وهر کدام باشد برای اثبات نبوت ایشان کافی است، برای اینکه خداوند، کاذب را تصدیق نمی کند، یعنی اگر معاذ الله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دروغ ادعای رسالت کرده باشد غیر ممکن است که خداوند او را با صرف؛ تصدیق کند و دیگر اینکه غیر ممکن است خداوند بر دست شخص دروغ گو و اهل باطل معجزه ای جاری کند. (1)

در نهایت خود سید مرتضی قائل به صرف شده و از باب صرف، معجزه بودن قرآن را ثابت کرده است. ولی حق مطلب این است که خود قرآن معجزه است و برای احدی از مردم در هیچ عصر و زمانی امکان ندارد حتی یک سوره و لو از سوره های کوچک قرآن را بیاورد. اگرچه با قائل شدن به صرف؛ نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می شود، اما معجزه بودن خود قرآن ثابت نمی شود و این نقض مراد محققان علم کلام و نیز خلاف آیات قرآن مخصوصاً آیات تحدی است.

کلام علامه طباطبائی در اعجاز قرآن

علامه طباطبائی قدس سره می گوید: تردیدی نیست که قرآن در آیات متعددی (مکی و مدنی) درباره ی اعجاز قرآن دست به تحدی زده است و تمام این آیات می رساند که خود قرآن معجزه و خارق عادت است.

حتی آیه ی شریفه:

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ) 2.

اگر ضمیر «مثله» را به قرآن برگردانیم به طور مستقیم دلالت بر اعجاز قرآن می کند، زیرا معنای آیه این است که «اگر شما شک دارید در آنچه بر بنده ی خود نازل کرده ایم، پس مثل آن را بیاورید. اما اگر ضمیر «مثله» را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 89

برگردانیم به طور غیر مستقیم دلالت بر اعجاز قرآن می کند؛ یعنی از راه تحدی به آوردن سوره های مشابه قرآن از فردی درس نا خوانده و امی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. پس به طور غیر مستقیم دلالت بر اعجاز قرآن به طور مستقیم دلالت بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کند و شاهد آن این است که در ابتدای آیه می فرماید:

«اگر در آنچه بر بنده خود فرستایم شک دارید» و فرموده است اگر در نبوت او تردید دارید. به هر حال هر یک از تحدیهای قرآن در بر دارنده ی نوعی استدلال بر اعجاز قرآن است.

ایشان در ادامه می فرماید:

در نهایت باید گفت این آیات از نظر عمومیت با هم تفاوت دارند؛ مثلاً آیه شریفه (قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا)¹ که از آیات مکیه است به خوبی دلالت بر تحدی عمومی قرآن دارد؛ یعنی این تحدی تنها از نظر فصاحت و بلاغت و اسلوب قرآن نیست، زیرا اگر چنین بود تحدی قرآن، مخصوص به جمعیت و دسته ی معینی از عرب خالص از اعراب جاهلیت می بود آن هم قبل از آنکه زبان آنها آلوده شود، در حالی که این گونه نیست و آیه ی شریفه با صدای بلند و رسا عموم اهل جهان را به مقابله و معارضا دعوت کرده است.

همچنین سایر امتیازات قرآن، مانند معارف و اخلاق فاضله و احکام تشریحی و اخبار غیبی و حقایق دیگری که موقع نزول قرآن هردست بشر پرده از روی آنها بر نداشته بود مخصوص به دسته معینی از مردم عالم است و لذا ممکن نیست تحدی، ناظر به یکی از این امور باشد، بلکه این تحدی شامل تمام اموری است که برتری در آن تصور می شود؛

یعنی قرآن برای عموم طبقات و جمعیتها معجزه است. برای سخن سنجان از نظر بلاغت و برای حکما از نظر حکمت و برای دانشمندان از نظر جنبه های علمی و برای دانشمندان جامعه شناس از لحاظ اجتماعی و برای قانون گذاران از نظر قوانین علمی و برای سیاست مداران از نظر حقایق سیاسی و برای هیأت های حاکمه از نظر طرز حکومت و بالاخره برای عموم جهانیان از نظر اموری که بر آن دست رسی ندارند مانند علوم غیبی و احتراز از نظر تناقض در احکام و بیانات آنها. (1)

به جهت اهمیت و اتقان؛ کلام این مفسر بزرگ را به طور نسبتاً مفصل آوردیم، زیرا مشتمل بر مطالب سودمندی است.

اول این که خود قرآن معجزه است نه اینکه اعجاز از جهت صرف باشد، چنانکه سید مرتضی فرموده که اعجاز قرآن از باب صرف است؛ زیرا لازمه ی کلام ایشان این است که خود قرآن معجزه نباشد، بلکه صرف خداوند معجزه باشد.

مطلب دوم این است که قرآن از تمام جهات معجزه است نه تنها از جهت فصاحت بلاغت و یا بعضی از جهات دیگر، زیرا تحدی قرآن عمومیت دارد و شامل همه ی جهات می شود و در نتیجه قرآن در تمام جهات معجزه است.

مطلب سوم این است که قرآن، معجزه ی باقیه و جاودانه است و برای تمام زمانها معجزه است. پس اعجاز قرآن مخصوص زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه تا قیامت معجزه است چون باید نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تمام بشریت ثابت شود و هیچ کس تا قیامت نمی تواند مثل قرآن را بیاورد، در حالی که در تمام زمانها انگیزه برای آوردن قرآن وجود داشته و دارد و آسان ترین راه برای باطل کردن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هست.

ص: 91

حتی این زمان هم اگر برای سخن دانان دنیا و یا حکیمان و فیلسوفان و دانشمندان و یا سیاست مداران ممکن بود از راه معارضه و مبارزه با قرآن، مانند این کتاب آسمانی را بیاورند دیگر لازم نبود دست به اقدامات نظامی و کارهای پرهزینه بزنند و این مشکلات را تحمل کنند؛ مثلاً اگر برای آمریکایی ها ممکن بود یک قرآن مثل این قرآن بیاورند خیلی راحت تر بود از اینکه این همه ناوهای جنگی و سلاحهای گوناگون را وارد منطقه ی خلیج فارس بکنند تا با اسلام و و انقلاب اسلامی مبارزه کنند و خیلی از اشغال کشورهای مثل عراق و افغانستان و فلسطین راحت تر بود. پس معلوم می شود که آنان امکان آوردن مثل یک سوره ی قرآن حتی مثل سوره ی کوثر را ندارند، پس قرآن تا قیامت، ثابت کننده ی نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و شریعت او تا قیامت باقی می ماند و می تواند بشریت را تا برپایی قیامت اداره نماید.

جهت اثبات این مدعی به بعضی از روایات اشاره می کنیم.

1. ابراهیم بن عباس از امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده است که شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که چه می شود که قرآن مجید هر چه بر عمر بشر و تدریس آن می گذرد کهنه نمی شود و تازه و با طراوت است. امام صادق علیه السلام فرمودند: بدین جهت است که خدای متعال قرآن را برای زمانی خاص و مردمی خاص قرار نداده، بلکه برای تمام زمانها و تمام انسانها قرار داده است، پس قرآن در هر زمانی تازه است و نیز نزد هر قومی تا روز قیامت با طراوت و شاداب است. (1)

ص: 92

2. حماد بن زید از ایوب و او از عکرمه روایت کرده که ولید بن مغیره خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: قرآنی که بر تو نازل شده را بر من قرائت کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) 1

ولید گفت: اعاده کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوباره تلاوت کرد. آنگاه ولید گفت: قسم به خدا که برای قرآن حلاوت و شیرینی خاصی است و محققاً برای این رونق و زیبایی خاصی است و بالای آن ثمره بخش و پایین آن دارای نکهت و بوی خوشی است و حتماً این قرآن گفته ی هیچ بشری نیست، بلکه سخنی مافوق بشر است. (1)

کلام صاحب مناقب درباره اعجاز قرآن

ابن شهر آشوب - قدس سره - کلامی درباره ی اعجاز قرآن دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست. ایشان می فرمایند: برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی بوده که برای هیچ یک از انبیای الهی نبوده است، ولی قوی ترین و بادوام ترین آنها قرآن است و دلیل آن را چند وجه قرار داده است؛

اول این است که معجزه ی هر پیغمبری موافق و هماهنگ با حالات و خصوصیات روحی و اخلاقی مردم زمان خودش بوده است. همان طوری که خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را در زمانی فرستاد که ساحران زیادی بودند و کار سحر بر مردم غلبه داشت آن زمان، حضرت موسی را عصایی فرستاد که

ص: 93

ساحران زیاد بودند و سحر ساحران را بلعید، دریا را برای بنی اسرائیل خشک و عصا را اژدها کرد. پس هر یک از ساحران را مبهوت و هر کافری را ذلیل گردانید. و اغلب قوم عیسی علیه السلام طیب بودند و علم پزشکی رایج بود. خداوند معجزه‌ی حضرت عیسی را مرده زنده کردن و زمین گیر را شفا دادن قرار داد، به طوری که هر طیب را به وحشت انداخت و هر عاقلی را در فراموشی قرار داد.

در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم زمانش همگی در سخن گفتن با فصاحت و بلاغت بودند، بنابراین معجزه‌ی ایشان را قرآن قرار داد که مناسب با آن مردم باشد تا در موجد و معجزه بودن تمام فصحای عرب را به عجز در آورد و هیچ کس نتوانست مثل آن را بیاورد و تمام شاعران و سخن‌سرایان عاجز ماندند و اقرار به عجز کردند.

وجه دوم این است که برای هر قوم و دسته‌ای معجزه‌ای قرار داده می‌شود که با عقل و شعور و فهم آنان تناسب دارد؛ مثلاً مردم زمان موسی و عیسی علیهما السلام دارای یک نوع بلوغ اندک بلکه کند فهمی بودند و از آنها یک کلام نغز و یا یک معنی بکر و جدیدی نقل نشده است، بلکه در اثر نفهمی وقتی به همراه پیامبرشان به گروهی که بت می‌پرستیدند رسیدند از پیامبرشان درخواست کردند که برای آنان نیز بتهایی قرار بدهد تا مثل آنان خدایانی داشته باشند.

ولی عربهای زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از نظر فهم و ذکاوت از همه بهتر بودند و ذهن تیزی داشتند از این رو خداوند متعال قرآن را اختصاص به آن حضرت داد تا با فطانت و زیرکی خودشان هم بدیهیات قرآن را و هم حقایق و دقایق آن را درک کنند تا اینکه هر امتی به چیزی که با طبع و فطرت آنها مناسب تر است اختصاص داشته باشد.

نکته‌ی سوم این است که معجزه‌ی قرآن در تمام اعصار و قرون باقی و در تمام اقطار زمین گسترش یافته است. و اعجاز قرآن بالاترین حجت است و بعد

از انتشار در شرق و غرب عالم و در هر عصری بعد از هر عصری معجزه خواهد بود، در حالی که آن اعراب منقرض شدند و هیچ کس نتوانسته است مثل آن را بیاورد. (1)

قرآن کریم دارای وجوه اعجاز فراوانی است که هر یک از آنها را به طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

1. فصاحت و بلاغت

قطعاً یکی از وجوه اعجاز قرآن که مورد اتفاق نظر تمام دانشمندان و مورخان عرب و غیر عرب و اهل ادب می باشد، موضوع فصاحت و بلاغت قرآن مجید است که تمام مخالفان قرآن و منکران نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مجبور به اذعان و اعتراف کرده و در مقابل این کتاب آسمانی عاجز ساخته است. و هیچ کس نتوانسته و نمی تواند مانند قرآن را بیاورد، چون قرآن دارای تمام شرایطی است که لازم است در معجزه موجود باشد و از آن جمله تحدی قرآن مجید است که اگر می توانید یک سوره مثل این قرآن در فصاحت و بلاغت و یا در سایر جهات بیاورید و هیچ کس نتوانست حتی با یک سوره ی قرآن هم مبارزه کند.

اگرچه قرآن کریم به زبان عربی نازل شد نیز از حروف شناخته شده در زبان عرب ترکیب گشته، اما دارای نوعی ترکیب بدیع و شکل کاملاً تازه و اسلوب خاصی است. به عبارت دیگر نه مثل شعری از اشعار عرب است، مثل قصاید سبعه معلقه، و نه نثر است مثل نثرهایی که در میان اعراب متعارف بوده است، ولی درعین حال دارای وزنی خاص و قافیه ای ویژه است که هیچ شباهتی به وزن و قافیه ی اشعار ندارد.

ص: 95

1- (1) ابن شهر آشوب، مناقب، ج 1، ص 125-126، بحارالانوار، 66، ج 17، ص 301.

قرآن کریم دارای نوعی خاص از آهنگ است که هر کس آن را به خوبی تلاوت کند دارای جاذبه‌ی بسیار زیادی است که بسیاری از شنوندگان خود را مجذوب می‌کند آنان را تحت تأثیر زیبایی‌های خود قرار می‌دهد. و اگر کسی عنادی نداشته و دارای فطرتی سالم و پاک باشد آن را قبول می‌کند، زیرا قرآن مشتمل است بر یک سلسله عظیم از مطالب اعتقادی و اخلاقی، سیاسی و اقتصادی و معارف دینی که هماهنگ با فطرت انسانهاست و مادامی که گرفتار موانعی مانند تعصبات غلط و یا تبلیغات انحرافی و یا گرفتار تشکیلات حزبی و گروهی خاصی نباشد همه، آن را قبول می‌کنند.

بیهقی از ابن عباس به سند متصل روایت کرده است که ولید بن مغیره خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و با درخواست او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را بر او تلاوت کردند وقتی ولید آیات قرآن را شنید، گویا رقت قلبی برایش حاصل شد و به آن حضرت متمایل گشت. این خبر به گوش ابوجهل که از سر سخت ترین دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود رسید. ابوجهل پیش او آمد و گفت: ای عمو جان قوم تو در مکه تصمیم گرفته اند که مال زیادی برای تو جمع کنند. ولید گفت: چرا؟ ابوجهل گفت: تا این مال را به تو بدهند، برای اینکه تو پیش محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفته ای تا از گذشتگان خود اعراض نمایی.

ولید در جواب گفت: همه ی قریش می‌دانند که مال و ثروت من از همه ی آنها بیشتر است و من برای مال و ثروت نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم نرفتم لازم نیست که برای من مال جمع آوری کنند. ابوجهل گفت: برای اینکه مردم بدانند تو ایمان نیافریدی لازم است که آشکارا کلامی را بگویی که مطمئن شوند.

ولید گفت: من درباره ی قرآن چه بگویم به خدا قسم هیچ کس در میان شما عالم تر از من به اشعار و قصائد و رجزهای جنگی عرب نیست. من اشعار طائفه جنیان را نیز بهتر از همه می‌دانم قسم به خداوند که این قرآن محمد صلی الله علیه و آله و سلم شباهتی

به هیچ کدام از آنها ندارد، به خدا قسم برای قرآن یک شیرینی خاص و یک طراوت و تازگی عجیبی است و شاخه های بالای آن ثمر بخش و پایین آن همراه با طراوت است. و این قرآن از همه برتر و هیچ چیز بر آن برتری ندارد و قسم به خدا آنچه را که پایین تر از اوست خرد خواهد کرد. ابوجهل گفت: با این حرفها قوم تو راضی نمی شوند مگر اینکه چیزی درباره ی محمد بگویی تا بدین وسیله علیه او تبلیغ بکنند. ولید گفت: بگذار مقداری فکر کنم وقتی فکر کرد گفت: هیچ چیزی نمی توانم بگویم. فقط بگویند این قرآن سحر است که هر چه را غیر از اوست مسحور می کند. وقتی این جریان گفت و گو واقع شد خداوند این آیات را بر پیامبر نازل کرد: (1)

(ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا) 2

روشن است که نسبت سحر به قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم از این جهت بوده است که کلام خدا دارای جاذبه ی بسیاری است که فطرت های پاک و سالم را در برابر آهنگ مخصوص و معارف بلندش مجذوب می کند و آنگاه به دروغ نسبت سحر به آن داده می شود. فصاحت و بلاغت قرآن نه تنها اعراب جاهلی و معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از آوردن مثل قرآن عاجز کرد و نتوانستند حتی یک سوره ی کوچک را مانند سوره ی کوثر بیاورند، بلکه در قرنهای بعد هم همین گونه است و با اینکه انگیزه ی باطل کردن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حد اعلا وجود داشته، اما نتوانستند مثل آن را بیاورند و اینها شاهد بر این است که قرآن از جانب خدا نازل شده و کلام نوع بشر نیست.

ص: 97

در تاریخ اسلام کسانی بودند که ادعای فهم و علم و دانش داشتند و برای آوردن قرآن اقدام کردند تا از این راه بتوانند نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را باطل کنند. ما در این قسمت به بعضی از نمونه ها اشاره می کنیم.

علامه مجلسی قدس سره از هشام بن حکم روایت کرده است که سالی ابن ابی العوجا و ابو شاکردیصانی زندیق و عبدالملک بصری و ابن مقفع در مسجد الحرام در مکه معظّمه نشسته بودند و وقتی که حاجیان اعمال و مناسک حج را انجام می دادند آنها را مسخره می کردند و به قرآن طعنه می زدند. ابن ابی العوجا به سه نفر دیگر پیشنهاد کرد که بیاید هر کدام یک ربع از قرآن را بیاوریم و در نتیجه نبوت محمد را باطل کنیم و وعده ی دیدار سال آینده در همین مکان باشد. اگر نبوت را باطل کنیم اسلام را باطل کرده ایم و حقانیت آنچه که به آن اعتقاد داریم ثابت می شود. این قرار را با هم گذاشتند و از هم جدا شدند.

وقتی سال آینده آمدند و با هم در آن مکان جمع شدند، اول ابن ابی العوجا شروع به سخن کرد و گفت: وقتی از هم جدا شدیم من در این آیه فکر کردم (فَلَمَّا اسْتَيْسُّوْا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا) 1 و تا به حال هر چه فکر می کنم قادر نیستم که چیزی به آن اضافه کنم، نه در فصاحت و نه در سایر معانی. از سال گذشته تا به حال این آیه فکر مرا به خود مشغول کرده و نگذاشته تا در آیه ی دیگری فکر کنم.

عبدالملک بصری گفت: من هم از زمانی که از شما جدا شدم در این آیه فکر کردم: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا

ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذَّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ). (1) و اصلاً قادر نیستم مانند آن را بیاورم.

ابو شاکر دیصانی گفت: من هم از وقتی که از شما جدا شده ام در این آیات فکر می کنم:

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسَبَّحَانَ اللَّهَ رَبَّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) 2 و (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) 3

هر چه فکر کردم نتوانستم به شناخت نهایی آن دست پیدا کنم و لذا نتوانستم مثل همین آیه را بیاورم.

هشام راوی حدیث می گوید در این هنگام امام صادق علیه السلام که در آن سال در مکه بودند بر آنان گذشت و این آیه را خواندند

(قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) 4

آنان مبهوت شدند و به یک دیگر نگاه کردند و با هم گفتند اگر دین اسلام حق باشد امر وصایت پیامبر حق کسی جز جعفر بن محمد صلوات الله علیه

ص: 99

نیست، به خدا قسم هرگز او را ندیدیم مگر اینکه از او هیبت و صلابت دیدیم. آنگاه - با اقرار به عجز خود از آوردن قرآن - از هم جدا شدند.

2. اعجاز قرآن نسبت به علم و معرفت

قرآن کریم دشمنان و مخالفان خود را به مبارزه نسبت اتقان در علم و معرفتی ویژه که در هیچ یک از کتابهای دیگر نیامده، فرا می خواند.

فرموده است:

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۗ) 1.

«و نازل کردیم این کتاب را بر تو در حالی که بیان کننده هر چیزی است».

و نیز می فرماید:

(وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) 2

«و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن بیان شده است».

در آیات دیگری نیز همین معنی را بیان کرده که قرآن، بیان کننده ی تمام معارف است و هیچ علم و معرفتی نیست مگر اینکه در قرآن بیان شده است، زیرا دین اسلام مشتمل بر معارف خاصی است که اگر کسی در متن تعالیم آن دقت کند آنها را خواهد یافت، چه کلیاتی که قرآن بیان کرده و چه جزئیاتی که قرآن، تفسیر و تبیین آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع داده است.

ص: 100

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) 1.

«آنچه پیامبر به شما داد آن را بگیرید و آنچه نهی کرده پس از آن اجتناب نمایید».

بزرگترین معارف و فلسفه الهی از توحید و عدل و نبوت امامت و اخلاق فاضله گرفته تا قوانین فرعی دین، هم چون عبادت و معاملات و مسائل سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و خلاصه ی کلام هر چیزی که در رابطه با فعل و عمل انسان است در قرآن یافت می شود. و مهم این است که این حقایق و معارف - از کلی به جزئی - را بر اصل توحید الهی و فطرت انسان مبتنی کرده است، به گونه ای که تفاسیل و جزئیات آن در مقام تحلیل به اصل توحید بر می گردد.

از سوی دیگر قرآن کریم بیان کرده است که تمام آن احکام در حالی که به همه زمان ها انطباق دارد تا قیامت باقی و برقرار است و هیچ گاه آن احکام، کهنه و نسخ نمی شود، بلکه بقاء و اعتبار آن را تا قیامت مورد تضمین قرار می دهد آنجا که می فرماید:

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) 2.

«و محققاً این کتاب؛ یعنی قرآن کریم کتاب بسیار بزرگ و نفوذ ناپذیری است که باطل به سوی آن نمی آید نه از پیش رو و نه از پشت سر، زیرا این قرآن از خداوند حکیم و عزتمند نازل شده است».

و نیز می فرماید:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) 1.

«یعنی ما این قرآن را نازل کردیم و محققاً آن را حفظ می‌کنیم».

پس قرآن هم نسبت به این معارف بلند و بسیار دقیق تحدی کرده است که هیچ بشر عادی بدون وحی الهی نمی‌تواند مثل این معارف را بیاورد و هم نسبت به بقا و دوام آن و اینکه نه کهنه می‌شود و نه باطل به آن راه پیدا می‌کند و همیشه باطراوت است. (1)

کلام آیت الله خوئی درباره‌ی معارف قرآن

مرحوم آیت الله خوئی قدس سره با توجه به عرضه‌ی معارف گسترده در قرآن، می‌گوید: «قرآن کریم این حقایق را تضمین کرده به اینکه فساد و بطلان در آنها راه ندارد و راه انتقاد از آنها مسدود است؛ یعنی در هیچ جهتی از جهات گوناگون، باطل و فساد به سمت آن نمی‌آید. همان طوری که در آیه‌ی قبل بیان فرموده است «نه از پیش رو و نه از پشت سر» و آوردن این نوع معارف که در آنها هیچ نقد و باطلی راه نداشته باشد قطعاً از یک بشر عادی غیر ممکن است، خصوصاً از انسانی که در میان یک ائمت جاهل و نادان که هیچ بهره‌ای از معارف نداشته، زندگی می‌کرده است. برای همین است که می‌بینیم هر کسی که در علوم نظری کتابی تألیف کرده باشد بر مؤلف آن زمانی نمی‌گذرد مگر اینکه بسیاری از آراء و نظریاتش باطل و دچار خدشه و اشکال می‌شود و هر کسی که در آینده می‌آید چیزهایی را که بر خلاف نظر گذشتگان است اثبات می‌کند.

ص: 102

1- (2) ر. ک: علامه طباطبائی، همان، ج 1، ص 63.

از این رو می بینیم کتابهای فلاسفه پیشین و نیز متأخرین، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است تا جایی که بعضی از مسائل علمی که مورد یقین و برهانی بوده امروزه جزء اوهام و خیالات شده است، در صورتی که قرآن باگذشت زمان طولانی هیچ گونه مورد نقد و اشکال قرار نگرفته و کسی نتوانسته است هیچ یک از آن معارف بلند و دقیق را مورد نقد و اشکال قرار دهد. (1)

نتیجه این است که قرآن کریم برخلاف کتابهای دیگر معارفی را به بشر عرضه کرده است که دارای دو ویژگی مهم است:

اول اینکه معارف قرآن هم وسیع و گسترده است و تمام شئون بشر از دنیا و آخرت و مادی و معنوی را فرا گرفته است و هم در نهایت دقت و متانت است که عقل هیچ بشری به آن نمی رسد و هیچ انسان عادی بدون الهام از وحی الهی نمی تواند مثل آن را بیاورد.

ویژگی دوم این است که خود قرآن کریم دوام و بقای خود را تضمین کرده؛ یعنی نه قابل نقد و اشکال است و نه اینکه با گذشت زمان کهنه می شود و نه باطل به سوی آن می آید، بلکه تا ابد انسانها را هدایت می کند. و با این خصوصیت هیچ کس بدون امداد الهی و وحی امکان ندارد مانند آن را بیاورد. از اینجا معلوم می شود قرآن معجزه ی جاوید خاتم النبیین است و آن حضرت حقیقتاً پیامبری از جانب خدای متعال است و هیچ کس نمی تواند در نبوت ایشان خدشه ای وارد کند.

3. قرآن و عدم اختلاف در بیان

هر شخص عاقلی که دارای تجربه ای در امور باشد و راه رسیدن به آن را بداند به خوبی می داند کسی که کار خود را بر دروغ پایه گذاری کرده است، چه

ص: 103

در امر تشریح و قانون گذاری و چه چیزهایی که به دیگران می گوید - بدون اشکال در کلام و بیانش - گرفتار تناقض و اختلاف می شود، به ویژه اگر آن شخص متعرض امور زیادی از مسائل تشریح و اجتماعی و عقاید و معارف و بیان کننده یک نظام بزرگ اخلاقی بشود که بر دقیق ترین قواعد و محکم ترین اساس بنا نهاده شده باشد.

خصوصاً اگر مدتی طولانی و یا سالیان زیادی بر او بگذرد، قطعاً درگفتار و بیانش تناقض و اختلاف واقع می شود چه بخواهد و چه نخواهد، زیرا وقوع تناقض و اختلاف، مقتضای طبع بشر است مگر کسی که از جانب خداوند متعال تأیید شده باشد. و از همین جاست که گفته اند: «دروغ گو حافظه ندارد».

با نگاهی به قرآن مجید ملاحظه خواهیم کرد که قرآن کریم متعرض امور و مسائل زیادی شده است آن هم با گسترده ترین بیان در مباحث گوناگون؛ مانند بحثهای الهیات و خدا شناسی و نبوت و پیامبر شناسی. و اصول زیادی در احکام دین وضع کرده است و نسبت به سیاست مدن و کشور داری و نظامات اجتماعی و قواعد مهم اخلاقی مباحث فراوانی دارد و نیز متعرض اموری مانند کلیات و علوم عقلی و علوم هیأت و موضوع مهم تاریخ امت ها و ملتها شده است و در رابطه با قوانین جنگ و صلح و توصیف موجودات آسمانی و زمینی و غیر اینها مانند: ملائکه و کواکب و سیارات و باد و باران و دریاها و نباتات و حیوانات و انسان مطالب زیادی دارد.

هم چنین قرآن کریم نسبت به انواع و اقسام مثلها متعرض شده و سختی های قیامت و مشاهد و موافق آن را توصیف و بیان کرده است. مسلماً در قرآن، هیچ آیه ای مناقض با آیه ی دیگر نمی باشد بلکه کمترین اختلافی هم دیده نشده و به طور کلی از هیچ اصلی از اصول عقلی دور نشده است. و چه بسا قرآن کریم دو بار و یا بیشتر متعرض حادثه ای می شود ولی کمترین اختلافی در آن دیده

نمی شود؛ مثلاً داستان حضرت موسی مکرراً در قرآن آمده و نه تنها با هم اختلاف ندارند، بلکه در هر مرتبه دارای مزیتی دیگر است.

با توجه به اینکه آیات قرآن، به تدریج در مدت بیست و سه سال در حوادث گوناگون نازل شده از اینجا می فهمیم که قرآن از جانب خدای متعال فرستاده شده است در صورتی که نزول تدریجی قرآن مجید طبعاً اقتضاء دارد که آیات قرآن با هم ناسازگار باشد.

در نتیجه می گوئیم قرآن مجید از این جهت دارای دو معجزه است، اول این است که این قرآن در حال تعرض معجزه است بدین معنا که هیچ اختلافی با هم ندارند. دوم این که معجزه بودنش به این معناست که در حال اجتماع هیچ گونه اختلافی در آن وجود ندارد و آیه شریفه؛

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا⁽¹⁾).

«آیا در این قرآن اندیشه و تدبّر نمی کنند که اگر از جانب غیر خدا نازل شده بود حتماً در آن اختلاف زیادی می دیدند».

مفاد این آیه ی شریفه این است که قرآن از هر دو جهت معجزه است.

این آیه ی شریفه انسانها را به امری فطری راهنمایی می کند؛ یعنی هر کس با فطرت خود حس می کند که هر کس به دروغ اعتماد کند؛ گرفتار اختلاف در گفتار و تناقض در بیان می شود. حال آنکه می بینیم در قرآن مجید با آن همه خصوصیات و ویژگیها هیچ اختلاف و تناقضی نیست. پس این مطلب دلیل است بر اینکه آورنده ی آن از جانب خدا بوده و این که قرآن، کلام خداوند و وحی الهی است که هیچ اختلافی در آن نیست.⁽¹⁾

ص: 105

4. قرآن و اخبار غیبی

یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم که در آیات زیادی به آن تحدی کرده و معاندان را به مبارزه دعوت کرده است خبر دادن به اخبار غیبی مانند اخبار و داستان پیامبران سابق و امتهای آنان و دیگر خبرهایی است که به آنها اشاره خواهیم کرد؛

مثلاً در سوره هود می فرماید:

(تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) 1.

«اینها (داستان هود) از خبرهای غیب است که وحی کردیم به تو نمی دانستی تو و قومت قبل از این».

هم چنین بعد از قصه یوسف علیه السلام می فرماید:

(ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ) 2.

«این جریان یوسف از جمله خبرهای غیبی است که به تو وحی کردیم و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که تصمیم خود را گرفتند برای کشتن یوسف و آنان مکر و خدعه می کردند».

از جمله آیات غیبی قرآن این آیه شریفه است:

(وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِثَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) 1 .

این آیه در جریان جنگ بدر نازل شد و خداوند مؤمنان را به پیروزی بر دشمنان و اینکه دنباله کافران را قطع خواهد کرد وعده داد در حالی که مسلمانان در آن جنگ عده و عده ای نداشتند تا جایی که سواره آنها تنها «مقداد بن اسود» و «زبیر بن عوام» بود، ولی کافران و مشرکان مکه دارای عده ای زیاد و وسائل جنگی و اسب و شتر زیاد داشتند که خداوند آنان را به «ذات الشوکة» توصیف کرده است. با همه ی اینها خداوند متعال مسلمانان را در آن جنگ پیروز کرد.

و نیز از جمله ی آیات این است که می فرماید:

(فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) 2.

حاصل ترجمه این است که:

«ای پیامبر اظهار کن دعوت خود را به آنچه ماموریت یافته ای و از مشرکان اعراض نما به درستی که ما کفایت می کنم استهزاء کنندگان تو را، آنان که با خدای حقیقی خدای دیگری را قرار می دهند، پس زود باشد که بدانند چه اشتباهی کرده اند».

این آیه کریمه در مکه و در ابتدای رسالت آن حضرت بعد از آنکه سه سال به طور مخفیانه مردم را به اسلام و نبوت خود دعوت می کردند نازل شد و آنگاه مأموریت یافت که به طور علنی مردم را دعوت نماید.

مرحوم آیت الله خوئی قدس سره می فرماید که بزاد و طبرانی دو مورخ اهل سنت سبب نزول این آیات را از انس بن مالک روایت کرده اند که این آیات زمانی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر گروهی از مشرکان می گذشت. آنها پشت سر آن حضرت اشاره می کردند و می گفتند: این شخص کسی است که می گوید من پیامبر خدا هستم و جبرئیل با من است. پس این آیه نازل شد و از پیروزی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاری خداوند و خذلان و شکست کسانی که او را استهزاء می کردند خبر داد و این خبر زمانی بود که به خاطر هیچ کس خطور نمی کرد که شوکت و قدرت قریش درهم فروریزد و پیامبر با آن غربت پیروز شود. (1)

از جمله خبرهای قرآن آگاهی دادن به حوادث آینده است؛ مانند آیات اول سوره مبارکه روم که از پیروزی ایرانیان بر رومیان خبر داد.

(الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ) 2.

مفسران بزرگ اتفاق نظر دارند که این آیات به این سبب نازل شد که در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بودند و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان ایرانیان و رومیان در گرفت که در این نبرد، ایرانیان پیروز شدند. مشرکان مکه این را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند و گفتند ایرانیان، مجوسی و مشرک و دوگانه پرست هستند، اما رومیان مسیحی و اهل کتابند، همانگونه که ایرانیان بر رومیان غلبه کردند پیروزی نهایی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی در هم پیچیده خواهد شد و ما پیروز می شویم.

ص: 108

گرچه این گونه نتیجه گیری ها پایه و اساسی نداشت، اما در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل خالی از تأثیر نبود. لذا این امر بر مسلمانان گران آمد، پس آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند، اما چیزی نمی گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد و حتی حدود زمان وقوع آن را هم بیان داشت و گفت این امر فقط در طول چند سال به وقوع خواهد پیوست. این پیش گویی قاطع قرآن از یک سو نشانه ی اعجاز این کتاب آسمانی و اتکای آورنده ی آن به علم بی پایان پرودگار متعال و اتصال به عالم غیب بود و از سوی دیگر نقطه ی مقابل تقال مشرکان به حساب می آمد. از همین رو مسلمانان را طوری دل گرم ساخت که می گویند بعضی از آنان با مشرکان روی این موضوع، شرط بندی کردند. (1)

این آیات از یک سو خبر از اصل پیروزی رومیان بر ایرانیان می دهد و می فرماید:

(فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) 2.

و از سویی پیروزی دیگری را برای مسلمانان بر کفار، مقارن همان زمان می دهد و می فرماید:

(فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ) 3

ص: 109

1- (1) جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج 16، ص 35-36.

هم چنین تصریح می کند که این امر در چند سال آینده واقع می شود و می فرماید:

(فِي بَضْعِ سِنِينَ) 1 یعنی از سه تا نه سال آینده، و از سوی دیگر با دوبار تأکید قطعی، این وعده ی الهی را مسجل می کند و می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) 2

تاریخ به ما می گوید که هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه روی داد و رومیان در نبرد جدیدی بر ایرانیان پیروز شدند و مقارن با همان زمان، مسلمانان با صلح حدیبیه و طبق روایتی در جنگ بدر پیروز شدند. (1)

5. کثرت نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از جمله معجزات نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و معجزات قرآن کریم خبر دادن از کثرت ذراری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابتر شدن دشمنان آن حضرت است. خدای متعال در سوره ی کوثر که از کوچکترین سوره های قرآن است این مطلب مهم را که از عجایب است بیان فرمودند:

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ).

«ای پیامبر ما به تو کوثر دادیم پس برای پروردگارت نماز بگذار و شتر قربانی کن، به درستی که دشمنان تو ابترند.»

علامه طباطبائی قدس سره می فرماید:

ص: 110

1- (3) همان، ص 316.

خداوند در این سوره بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مِتّی نهاده به اینکه به آن جناب کوثر داده و این بدان جهت است که آن حضرت را دلخوش کند و به ایشان بفهماند آن کس که به آن حضرت زخم زبان زده که اولاد ذکور ندارد و نسل او منقطع و بعد از مردن نام او گم می شود، خودش ابتر است. (1)

در مجمع البیان آمده، کوثر بر وزن فوعل به معنای هر چیزی است که شأنت برای کثرت و فراوانی داشته باشد. بنابر این کوثر به معنای خیر کثیر است. در عین حال مفسران در معنای این کلمه اختلاف نظر دارند، بعضی معنا را همان خیر کثیر دانسته اند و بعضی گفته اند نهی است در بهشت. و دیگری گفته، حوض خاصی است متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در محشر و یا در بهشت. بعضی دیگر هم به معنای اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته اند. (2)

علامه طباطبائی می گوید: صاحبان دو قول اول به بعضی از روایات استدلال کرده اند، اما باقی اقوال هیچ دلیلی ندارند. به هر حال با توجه به آخر سوره که می فرماید (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) بدست می آید که مراد از کوثر تنها کثرت ذریّه است که خداوند به آن جناب داده و در حقیقت برکتی است که در نسل آن حضرت قرار داده. و یا مراد از کوثر، خیر کثیر است و کثرت ذریّه یکی از مصادیق آن است. اگر مراد در اینجا کثرت ذریّه نبود چه به طور مستقل و یا در ضمن خیر کثیر، آوردن جمله (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) بی فایده بود، زیرا کلمه «انّ» علاوه بر معنای تحقیق، دلالت بر علّت هم می کند و معنا ندارد که مثلاً بگوید به

ص: 111

1- (1) المیزان، ج 20، ص 849.

2- (2) ر. ک: علامه طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 459 و 458.

تو حوض کوثر دادیم، چون بدگویی تو را کردند که ابتر هستی، ولی دشمنان تو ابترند. چون در روایات هم رسیده است که این سوره در پاسخ کسی نازل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با کلمه ی ابتر زخم زبان می زد.

این زخم زبان هنگامی بود که قاسم و عبدالله دو فرزند ذکور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند. پس با این بیان روشن شد که سخن آن مفسری که گفته مراد از زخم زبان بریدگی از مردم و یا انقطاع از خیر کثیر است صحیح نیست و کسی که زخم زبان زده بود عاص بن وائل بود.

علامه طباطبائی قدس سره در ادامه می فرماید: سیوطی در درالمنثور به نقل از طبقات ابن سعد و ابن عساکر دمشقی نقل کرده است که وقتی قاسم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، بعد از دفن جنازه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با عاص بن وائل و پسرش عمر و بن عاص برخورد کرد. وقتی عاص بن وائل از دور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید گفت: الآن زخم زبانی به او می زخم. همین که آن جناب نزدیک شد گفت چه خوب شد که ابتر شدی. در پاسخ او بود که این سوره نازل شد و خداوند فرمود (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ). (1)

از آنجایی که این نعمت بزرگ را خداوند به پیامبرش عطا کرده و به هیچ کس نداده، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب است که شکر این نعمت را به جا آورد، بدین جهت فرموده است (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ) چون نماز که خضوع و خشوع در برابر خداوند است بهترین نوع شکر است. در حقیقت ارتباط عبد با پروردگارش به وسیله نماز است و دیگر این که فرمود شتر نحر کن و به مردم برسان و آنها را اطعام کن که وسیه ی ارتباط با بندگان و خلق خداست. در حقیقت انسان

ص: 112

شاکر کسی است که دو نوع ارتباط داشته باشد؛ ارتباط با خدا از راه نماز و عبادت و ارتباط با مردم از راه احسان و نیکی به آنان و بهترین احسان اطعام و غذا دادن به مردم است.

معنی دیگری که برای «وَأَنْحَرُ» شده این است که در وقت نماز دستهای خود را بلند کن و تکبیر بگو.

نتیجه بحث

نتیجه ی مباحث این است که یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن کریم به عنوان یک کتاب مقدس آسمانی که دلیل بر حقایق نبوت و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است اشمال قرآن بر خبرهای غیبی و خبر دادن از حوادث و وقایع آینده است که در آن زمان هیچ کس اطلاعی از آنها نداشته، مانند قصص و داستانهای انبیاء. و اگر خداوند آنها را در قرآن بیان نکرده بود هیچ انسانی بدون وحی الهی نمی توانست بر آنها اطلاع صحیحی حاصل کند و هیچ کس نمی توانست با این قاطعیت خبر از آن حوادث بدهد، مانند پیروزی ایرانیان بر رومیان و غیر آن که به بعضی از موارد آن اشاره کردیم، پس با این بیان نبوت و حقایق آورنده ی این کتاب مقدس ثابت می گردد.

تا اینجا بعضی از وجوه و راه های اثبات اعجاز قرآن بیان گردید، اگر چه طرق اثبات اعجاز قرآن بیشتر از اینهاست و ما به جهت اختصار به همین اندازه بسنده کردیم.

بحثی درباره سایر معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

دیگر دلائل حقایق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سایر معجزاتی است که غیر از قرآن مجید از آن حضرت صادر شده است. این معجزات بسیار زیاد است و هر کدام می تواند برهانی برای رسالت آن حضرت باشد مانند آمدن درخت که ریشه هایش

از زمین بیرون آمد - آن زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به آن کرد و فرمود: «اقبلی» و بعد از آن به مکان خودش برگشت آنگاه که به آن امر کرد «أدبری» که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی قاصعه آن را بیان فرموده اند، در حالی که وقتی این خطبه را در مسجد کوفه ایراد کردند. بیست هزار نفر پای منبر ایشان بودند و هیچ کس اعتراض نکرد و نگفت این مطلب واقع نشده است و ایشان در این باره به خدا سوگند یاد کردند.⁽¹⁾

هم چنین داستان میضاه که معروف است و مراد از آن، آفتابه ای بود که آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن قرار داشت که وقتی ایشان دست روی آن گذاشتند آب از آن فوران کرد و جمعیت زیادی از آن آب آشامیدند و همگی سیراب شدند.

مورد دیگر، داستان گریه و حنین نخله خرمایی است که در مسجد مدینه بود و ایشان هنگام خطبه به آن تکیه می دادند تا وقتی که برای ایشان منبری ساختند وقتی خواستند بر آن منبر بالا روند آن درخت ناله ای کرد مانند شتر ماده ای که می خواهد زایمان کند و ایشان آمدند و آن را در بغل گرفتند و آرام کردند و فرمودند: اگر من او را نوازش نمی کردم از فراق و جدائی من تا روز قیامت گریان بود.⁽²⁾

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می گوید:

برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معجزات زیادی بوده که برای هیچ یک از پیامبران گذشته نبوده است و چهار هزار و چهار صد و چهار معجزه از ایشان صادر شده که از آنها فقط سه هزار مورد برای ما نقل شده است

ص: 114

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 192.

2- (2) علامه مجلسی، همان، ج 17، ص 286؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج 6، ص 132.

که به چهار دسته تقسیم می شود؛ معجزاتی که قبل از ولادت صادر شده، معجزاتی که بعد از ولادت صادر شده، معجزاتی که بعد از بعثت واقع شده و معجزاتی که بعد از وفات صادر شده است. (1)

یکی از آن ها که از مهمترین معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است اخبار غیبی است که از ایشان صادر شده که ما خلاصه ای از آنها را از زبان محدث قمی نقل می کنیم.

1. خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نامه ای که «حاطب بن ابی بلتعنه» به اهل مکه نوشته بود.

2. خبر دادن به ابوذر از بلاها و اذیتهایی که به او خواهد رسید و آنکه تنها زندگی خواهد کرد و تنها خواهد مرد و گروهی از اهل عراق موفق به غسل و کفن و دفن او خواهند شد.

3. خبر دادن به این که یکی از زنان من بر شتری سوار خواهد شد که پشم رون آن شتر بسیار باشد و به جنگ وصی من خواهد رفت و چون به منزل حوآب برسد سگان بر سر راه او فریاد بلند کنند.

4. به این که عمار را گروه باغیه خواهد کشت و آخرین زاد او از دنیا شربتی از شیر باشد.

5. و این که حضرت زهرا علیها السلام اول کسی از اهل بیت علیهم السلام است که به او ملحق خواهد شد.

6. در مجالس بسیاری امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر داد که ریشش به خون سرش خضاب خواهد شد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته منتظر آن خضاب بود.

ص: 115

1- (1) مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 125.

7. در مجالس بسیاری از شهادت امام حسین علیه السلام و اصحابشان و مکان شهادت و کشتندگان ایشان خبر دادند و نیز خاک کربلا را هم به ام السلّمه نشان دادند.

علامه مجلسی در حیات القلوب بعد از شمارش جمله ای از معجزات آن حضرت فرموده: آنچه از معجزات آن حضرت مذکور شد از هزار، یکی و از بسیار اندکی است و جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آن حضرت معجزه بود، خصوصاً این نوع معجزه که اخبار به غیب است که پیوسته کلام معجزه نظام سید انام بر این نوع مشتمل بوده است. و منافقان می گفتند که سخن آن حضرت را نگوید که در دیوار و سنگ ریزه ها همگی به آن حضرت از گفته های ما خبر می دهند. و اگر عاقلی تفکر کند و عقل خود را حکم سازد، هر حدیثی از احادیث آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام و هر کلمه ای از کلمات ظریفه ی ایشان و هر حکمی از احکام شریعت مقدسه، معجزه ای شافی و خرق عادت است.

آیا عاقلی تجویز می کند که یک شخص از اشخاص انسانی بدون وحی و الهام از جناب مقدس سبحانی شریعتی تواند احداث نمود که اگر به آن عمل نمایند امور معاش و معاد جمیع خلق منتظم گردد و رخنه های فساد و فسق و نزاع به آن مسدود گردد و هر فتنه و فساد که ناشی شود؛ از مخالفت قوانین حقه ی او باشد؟

و نیز در خصوص هر واقعه ای از بیوع و تجارات و مضاربات و معاملات و منازعات و موارد و کیفیت معاشرت پدر و فرزند و زن و شوهر و آقا و بنده و خویشان و اهل خانه و اهل بلد و امراء و رعایا و سایر امور، قانونی مقرر فرموده باشد که از آن بهتر تحصیل نتوان کرد.

و در آداب حسنه و اخلاق کریمه در هر حدیثی و خطبه ای اضعاف آنچه حکماء در چندین هزار سال فکر کرده اند بیان نماید و در معارف ربانی و غوامض معانی در مدت قلیل رسالت آن قدر بیان فرموده که با وجود تَضییع و افساد طالبان حطام دنیا آنچه به مردم رسیده اگر تا روز قیامت فحول علما در آن تفکر نمایند به صد هزار یک از اسرار آن نمی توانند رسید. (1)

در اینجا به اصل ماجرای آمدن درخت را که محدث قمی رحمه الله اشاره فرمودند می آوریم. در کتاب شریف نهج البلاغه روایت شده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم، روزی که اشراف قریش به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا محمد تو ادعای بزرگی می کنی که پدران و خویشان تو فکر نکردند ما از تو کاری در خواست می کنیم اگر اجابت کنی می دانیم تو پیامبری و اگر اجابت نکنی می دانیم تو ساحر و دروغ گویی. حضرت فرمود سؤال شما چیست؟ گفتند: برای ما این درخت را بخوانی تا از ریشه خود کنده شود و به نزد تو بیاید و بایستد. حضرت فرمود: خداوند بر هر چیزی قادر است اگر خداوند این کار را بکند ایمان می آورید؟ گفتند: آری. فرمودند: به شما آنچه را طلب کردید می نمایانم و می دانم که ایمان نخواهید آورد و در میان شما جمعی هستند که در جنگ بدر کشته خواهند شد و در چاه بدر خواهند افتاد و جمعی هستند که لشکرها خواهند برانگیخت و به جنگ من خواهند آورد.

آنگاه فرمود ای درخت اگر ایمان به خدا و روز قیامت داری و می دانی من رسول خدایم پس کنده شو با ریشه ی خود تا بایستی در پیش من به اذن خدا. پس به حق آن خداوندی که او را به حق فرستاده بود این درخت با ریشه هایش از زمین کنده و به جانب آن حضرت روانه شد و شاخه ی بلند خود را بر سر آن

ص: 117

حضرت گشوده و شاخه ی دیگر را بر سر من، و من در جانب راست او ایستاده بودم.

چون این معجزه ی روشن را دیدند از روی تکبر گفتند: امر کن که برگردد و به دو نیم شود و نصفش بیاید و نصف آن در جای خود بماند. حضرت آن درخت را امر کرد و برگشت و نصفش جدا شد و با صدای عظیم در نهایت سرعت دوید تا نزدیک آن حضرت رسید. گفتند بفرما این نصف برگردد و با نصف دیگر متصل گردد و حضرت فرمود و چنان شد که خواسته بودند. پس من گفتم «لا اله الا الله» اول کسی که به تو ایمان می آورد منم و اول کسی که اقرار می کند که آنچه درخت کرد برای تصدیق پیغمبری و تعظیم تو انجام داد، منم. پس همه ی آن کافران گفتند بلکه ما می گوئیم تو ساحر و کذاب و جادوگری و جادوهای عجیب داری و تو را تصدیق نمی کند مگر این کسی که در پهلوی تو ایستاده است. (1)

گفتار سید مرتضی درباره معجزات

سید مرتضی قدس سره در وجه استدلال به این معجزات می گوید بدین جهت است که صحّت این اخبار از جهت تواتر آنها معلوم است، چون راویان مسلمان از شیعه و سنّی نسل در نسل آن ها را روایت کرده اند و در بین آنان شایع بوده است. و نیز این روایات در میان مسلمین متداول و زبان به زبان نقل می شده و مورد تعلیم و تعلم بوده است و به یک دیگر آموزش می دادند و اکثر این معجزات در حضور جمع زیادی از مردم آن زمان واقع شده و بعد از آن به طور تواتر از آنان نقل شده است. (2)

ص: 118

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 192.

2- (2) الذخیره فی علم الکلام، ص 46.

اگر چه معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر از قرآن مجید، محدود به زمان و مکان خاصی است و برای مردم خاصی صادر شده و برای دیگران در زمانهای بعدی حجیت ندارد - چون آنها مخاطب آن معجزات نبودند - اما این معجزات می تواند از دو جهت دلیل بر حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، آن هم برای مردم هر زمانی و اختصاصی هم به مخاطبان آنها نداشته باشد؛

اول از جهت اینکه از راه اخبار صحیح و قطعی؛ مانند تواتر و یا دارای قرائن صدق باشد که در این صورت می تواند دلیل حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد چون صحت آنها ثابت شده، پس گویا برای مردم زمان خاصی صادر نشده است، بلکه برای هر کس که صحت آن معجزات ثابت شده باشد حجت است.

دلیل دوم این است که اگر چه تک تک آنها هم به تواتر ثابت نشده باشد اما بدون شک مجموع آنها تواتر اجمالی دارد؛ بدین صورت که مایقین داریم به اینکه این نوع معجزات زیاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و یا بگوییم که این معجزات، تواتر معنوی دارد. به عبارت دیگر مضمون آنها این است که خوارق عاداتی غیر از قرآن مجید که دلیل حقانیت ایشان باشد صادر شده است حالا یا به تقاضای کسانی که جویای حق بوده اند و یا اینکه خود آن حضرت برای اثبات نبوت خود دست به این خوارق عادات زدند، همان طوری که از سایر پیامبران هم صادر شده است، پس استدلال به این معجزات در هر زمانی صحیح است.

معجزات مذکور در قرآن

یکی دیگر از دلایل نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دسته از معجزاتی است که در قرآن از آنها یاد شده است و چون خود قرآن معجزه و حقانیت آن ثابت است پس این معجزات می تواند از جمله دلایل اثبات نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد که در این قسمت به آنها اشاره می کنیم.

یکی از این معجزات، شَقُّ الْقَمَرِ است که خداوند می فرماید:

(اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) 1.

«قیامت نزدیک شد و ماه شکافت و اگر مخالفان معجزه ای ببینند می گویند این سحری است همیشگی».

ابن کثیر در توضیح این مطلب و ماجرای که آیه بدان اشاره دارد می گوید مسلمانان بر این اجماع دارند که این حادثه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وقوع پیوست و احادیث متواتری نیز از طرق مختلف در این باره رسیده است که برای هر کس در آنها بنگرد و بدانها احاطه داشته باشد یقین حاصل خواهد شد. (1)

اصل ماجرا بر اساس آنچه ابو نعیم اصفهانی به سند خود از ابن عباس روایت کرده این است که مشرکان مانند ولید بن مغیره و ابوجهل بن هشام و عاص بن وائل و عاص بن هشام و همانند آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کردند و به آن حضرت گفتند اگر تو در ادعای خودت راست گویی ماه را دو نیمه کن که نیمه ای از آن برکوه ابوقبیس و نیمه ای بر کوه قیعان قرار گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا ایمان می آورید. گفتند: آری. پس آن حضرت از خداوند خواست آنچه آنان تقاضا کردند برآورده سازد. بدین ترتیب در آن شب که شب نیمه ماه بود، ماه به دو نیم شد؛ نیمه ای بر کوه ابوقبیس و نیمه ی دیگر بر قیعان قرار گرفت. بدین ترتیب روایات در این باره به تضاfer رسیده است. برخی از آنها حکایت دارد که ماه به دو نیم شد و در آن هنگام از شبهای نیمه ی ماه بود و برخی نیز زمان آن را مشخص کرده و شب چهاردهم دانسته اند. آنچه مسلم است این است که هیچ کس حق ندارد درباره ی این روایات که همه همدیگر را تأیید و تقویت می کنند

ص: 120

1- (2) ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 3، ص 118.

تردیدی روا دارد تا آنجا که حتی ابن کثیر ادعا می کند که اخبار شکافتن ماه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حد تواتر است و دیگر هیچ مجالی برای تکذیب و تردید وجود ندارد به ویژه اینکه این ماجرا با ظاهر قرآن اثبات شده و روایات تنها بیان شکل آن و نه اصل وقوع آن را عهده دار شده اند.

بیهقی نیز روایتی همانند روایت ابو نعیم از عبدالله بن سعد نقل کرده که می گوید ماه در مکه مکرمه شکافته شد به گونه ای که دو نیمه شد. در این هنگام کفار مکه به مردم می گفتند این سحری است که ابن کبیشه شما را به آن مسحور ساخته است. ببینید آنها که در سفر بودند چه می گویند. اگر آنان همانند آنچه شما دیده اید دیده باشند این سحری نیست که او نسبت به شما به عمل آورده است. پس از کسانی که در سفر بودند و یا کسانی که از هر سو آمده بودند پرسیدند و آنان نیز پاسخ دادند که ما نیز دیده ایم. (1)

کفایت شر استهزاء کنندگان

از جمله معجزاتی که در قرآن به آن اشاره شده، معجزاتی است که از آن حضرت در کفایت شر دشمنان ظاهر شد؛ مانند هلاکت استهزاء کنندگان آن حضرت.

محدث قمی قدس سره - می گوید:

مشایخ حدیث در تفسیر آیه ی شریفه (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) 2 روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلعت با کرامت نبوت پوشید اول کسی که به او ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود، پس

ص: 121

خدیجه ایمان آورد. روزی جناب ابوطالب و جعفر طیار به نزد حضرت آمدند و دیدند که نماز می گزارد و علی علیه السلام در پهلویش نماز می کند. پس ابوطالب با جعفر گفت: تو هم نماز کن در پهلوئی پسر عم خود. پس جعفر در جانب چپ آن حضرت ایستاد و حضرت پیشتر رفت. پس زید بن حادته ایمان آورد و این پنج نفر نماز می کردند تا سه سال از بعثت آن حضرت گذشت. پس خداوند عالمیان فرستاد که دین خود را ظاهر گردان و پروا مکن از مشرکان پس به درستی که ما کفایت کردیم شر استهزاء کنندگان را.

استهزاء کنندگان پنج نفر بودند: ولید بن مغیره، وعاص بن وائل، و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن طلائله و بعضی گفته اند شش نفر بودند و حارث بن قیس را اضافه کرده اند. پس جبرئیل آمد و با آن حضرت ایستاد. چون ولید گذشت جبرئیل گفت این ولید پسر مغیره است و از استهزاء کنندگان است. حضرت فرمود: بلی پس جبرئیل اشاره ای کرد به او و او به مردی از خزاعه گذشت که تیر می تراشید. ولید پا بر روی تراشه ی تبر گذاشت ریزه ای از آنها در پاشنه ی پای او نشست و خونین شد. تکبرش مانع از آن شد که خم شود و آن را بیرون آورد و جبرئیل به همین موضع اشاره کرد. چون ولید به خانه رفت بر روی کرسی خوابید و دخترش در پایین پای او خوابید خون از پاشنه ی پای او روان شد و آن قدر آمده بود که به فراش دخترش رسید و او بیدار شد. پس دختر با کنیز خود گفت: چرا دهنه ی مشک را نبستی؟ ولید گفت: ای دختر، این خون پدر تو است آب مشک نیست پس فرزند خود را طلبید و وصیت کرد و به جهنم واصل شد.

و چون عاص بن وائل گذشت، جبرئیل اشاره کرد پس چوبی به کف پایش فرورفت و از پشت پایش بیرون آمد و از آن بمرد. و چون اسود بن مطلب

گذشت، جبرئیل اشاره ای در دیده اش کرد و در آن هنگام کور شد و سر به دیوار زد تا هلاک شد. و اما اسود بن عبد یغوث را خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرین کرده بود که خداوند دیده اش را کور گرداند و به مرگ فرزندش مبتلا گرداند چون این روز شد جبرئیل برگ سبزی بر روی او زد که کور شد و برای استجابت دعای آن حضرت تا روز بدر زنده ماند که فرزندش کشته شد و خبر کشته شدن فرزندش را شنید و مرد.

و اما حارث بن طلائله، پس جبرئیل به سر او اشاره کرد و چرک از سرش آمد تا بمرد و گویند مار او را گزیده و مرده است و نیز گویند که سموم به او رسید و رنگش سیاه شد و قیافه اش متغیّر شد، چون به خانه اش آمد او را شناختند و آن قدر او را زدند تا کشته شد. حارث بن قیس هم ماهی شوری خورد و آن قدر آب خورد تا بمرد. (1)

این بود بیان بعضی از معجزاتی که قرآن کریم به آنها اشاره کرده است. مورد دیگری که مربوط به این بحث می شود کثرت نسل و ذریه با برکت آن حضرت و ابتر شدن دشمنان ایشان است که در بحث اعجاز قرآن گذشت و هر یک از اینها دلیل روشنی است بر اثبات نبوت و رسالت آن حضرت و انسان منصف نباید در این رابطه شک و تردید به خود راه دهد.

اخلاق فاضله دلیلی بر نبوت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

اتّصاف آن حضرت به صفات حسنه و اخلاق پسندیده به حدی است که در خارق عادت بودن آن شکی نیست؛ مانند اجتناب از دروغ در تمام عمر، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن، و پرهیز از اقدام بر هر عملی که قبیح است، به حدّی که احدی از دشمنان آن حضرت با عداوتی که با ایشان داشتند، هرگز نتوانستند

ص: 123

هیچ نسبت دروغ و یا کار زشتی به آن حضرت نسبت ندهند و هرگز هم در مقام ادعای آن برنیامدند.

از اینجا معلوم می شود که این صفات حمیده و اخلاق فاضله در آن حضرت در مرتبه ای بود که امکان تهمت زدن به آن جناب نبوده است و گرنه با شدت عداوت اهتمام شدیدی که دشمنان داشتند بر آن بودند تا بتواند نسبت عیبی به آن حضرت بدهند، ولی این امر برای ایشان میسر نشد.

هم چنین امانت داری حضرت به حدی بود که قبل از بعثت در میان قریش ملقب به امین شده بودند. و دیگر اینکه کسی از آن حضرت چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت، احساس خوف و ترس و اضطرابی نکرد هم چنین آن حضرت، هرگز اظهار عجز نکرد با آنکه قبل از بعثت دشمنان بسیاری داشت و دشمنان دارای عده و عده ی زیادی بودند، ولی آن حضرت طرفداران زیادی نداشت و افراد کمی مسلمان شده و خیلی ضعیف بودند.

بعد از هجرت نیز با آن همه دشمنان و جنگهای زیاد، مانند جنگ بدر و احد و غیر از اینها و کمی یاوران، در عین حال هیچ احساس ضعف و ترس نکردند و این دلیلی است روشن، باکمال قوت قلب و ایمان و اعتمادش بر خدای متعال و وعده هایی که خداوند فرموده است: (وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) 1 و یا (حَسْبِكَ اللَّهُ) 2 و (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ). (1)

و دیگر اینکه آن بزرگوار شفقت و رحمت و مهرورزی شدیدی بر امت و پیروان خود داشت تا آن جایی که خطاب آمد:

ص: 124

(لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ) 1 هم چنین (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ) 2 و نیز (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) 3 و امثال این خطابات که مضمون همه، این است که تو خود را خواهی کشت و نفس خود را در حسرت و اندوه هلاک خواهی کرد، اگر امت ایمان نیاورند و نپذیرند.

دیگر اینکه در کثرت سخاوت و قلت مبالغت و عدم اعتنا به امور دنیا به مرتبه ای بود که معاتب شده به قول خدای تعالی:

(وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا) 4

کفار قریش به ایشان مال و ثروت زیاد و زن و جاه و مقام عرضه کردند که دست از ادعای نبوت بردار ولی آن حضرت قبول نکرد. و دیگر آنکه با اهل ثروت و اهل دنیا در غایت ترفع بود، ولی با فقیران و مساکین در نهایت تواضع، و همین طور سایر صفات کمال آن حضرت که از آفتاب روشن تر است و نیز در هر یک از این صفات کمال در منزلتی عظیم و مرتبه ای قصوا (بلند) بود که هر یک از آنها در حدّ اعجاز و داخل در خوارق عادت است. (1)

موضوع اخلاق حسنه و فضائل نفسانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً اخلاق اجتماعی و برخورد انسانی آن حضرت با مردم از موضوعات بسیار مهم و شایان

ص: 125

اهمیت است تا جایی که قرآن مجید آن را عظیم شمرده است و فرموده: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) 1

این خلق عظیم، برهانی عظیم بر نبوت و رسالت آن حضرت است و بسیاری از مردم با دیدن آن حضرت و اخلاق کریمانه ایشان به حقیقت دین اسلام پی بردند و بدون مطالبه ی دلیل، به نبوت ایشان اقرار کردند که ان شاءالله تعالی در بخش جداگانه ای از این کتاب، از آن بحث خواهیم کرد.

از علائم و نشانه های بزرگ آن حضرت که در کتابهای آسمانی بیان شده موضوع اخلاق ایشان است به گونه ای که یهود و نصاری وقتی آن بزرگوار را می دیدند یقین می کردند که آن حضرت، پیامبر خداست. برای مثال به روایتی از جلال الدین سیوطی به نقل از ابن عساکر دمشقی اشاره می کنیم.

ابن عساکر با سند خودش از عبدالله بن سلام روایت کرده است که گفت چون شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه مکرمه مبعوث شده اند، خدمت حضرت رسیدم. ایشان به من فرمود: تو عبدالله فرزند سلام، عالم یثرب هستی. عبدالله گفت: آری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عبدالله تو را به آن خدایی که تورات را بر موسی نازل کرده است آیا اوصاف مرا در کتاب خدای می یابی؟ عبدالله گفت: پروردگار خودت را توصیف کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منتظر ماند تا جبرئیل آمد و سوره ی مبارکه «قل هو الله احد» را برای آن حضرت آورد. عبدالله وقتی سوره ی توحید را شنید، گفت: شهادت می دهم که تو پیامبر خدایی و اینکه خداوند تو و دین تو را بر تمام ادیان پیروز خواهد کرد؛ به خدا سوگند وصف تو را در کتاب خدا دیده ام که درباره ی تو آمده است ای

پیامبر! تو را فرستادم که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی تو بنده و پیامبر منی و نام تو را متوکل کردم. و درباره ی شما آمده است که پیامبر مجازات نمی کند، دارای عفو و گذشت است و از دنیا نمی رود تا اینکه این امت کج رفتار را اصلاح کند تا اینکه بگویند «لا اله الا الله» و چشم و گوشهای کور و کور و قلبهای مریض را اصلاح نماید. (1)

کلام فیض کاشانی درباره اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مرحوم فیض کاشانی قدس سره می فرماید:

هر کس تک تک اخلاق کریمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آداب زندگی آن حضرت را مشاهده کند به طور قطع و یقین شهادت می دهد به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین بنده از بندگان خداست و بلند مرتبه ترین و با عظمت ترین انسانها در نزد خداست، تا چه رسد به داشتن مجموعه ی اخلاق که بهترین دلیل بر حقانیت آن حضرت است. (2)

ابن شهر آشوب در مناقب می گوید:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت دارای بیست صفت و ویژگی اخلاقی همسو پیامبران بود که اگر یکی از آنها در کسی بود دلیل بر جلالت قدر او بود، حال چگونه خواهد بود اگر در شخص همه ی این اوصاف جمع باشد. او پیامبری امین، صادق، حاذق، اصیل، نجیب، با عظمت در دیده ها دارای فصاحت، خیرخواه مردم، خردمند، فاضل، عابد، زاهد، با سخاوت مکی، قانع، متواضع، حکیم، دارای رحمت، باغیرت، بسیار صبور، موافق و بلند مرتبه است و هرگز با هیچ منجم و کاهنی مخالطه و رفت و آمد نداشت.

ص: 127

1- (1) سیوطی، الخصائص الکبری، ج 1، ص 19.

2- (2) ر. ک: المحججه البیضاء، ج 4، ص 119.

زمانی که قریش آن حضرت را متهم به دیوانگی کردند از این جهت بود که ایشان علیه چیزی تهاجم کرد که هرگز به فکر قریشیان نرسیده بود. وقتی آن حضرت را متهم به سحر کردند و ساحرش گفتند از این جهت بود که برای آنان چیزی (قرآن) ارائه کرد که نتوانستند مانند آن را بیاوردند. و زمانی که ایشان را کاهن خواندند برای این بود که خبرهای غیبی داد. و زمانی که آن حضرت را «مُعَلَّم»؛ یعنی آموزش دیده از بعضی از انسانها خواندند از این جهت بود که خبرهایی از اسرار آنها می داد و از همین جا صداقت و حقانیت آن حضرت ثابت می شود، برای اینکه دشمنان می خواستند از راههای نادرست آن بزرگوار را تکذیب کنند ولی موفق نشدند.

فیض کاشانی در ادامه می گوید:

علاوه بر اخلاق و صفات مذکور، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب صفات و ویژگی ضعفا و فقیران بود و خود یتیم و غریب به حساب می آمد و هیچ پناهگاهی نداشت اما دشمنان فراوانی داشت، با همه اینها به مکانت عظیم و مرتبه بالایی رسید و شأن و شوکت او بلند شد و این مطلب دلیل نبوت و پیامبری ایشان بود و اینکه از جانب خدا مبعوث شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طوری بودند که اگر یک عرب بیابانی او را می دید و نظر به چهره اش می کرد به خدا سوگند یاد می کرد که این شخص دروغ گو نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم در تمام سختی ها، و شکیبیا و صابر در تمام حالات بود، در حالی که مجزون و غمناک بود و شخصیتی زاهد

نسبت به دنیا و به عالم آخرت رغبت داشت و هر عضوی از اعضای او بر حقانیت آن بزرگوار شهادت می داد. (1)

عدم نیاز علماء به معجزه

در ضرورت وجود معجزه برای پیامبران خداوند، جای تردید نیست، زیرا راه دیگری برای شناخت پیامبران وجود ندارد. اگر مردم بخواهند ایمان بیاورند و تصدیق کنند باید از مدعی نبوت امر خارق عادی ببینند، بلکه باید گفت حق آنان است، خصوصاً برای انسانهایی که دیر باورند و به زودی نمی توانند کسی را بدون معجزه تصدیق کنند.

اگر افرادی باشند که بدون دیدن معجزات از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حقانیت او یقین کنند ایمان آنها درست است و اشکالی ندارد، چون ممکن است انسانهای سلیم الفطره با یک برخورد با مدعی نبوت و رسالت و دیدن اخلاق و روحیات او بتوانند به یقین برسند که آن شخص از جانب خداوند مبعوث به رسالت شده باشد.

همین جا باید یادآور شویم که انسانهای تحصیل کرده و دانشمند، وقتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینند و یا تعالیم و دستورهایی او را بشنوند، به اینکه مثلاً سوسمار و یک سنگ ریزه به رسالت او شهادت بدهد هیچ نیازی نیست، بلکه علوم و حکمتهایی که از مدعی نبوت دیده می شود از بهترین نوع معجزه است و لزومی ندارد که پیامبر برای ادعایش اظهار معجزه بکند. حتی امکان دارد با یک مکالمه و مناظره برای افراد دانشمند، حقانیت مدعی رسالت ثابت شود. چنانکه می توان شواهد زیادی در تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای این موضوع به دست آورد که به نمونه ای از آنها اشاره می نمایم.

ص: 129

علامه مجلسی قدس سره از علامه طبرسی در تفسیر آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) 1 گوید این آیه در رابطه با هیأت اعزامی بنی تمیم نازل شده است.

آنان عده ای از افراد سخن ور و دانشمندان بنام بودند، عطارد بن حاجب با اشراف طایفه بنی تمیم از جمله «اقرع بن حابس» و «یرقان بن بدر» و «عمر و بن اهتم» و «قیس بن عاصم» که گروه بزرگی بودند، وارد مسجد رسول خدا شدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، اخرج البنا. پیامبر از این برخورد ناراحت شدند، اما از حجره بیرون آمدند. آنان گفتند: ما آمده ایم تا با شما به مفاخره بنشینیم، پس اذن بده به شاعر و خطیب ما تا سخن بگوید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اذن دادند.

از میان آنان عطارد بن حاجب ایستاد و خطبه ای انشاء کرد و حمد و ثنای الهی نمود و از سلطنت و قدرت و از مال و ثروت و عده و عده ی خودشان صحبت کرد و گفت: مانند طایفه ی ما کیست؟ اگر کسی آماده است با ما مفاخره کند مانند آنچه ما گفتیم بیان کند، و این مطالب که گفتیم اندکی بود از بسیار. اگر حیا مانع نبود بیشتر از این، فضائل خودمان را می گفتیم.

وقتی سخن عطارد تمام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ثابت بن قیس دستور داد جواب او را بدهد. ثابت بن قیس ایستاد و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و از قدرت و نعمت های وسیع خدا سخن گفت و ادامه داد که خداوند بهترین بندگان را به پیامبری برگزید که از حیث نسب و خانوادگی از تمام مردم کریمتر و در گفتار راستگوتر بود. و خداوند متعال بر او کتاب آسمانی نازل کرد و او را امین بر خلق خود قرار داد، و اوست برگزیده ی خدا بر همه ی جهانیان. آنگاه مردم را به ایمان

به خدا دعوت کرد و از قومش مهاجران ایمان آوردند و از میان خویشاوندانش کسی بود که زودتر از همه ی مردم به او ایمان آورد. و ما اهل مدینه یاوران او هستیم و در راه او با دشمنانش می جنگیم تا ایمان بیاورند، هر کس ایمان بیاورد جان و مالش در امان است و هر کس عهد شکنی کند با او جهاد می کنیم و کشتن او بر ما آسان است. و نیز گفت: این را می گویم و از خداوند تعالی استغفار می کنم.

وقتی سخن قیس تمام شد، شخصی به نام زبرقان سخن گفت و از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسان بی ثابت به او جواب داد و چون سخنش تمام شد اقرع بن حابس گفت: این مرد، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ما بهتر است و من اعتراف می کنم به برتری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش، خودش و شاعرش از ما بهتر و صدایش از ما رساتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان جایزه داد و آنان حقانیت اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قبول کردند و مسلمان شدند و به خدا و رسول او ایمان آوردند بدون اینکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست معجزه و خارق عادت بکنند. مرحوم طبرسی و مجلسی از این داستان این نتیجه را گرفتند که انسانهای عالم و خردمند نیازی به معجزه ندارند. (1)

همان گونه که یاد آور شدیم داشتن معجزات و خارق عادات برای شناخت مدعی صدق از مدعیان دروغ گو و اثبات نبوت و امامت، امری لازم و ضرورتی اجتناب ناپذیر است. اما کسانی که صاحب علم و معرفت باشند عین معارف و احکامی که پیامبر از جانب خدا آورده می تواند بر ایشان بهترین دلیل و برهان برحقانیت مدعی پیامبری باشد و برای صاحبان حسن سیریه نیازی به صدور اعجاز نخواهد بود.

ص: 131

برخلاف آنچه بعضی گمان می کنند راه اثبات صدق دعوی نبوت تنها معجزات نیست، بلکه گاهی در جمع قرائن مربوط به زندگی آن پیامبر و صفات و ویژگیهای اخلاقی و عملی او و محتوای دعوت و برنامه هایی که به کار می بندد آنچنان سند روشنی می توان تهیه کرد که با قویترین معجزات برابری می کند، بلکه گاهی؛ از معجزات هم پیشی می گیرد.

این نوع استدلال نیز در سخنان پیشینیان کم و بیش دیده می شود هر چند به صورت یک دلیل منسجم به چشم نمی خورد. به همین دلیل لازم است قبلاً توضیحی درباره آن داده شود.

امروز در علوم مختلف از این طرق برای پی بردن به حقائق در کشف جرائم، بهره زیادی گرفته شده است. در شناخت انواع بیماریها در پی بردن به چگونگی شخصیت بزرگان در طول تاریخ در کشف مسائل مربوط به جهان خلقت زمین و آسمان و گیاهان و حیوانات همه از این روش استفاده می شود. تفاوتی که این روش با استقراء دارد - که یکی از طرق برهانی است - این است که در استقراء بررسی روی افراد سبب می شود که با یک حکم کلی آشنا شویم؛ مثلاً دنده های انسانهای زیادی را بشماریم و بعد به عنوان یک قانون کلی بنویسیم که هر انسانی دارای فلان تعداد دنده است.

ولی در روش جمع قرائن آثار یک موضوع خاص و به اصطلاح جزئی حقیقی مورد بررسی قرار می گیرد و از مجموع آثار یک موضوع خاص پی به مؤثر می بریم؛ مثلاً هرگاه جنایتی در نقطه ای رخ می دهد و شخصی را به عنوان متهم در دادگاه احضار می کنند او به طور کلی منکر می شود. اگر شاهد و گواهی هم در کار نباشد، نباید پرونده مختومه شود، بلکه با تحقیقات گوناگون و گرد آوری قرائن، امور زیادی را مورد بررسی قرار می دهند. مانند سوابق متهم و نوع

رابطه اش با کسی که بر او جنایت واقع شده و نوع سلاح یا گلوله ای که در این حادثه به دست آمده و نیز مکان و زمان وقوع حادثه و اینکه آیا متهم در پاسخ به سؤالات بازپرس و قاضی گرفتار دست پاچگی و تناقض گویی و مانند آنها می شود. به هر حال این مسائل برای ما هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی گذارد که جرم به وسیله متهم واقع شده است و همین مطلب به بازپرس قوت قلب می دهد که مسأله را با حوصله دنبال کند و چه بسا منتهی به اقرار نیز می شود. (1)

اکنون به بررسی قرائن و شواهدی می پردازیم که هر یک از آنها بر صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارند.

1. محیط دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

این نکته مورد اتفاق نظر تمام مورخان بزرگ است که عرب، قبل از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وضع بسیار بدی از نظر عقائد خرافی، انحطاط اخلاقی، اختلافات و جنگهای داخلی خانمان سوز و شرائط بد اقتصادی به سر می بردند؛ جهل و نادانی و بی سوادی بر آنها حاکم شده بود؛ از علم و دانش و فرهنگ و تمدن اثری نبود و بت پرستی و شرک و نفاق و گناه و معصیت رواج داشت به گونه ای که نام آن عصر را عصر جاهلیت گذاشتند.

در قرآن مجید با تعبیرات جاهلیت اول و یا (لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) 2 اشاره روشنی به وضع دوران جاهلیت و گمراهی مردم آن دوران دارد و آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان مَنّت الهی بر آن مردم معرفی کرده است تا آیات خدا و کتاب و حکمت را به آنان آموزش دهد و آن ها را به سوی خدا راهنمایی کند.

ص: 133

1- (1) آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج 1، ص 330 و آل عمران / 164 و جمعه / 2.

بهترین ترسیم کننده ی دوران تاریک جاهلیت سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که خود، آن دوران تاریک را درک کرده است و ما در اینجا به یک سخن از آن حضرت بسنده می کنیم:

«انّ الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم نذيراً للعالمين و اميناً على و انتم معشر العرب على شرّ دين و شرّ دار منيخون بين حجاره خشن و حيّات صمّ، تشربون الكدر و تأكلون الجشب و تسفكون دمائكم و تقطعون ارحامكم. الا صنم فيكم منصوبه و الآثام بكم معصوبه» (1).

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث به رسالت کرد تا جهانیان را بیم دهد و امین آیات او باشد در حالی که شما ملت عرب بدترین آئین ها را داشتید و در بدترین سرزمینها زندگی می کردید؛ در میان سنگهای خشن و مارهای کر و فاقد شنوایی که خطرناکترین مارها هستند منزل گزیده بودید؛ آبهای آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید؛ خون یکدیگر را می ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می کردید و فرزندان را به دست خود کشته و یا زیر خاک پنهان می کردید؛ بتها در میان شما بر پا بود و گناهان، وجود شما را گرفته بود.

از این بیان شریف کاملاً به دست می آید که محیط قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از بدترین و عقب افتاده ترین محیطها بوده، محیطی که به هیچ وجه با ظهور چنین دین و آئینی در هیچ جهتی هماهنگ نبود و خود این مطلب شاهی بسیار گویا برای حقانیت رسالت و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است.

ص: 134

2. ویژگی اخلاقی و سوابق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از بهترین راههای شناخت مدعیان راستین از دروغین ویژگی های اخلاقی آنهاست.

این ویژگیها می تواند به عنوان قرائن و نشانه های روشن برای نفی و یا اثبات مدعیان نبوت مورداستفاده قرار گیرد. هرگاه تقوا، بزرگواری، گذشت، مهربانی و محبت، زهد و پارسایی، شهامت، شجاعت و سوابق خوب اجتماعی در مدعی نبوت دیده شود مشکل است که او را صادق ندانیم.

به عکس اگر دنیا پرستی و دلبستگی به مال و مقام و جاه و قدرت همراه با بی تقوایی، دروغ، کینه توزی و انتقام و مانند آن از رذائل اخلاقی در او باشد، هرگز نمی توان مدعی نبوت را راستین دانست.

خوشبختانه سوابق زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر اقامت طولانی چهل ساله قبل از نبوت در میان مردم آن محیط روشن است و تاریخ زندگی آن حضرت که به دست دوست و دشمن نوشته شده ترسیم گویایی از آن، نشان می دهد. در تمام تواریخ، پاکی و امانت داری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مورد قبول همگان بوده است و لقب «امین» را همه به آن حضرت نسبت داده اند. جالب اینکه بعد از آغاز دعوت به اسلام باز مردم، با تمام مخالفتی که با ایشان داشتند امانات خود را نزد آن بزرگواری می گذاشتند، لذا هنگام هجرت به مدینه، یعنی پس از گذشتن سیزده سال از بعثت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد که در مکه بماند و امانات مردم را به آنان برساند و بعد به مدینه مهاجرت کند.

حسن خلق و جوانمردی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلاصه، صفاتی را که شایسته یک رهبر بزرگ الهی است از خلال حوادث زندگی آن حضرت مخصوصاً فتح مکه و جنگ احد و نیز رفتارش با اسرای جنگی و بردگان و قشرهای محروم جامعه به خوبی می توان دریافت تا آنجا که این موضوع را به عنوان نقطه ضعف برای آن

بزرگوار قلمداد کردند و آئین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آئین بردگان و محرومان دانستند و اغنیاء و ثروتمندان از آن حضرت فاصله گرفتند و پیشنهاد کردند برای حمایت و نزدیکی آنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لازم است تا پا برهنگان و محرومان را از خود دور کند.

این معنی با اشاره ی روشنی در سوره کهف آمده:

(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا) 1

«ای پیامبر با کسانی باش که پروردگار را صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند و هرگز چشم های خود به خاطر زینتهای دنیا از آنها برنگردان و از کسانی که قلبشان را از یاد خدا غافل ساختیم اطاعت نکن، همانها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است و از تو انتظار دارند از خود دورسازی تا به سوی تو آیند».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی بود که بزرگترین دشمن خود یعنی ابوسفیان، آتش افروز خطرناکترین جنگهای اسلامی را بخشید و خانه ی او را هنگام فتح مکه پناهگاه و محل امن برای مردم مکه قرار داد. و مکّیان را که مرتکب جنایات زیادی بر ضد آن حضرت و پیروانش شده بودند مورد عفو قرار داد و همین حسن خلق و گذشت و بزرگواری سبب شد که عده ی فراوانی اطراف ایشان را گرفتند.

برای پی بردن به صدق و کذب مدعی، بررسی محتوای دعوت او غالباً یک دلیل قانع کننده است. یک آئین آسمانی که از علم بی پایان خدا سرچشمه گرفته و از طریق وحی نازل شده و ویژگی های خودش را دارد، در حالی که یک مکتب دروغین که برای اهداف مادی و شیطانی از سوی فرد یا افرادی به وجود می آید دارای ویژگی های دیگری است.

هدف آئین آسمانی هدایت انسانها، تقویت نفوس، برقراری عدالت، فراهم آوردن صلح و سازش و امنیت و بالاخره تکامل انسان در جنبه های معنوی و مادی است. در حالیکه تلاش کتب های دروغین برای تحمیق انسانها و تخدیر افکار و بهره کشی هر چه بیشتر و استثمار و استعمار است و مسلم چنین اهدافی، برنامه های دیگری را می طلبد.

با توجه به آنچه گفته شد نگاهی اجمالی به مجموعه ی معارف و قوانین و برنامه های اسلامی می افکنیم. به خصوص آنچه در قرآن مجید بر آن تکیه و تأکید شده است.

الف. توحید و مبارزه با شرک

نخستین چیزی که در این زمینه به چشم می خورد و شالوده اصلی تمام معارف و قوانین اسلام را تشکیل میدهد، توحید و مبارزه با هرگونه شرک است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با تکیه بر این اصل، انسان را از قید هر پرستشی جز پرستش خدای یگانه آزاد ساخته و به سوی خداوند یگانه ای که خالق آسمان و زمین و جامع جمیع صفات کمال و آگاه از درون و برون آنهاست دعوت می کند و زنجیرهای اوهام و خرافات و پرستش انسانها و انواع بتها را از هم می گسلد.

یهود و نصارا را بر بشر پرستی مذمت می کند و می گوید: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ) 1

دانشمندان و راهبان را معبودان خود به جای خدا قرار دادند و در یک مقایسه جالب از زبان یوسف پیامبر بزرگ خدا خطاب به زندانیان هم بندش می فرماید:

(أَرْبَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) 2.

«آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه پیروز».

ب. خداوند متعال تنها مؤثر در عالم

اسلام، هیچ چیز را در سرنوشت انسان جز خداوند مؤثر نمی داند و همه ی انسانها را دعوت به توکل به خدا می کند و می فرماید:

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) 3.

«آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست».

این مطلب از یک سو انسان را در گرو اعمالش می داند از سوی دیگر تنها راه نجات و پیروزی را در سعی و تلاش و کوشش بیشتر می شمرد و می فرماید: (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) 4.

«هیچ انسانی جز نتیجه سعی و کوشش خود بهره ای ندارد».

در اسلام تمام انسانها از هر نژاد و در هر زمان و مکانی یک سان شمرده شده اند. در این دین هیچگونه امتیازی در میان آنها جز به تقوا و پرهیزکاری وجود ندارد قرآن می فرماید:

(إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ) (1)

«به درستی شما را از یک مرد و یک زن آفریدم و شما را شعبه شعبه و دسته دسته قرار دادیم تا یک دیگر را شناسائی نمایید و روابط اجتماعی را برقرار سازید همانا گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما می باشد».

این آیه تمام امتیازات نژادی و رنگ و زبان را لغو کرده و کرامت را در تقوا قرار داده است.

د. برادری ایمانی

در اسلام تمام مؤمنان برادر یکدیگرند قرآن فرموده است:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) 2

با این خطاب زیباترین و قویترین پیوند ممکن میان دو انسان را بر اساس برادری و مساوات قرار داده و می فرماید: مؤمنان برادر یکدیگرند و هرگاه در میان آنها اختلافی واقع شود وظیفه شماست که در میان برادران صلح و صفا ایجاد کنید.

ص: 139

دین اسلام عدالت اجتماعی را اصل اساسی حاکم بر اجتماعات بشری می داند و همه ی مؤمنان را به قیام برای قسط دعوت می کند و حتی می گوید نباید خصومت‌های شخصی و یا قبیلگی مانع از اجرای عدالت شود(1). و هم چنین می فرماید رابطه نزدیک خویشاوندی و پدر مادری و فرزندی و مانند آن، نباید از اجرای عدالت جلوگیری کند.(2)

و. اصل انفاق و صله ی رحم

اسلام عزیز حاکمیت و اصل انفاق و بذل و بخشش را بر روابط انسانها پذیرفته و همگان را دعوت می کند تا از نعمتهایی که خداوند به آنها داده، مانند نعمت مال و ثروت و مقام و موقعیت اجتماعی به سایر بندگان الهی نیز بذل و بخشش نمایند(3). هم چنین اصل انفاق را درباره تمام انسانها مورد عمل قرار داده و نسبت به خویشاوندان، صله رحم و رعایت پیوند خویشاوندی را مورد تأکید قرار داده است. مخصوصاً برای پدر و مادر احترام خاص و فوق العاده ای قائل شده است تا آنجا که اگر مسلمان هم نباشند خوش رفتاری با آنان را توصیه کرده است.(4)

و تا آنجا درباره ی پدر و مادر توصیه کرده است که فرزند نباید درباره آنها «أف» که در فارسی به آن آه و آخ گفته می شود به کار ببرد.

ص:140

1- (1) ر. ک: مائده / 8.

2- (2) ر. ک: نساء / 135.

3- (3) ر. ک: بقره / 3.

4- (4) ر. ک: لقمان / 15 و 14.

ز. حمایت از مظلوم و دشمنی با ظالم

موضوع حمایت از مظلومان از مسائل مهمی است که متون اسلامی از قرآن و سنت بر آن تأکید فراوان کرده اند و در این موضوع فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان گذاشته نشده است. چنانکه می فرماید:

(وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ) 1 .

«چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید. بنابراین حمایت از آنها را تا سرحد جنگ و پیکار لازم دانسته است.»

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که تجسم حقیقی اسلام است در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که به دست شقی ترین مردم ضربت خورده بود در وصایای معروف خودش به فرزندانش فرمود:

«و کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً(1)؛ ای فرزندانم دشمن ظالم و یاور هر مظلومی باشید.»

ح. احترام به حقوق زنان

از جمله تعالیم عالیه اسلام احترام به حقوق زنان است تا آنجا که قرآن می فرماید: همان اندازه ای که زن وظیفه و مسؤولیت دارد به همان نسبت هم دارای حق است، زیرا حق از وظیفه و تکلیف جدا نیست:

(مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) 3 .

ارزش این دستور اسلام درباره زنان وقتی روشن می شود که با وضع زنان در محیطی که قرآن نازل شده بود که حتی حق حیات هم برای زنان قائل نبودند و

ص: 141

آزادانه دختران را زیر خاک می کردند و وجود دختر را برای خود ننگ می دانسته اند و هنگام بشارت به دختر دار شدن رنگ آنان سیاه می شد، مقایسه شود.

ط. همزیستی مسالمت آمیز

از جمله امتیازات و تعالیم اسلام اعلام هم زیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان دیگر و صاحبان کتب آسمانی است، چون قرآن همه ی آنان را دعوت می کند و می فرماید:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا) 1.

«بگو ای اهل کتاب بیایید به آن سخنی که بین ما و شما مشترک است که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپرستیم».

اسلام تنها زندگی توأم با مسالمت را درباره اهل کتاب اعلام کرده است، بلکه درباره سایر کفار و مشرکین نیز در صورتیکه آنان با مسلمانان در جنگ و ستیز نباشند همین نظر را دارد.

قرآن می فرماید:

(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) 2

ص: 142

«خداوند شما را نهی نمی کند از آن کسانی که با شما در دین نمی جنگند و شما را از سرزمینتان بیرون نمی کنند با آنان خوبی و نیکی کنید و با آنها به عدالت رفتار کنید، زیرا خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد».

ی. اهمیت علم و معرفت

اسلام، دین علم است و علم و معرفت در اولین مرتبه اهمیت قرار گرفته و جهل و نادانی مورد نکوهش این آئین است. آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در محیط جاهلیت و مبارزه ی با آن برهمگان روشن است و اولین آیات قرآن که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بر علم و دانش تأکید کرده است. در اول سوره نون، به قلم که وسیله نوشتن است قسم یاد کرده است. حتی برتری انسان بر فرشتگان و علت سجده بر آدم بر اثر همین علم و دانش و فلسفه ی خلافت آدم بر روی زمین علم و معرفت بوده است. (1)

در اسلام طلب علم و دانش بر هر مسلمانی واجب شده است چنانکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم، الا وان الله تعالی یحبّ بغاه العلم(2)؛ طلب علم و دانش بر هر فرد مسلمانی واجب است و خدای تعالی دانشجویان علم را دوست می دارد».

ک. امر به معروف و نهی از منکر

امر به تمام خوبی ها و نهی از تمام بدیها و زشتیها که در حقیقت نوعی نظارت عمومی بر کل جامعه است به وسیله تمام افراد جامعه - که در حقیقت مسئولیت متقابل همه افراد در برابر هرگونه فساد اجتماعی و جلوگیری از ترک وظیفه است

ص: 143

1- (1) بقره / 31-33.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 31.

- یکی از تعالیم حیات بخش اسلام است. این موضوع در بسیاری از آیات شریفه قرآن و نیز در احادیث فراوانی از پیامبر و اولیای اسلام بیان شده که فعلاً جای بحث آنها نیست.

در سوره ی آل عمران به طور روشن می فرماید:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) 1

«و حتما باید باشند در میان شما مسلمین دسته ای که مردم را به خوبی دعوت کنند که امر کنند به خوبیها و نهی کنند از بدیها».

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) 2

«شما بهترین امتی هستید که به نفع مردم آفریده شدید، چون امر به معروف و نهی از منکر کنید و اینان رستگارانند».

ل. حسن خلق

از مشخصات ویژه ی دین اسلام این است که به پیروانش دستور حسن خلق داده است. رعایت ادب و حسن برخورد با دیگران و ملاحظه موازین اخلاقی در هر جا و هر زمانی مورد تأکید اسلام است.

خداوند خطاب به پیامبرش فرموده است:

(خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) 3.

ص: 144

«در رفتار با مردم سخت گیر مباش و با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و مردم را به نیکی دعوت کن و از جاهلان روی گردان و با آنها ستیز مکن».

آیات شریفه قرآن و روایات اسلامی به این موضوع اهمیت فراوانی داده اند، تا جایی که پیامبر فرمودند:

«اقر بکم منی احسنکم خلقاً؛⁽¹⁾ نزدیکترین شما به من کسانی هستند که اخلاقشان بهتر باشد».

و نیز حسن خلق را معادل با تقوای الهی شمرده اند و فرمود:

«اکثر ما تلج امتی به الجنه تقوی الله و حسن الخلق؛⁽²⁾ بیشترین چیزی که امت مرا داخل بهشت می کند تقوای الهی و حسن خلق است».

م. مذاکره منطقی با مخالفان

اسلام یکی از تعالیم خود را مجادله و بحثهای منطقی با پیروان مذاهب دیگر به جای تعصبهای کورکورانه قرار داده است قرآن فرموده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾³.

«با حکمت و اندرز نیکو به سوی پروردگارت دعوت کن و با آنها (مخالفان) به طریقی که نیکوست مجادله و مناظره نما».

به هر حال چون اسلام دین حق است و دارای استدلال، هیچ گونه ترسی از مخالفان خود ندارد.

ص: 145

1- (1) اصول کافی، ج 3، ص 102.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 100، ح 6.

اخلاص در نیت و پاک کردن کار و عمل از انگیزه های غیر الهی؛ از شاخص ترین اصولی است که قرآن مجید و روایات اسلامی مکرراً بر آن تاکید کرده اند. اسلام، اعمالی را پاک و مقبول خداوند و موجب نجات و سعادت می شمرد که به قصد تظاهر و خود نمائی و ریاکاری نباشد، بلکه اهداف والای انسانی و اخلاقی و الهی در آن منظور گردد و رکن اساسی آن را تشکیل دهد. در قرآن در آیات متعددی روی «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» تأکید شده است و از سوی دیگر اعمال ریا کاران غیر مؤمن را به بذرهایی تشبیه کرده که در خاک کم عمقی که روی تخته سنگی قرار گرفته افشاندن شده و باران همه را می شوید و با خود می برد. (1)

س. احترام به اسیر

در اسلام، اسیران جنگی محترم هستند و نسبت به خوش رفتاری به آنها توصیه شده و نیز کمک کردن به آنان جزء برنامه های ابرار و نیکوکاران شمرده شده و خداوند متعال فرموده است:

(وَيُطْعَمُونَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) 2.

«و ابرار و نیکوکاران اطعام خود را در حالی که به شدت به آن نیازمندند به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می کنند».

در حدیثی از علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«اطعام الاسیر و الاحسان الیه حق واجب (2)؛ غذا دادن به اسیر و نیکی به او حقی است واجب».

ص: 146

1- (1) ر. ک: بقره / 264.

2- (3) وسائل الشیعه، ج 11، ص، 69، باب 32 (جهاد العدو).

سیره ی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام و مسلمین از صدر اول اسلام تاکنون شاهد محکمی بر این دستور بزرگ است.

ع. مشاوره در کارها

مشورت کردن با مؤمنان صالح و عاقل در امور فردی و اجتماعی از مهمترین مسائلی است که قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید نموده اند تا جایی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه عقل کل است مأمور به مشورت شده است. قرآن خطاب به ایشان فرمود: (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) 1

اصولاً مشورت کردن در امور اجتماعی یکی از علائم و نشانه های مؤمنان شمرده است. (أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) 2 مؤمنان، کارشان با مشورت با یک دیگر است.

ف. آزاد ساختن انسان از قید و بندها

آزاد ساختن انسان از قید هوا و هوس و از اسارت در چنگال انسانهای دیگر و یا اسارت در آداب و رسوم غلط از مسائلی است که اسلام به آن اهمیت بسیار می دهد تا آنجا که یکی از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را این مطلب می شمرد که زنجیرهای اسارت را از دست و پا و گردن مردم فرو می نهد: (وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) 3.

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که نشانه های او در تورات و انجیل آمده از آنها (مردم) بار گران و زنجیرهایی که بر گردن آنها بوده و همان زنجیرهای اسارت است را بر می دارد.

در حدیث معروفی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که می فرماید:

«یکی از گناهانی که خداوند نمی آمرزد این است که انسانی، آزادی انسان آزاده ای را سلب کند و او را به صورت برده در آورد و او را بفروشد»(1).

و در حقیقت می توان گفت یکی از اهداف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سایر پیامبران علیهم السلام آزاد ساختن انسان از اسارت‌های مختلف است.

ص. مبارزه با خرافات

مبارزه با خرافات نیز جزء برنامه های قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، در حالیکه مدعیان دروغین نبوت اصرار دارند به خرافات دامن بزنند و افکار مردم را از این طریق تخدیر کنند و برای جلب تمایل مردم با آنان هماهنگ شوند. ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این سد را می شکنند و حتی با خرافه ای که در نظر مردم به نفع ایشان تمام می شود نیز مبارزه می کند.

چه خرافه ای از بت پرستی بدتر که سر تاسر جزیره عربستان را فرا گرفته بود تا آنجا که مخالفت با آن بسیار مشکل بود و کاری عجیب بنظر می آمد و احیاناً نشانه جنون شمرده می شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به خدای یگانه دعوت کرد گفتند:

(أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (2).

آیا خداوندان متعدد را خدای واحدی قرار داده است به راستی این چیز عجیبی است و ظاهراً یکی از دلایل نسبت دادن جنون به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین بوده که ایشان با بت پرستی که از مسلم ترین مسائل محیط آن زمان بود به مبارزه

ص: 148

1- (1) سفینه البحار، ماده اجر.

2- (2) ص/ 5؛ سفینه البحار، ج 1.

برخاست. در مجموع باید گفت عرب جاهلی گرفتار خرافات زیادی بوده است که شرح آنها به طول می انجامد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همه ی آنها مبارزه کرد. (1)

ق. منع از تکاثر اموال

منع از تکاثر اموال و فزون طلبی و حرص و آز در امور مادی یکی دیگر از برنامه های اصلی این آئین است و در آیات متعددی از قرآن مجید و هم چنین روایات اسلامی به آن اشاره شده است تا آنجای که یکی از خصیصه های مذموم زندگی شمرده شده و آن را هم ردیف لَهو و لعب و تفاخر و سبب بی خبری از خدا معرفی کرده است. (2)

نام یکی از سوره های قرآن، تکاثر است که در آن کسانی که در پی تکاثر ثروت افراد هستند مذمت شده اند تا جایی که راهی گورستان شدند تا قبرهای مردگان خود را شمارش کنند.

در این باره می فرماید: (الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) 3 .

ر. دعوت به اتحاد و همبستگی

یکی از دستورها و تعالیم عالیه ی اسلام که از بزرگترین دستورهای سیاسی اجتماعی اسلام است دعوت به اتحاد و نهی از تفرق و پراکندگی است که با تأکید فراوانی در قرآن مجید از آن یاد شده است و نسبت به بازگشت به اختلافات و نفاقهای جاهلیت هشدار می دهد و افراد پراکنده را بر لب پرتگاهی از آتش شمرده و می فرماید:

ص: 149

1- (1) پیام قرآن، ج 8، ص 353.

2- (2) حدید / 20.

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى سَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) 1.

«به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید و یاد کنید نعمت خدا را بر شما زمانی که با یک دیگر دشمن بودید خداوند بین دل‌های شما الفت بر قرار کرد و شما صبح کردید در حالی که به نعمت خداوند باهم برادر شدید و شما در اثر پراکندگی بر لب پر تگاهی از آتش بودید، پس خداوند شما را از آن نجات داد».

در جایی دیگر تنازع و اختلاف را سرچشمه‌ی سست شدن جامعه و از میان رفتن قدرت و شوکت آن شمرده است:

(وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا) 2.

«با هم به نزاع و اختلاف و پراکندگی بر نخیزید که باعث سستی شما خواهد شد و آبرو و حیثیت و کرامت شما می‌رود، بلکه با صبر و تحمل و استقامت با یک دیگر متحد گردید».

ش. احترام به قانون

از مهمترین دستورهای اسلام احترام به قانون است تا آنجا که می‌گوید: اگر قانون الهی به ضرر شما تمام شود آن را محترم شمارید. در قرآن می‌خوانیم قیام

ص: 150

به عدل کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان شما یا پدر و مادر و نزدیکان شما تمام شود. (1)

ت. ترک انتقام جوئی

ترک انتقام جوئی نه تنها سیره مستمّر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که تجلّی آن در جنگهای اسلامی خصوصاً در داستان فتح مکه کاملاً آشکار شد، بلکه کراراً پیروان خود را به آن توصیه می کرد. در یک جا همه را به عفو و گذشت و صرف نظر کردن از لغزشهای دیگران دعوت می کند و آنها را به عفو الهی که در اسلام آمده متوجه می سازد:

(وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) 2.

یعنی باید از یک دیگر بگذرید و از لغزشها صرف نظر نمایید آیا دوست نمی دارید که خدا شما را ببامرزد.

بلکه فراتر از آن می گوید که در برابر بدیها نه تنها انتقام جویی نکنید، بلکه بدی را به نیکی پاسخ دهید تا سرچشمه محبت گردد:

(وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) 3.

ولی در عین حال اجازه نمی دهد که دشمنان کینه توز از رحمت و رأفت اسلامی سوء استفاده کنند، بلکه دستور می دهد همانگونه که باید در مقابل دوستان یا دشمنان فریب خورده نرم و مهربان باشید در برابر دشمنان لجوج

ص: 151

سرسخت با خشونت و شدت عمل برخورد کنید تا آنجا که یاران راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به این اوصاف معرفی می کند. (1)

ث. دعوت به تقوا

از مسائل اصلی که اسلام، آن را ملاک سعادت و کمال و برتری انسانها می داند تقوا و پرهیزکاری و ترس از خداست در مناسبتهای مختلف بر آن تکیه شده و تنها راه نجات بشر را زاد و توشه آخرت شمرده و فرموده است:

(وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) 2.

«توشته راه آخرت را بردارید، زیرا بهترین توشه، تقوای الهی است.»

آیات و اخبار فراوانی در این رابطه وجود دارد که اکنون مجال بحث از آنها نیست.

خ. حبّ و بغض فی الله

یکی از اصول تعلیمات اسلام که زیر بنای بسیاری از معارف آن است موضوع حبّ و بغض فی الله است و حقیقت آن بر این معناست که دوستی و دشمنی انسان برای خدا باشد به تعبیر دیگر باید هر کس را که در راه ایمان و حق و عدالت و تقوا و پاکی گام بر می دارد دوست خود بدانیم و با او رابطه دوستی برقرار کنیم و برعکس هر کس از ناپاکان و بدان و آلودگان و ستمکاران باشد فاصله بگیریم و با او پیوند دوستی برقرار نکنیم.

در برخی اخبار و روایات، حب و بغض فی الله علامت ایمان و در روایات دیگر به عنوان محکم ترین دستگیره های ایمان و افضل اعمال تایید شده است.

ص: 152

در روایتی معروف آمده: «اوثق عری الايمان الحبّ فی الله و البغض فی الله»⁽¹⁾.

این موضوع در آیات قرآن نیز به عنوان نشانه ی اصلی «حزب الله» ذکر شده است.

در حقیقت باید گفت حب و بغض فی الله از لوازمات ایمان هر شخص مؤمن است و بدون آن ایمان کامل نیست.

4. عمق تأثیر او در محیط

چهارمین نشانه اطمینان بخش برای صدق و درستی مدعی نبوت را می توان عمق تأثیر او در محیط دعوتش دانست. اگر مدعی نبوت از جانب خدای متعال آمده و معارف او آسمانی باشد، یک تحول و انقلاب واقعی و حقیقی را پایه گذاری می کند و عمیقاً معارف و تعلیمات او در محیط دعوتش اثر می گذارد. ما این مطلب را در دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده می نماییم، زیرا ابعاد تأثیر اسلام در محیط ظهور خود و سپس در کل جهان و تاریخ بسیار در خور دقت است که می تواند قرینه ای از قرائن حقانیت اسلام و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

کیست که کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام و ظهور آن حضرت در جزیره العرب داشته باشد و نداند که در مدت کوتاه دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بیست و سه سال بود چه تأثیری بر دوران جاهلیت گذاشت و آنها را عوض کرد. آری فاصله ی بین قبل از اسلام و بعد از دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیاد نبود که در حقیقت انقلاب مهمی در تمام ابعاد به وجود آمد و محیط را دگرگون کرد که شرح مفصلی را می طلبد.

ص: 153

هر فرد یا گروهی برای رسیدن به اهداف خود ناچارند از وسایلی بهره گیرند. انتخاب نوع این وسائل تا حد زیادی میتواند به شناخت اصالت حقانیت آن مکتب یا ساختگی بودن آن کمک کند. آنها که برای رسیدن به اهداف خود استفاده از هر وسیله ای را جایز می دانند و اصل «هدف، وسیله را توجیه می کند» را برنامه ی اصلی خود قرار می دهند مسلماً اصالت ندارند. ولی آنها که برای نیل به هدف مقدس خود از وسائل مقدسی بهره می گیرند نشانه حقانیت خود را از این طریق آشکار می کنند. پیامبران راستین و دروغین را از همین طریق می توان شناخت. آنانکه برای رسیدن به اهداف خود هیچ گونه قید و شرطی را به رسمیت نمی شناسند و استفاده از هر وسیله ای اعم از مشروع و نامشروع را مباح می دانند و آنها که مفاهیمی هم چون عدالت، امانت راستی و احترام به ارزشهای انسانی را تا آنجا محترم می شناسند که در خدمت اهدافشان قرار گیرند، مسلم در زمره ی پیامبران دروغینند.

پیامبران راستین آنها هستند که حتی در جنگهای خود نیز اصول انسانی را محترم می شمردند و در سختی ها و گرفتاری ها هرگز از آن عدول نمی کنند و به هنگام پیروزی اصول عدالت و عفو و گذشت را درباره ی دشمن به فراموشی نمی سپارند و در مواقع خطر و احتمال شکست متوسل به وسائل غیر انسانی نمی شوند.

اگر این اصول کلی را با زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بسنجیم و رفتار آن حضرت را با دوستان و دشمنان در موقع پیروزی و شکست در سختی ها مورد توجه قرار دهیم به خوبی می توانیم ببینیم که آن بزرگوار از کسانی بودند که در انتخاب وسائل برای نیل به هدف، سختگیر و کنجکاو و پیرو ارزشهای خاص بودند و هیچ گاه در مواقع خطر به امور غیر انسانی متوسل نشدند و مسائل دقیق اخلاقی را

حتی در میدان جنگ نیز رعایت کردند. آن حضرت خطرناکترین دشمنان خود را در مکه با فرمان عفو عمومی بخشیدند و حتی قاتلان و جنایتکاران جنگی را عفو نمودند.

هنگامی که خالد بن ولید بدون دلیل اسیران طایفه بنی خزیمه را کشت و این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید سخت ناراحت شدند و سه بار فرمودند:

«الهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد؛ خدایا من از آنچه که خالد انجام داد اظهار بیزارى می کنم».

سپس به علی علیه السلام فرمود با مبلغی پول به میان قبیله آنها برود و دیه کشتگان آنها و عوض اموال تلف شده ایشان را بدهد و طلب رضایت بکند. (1)

پرهیز آن حضرت از وسائل خرافی و غیر انسانی به حدی بود که حتی اگر مقدمات آن به طور طبیعی نیز فراهم شده بود آن را برهم می زد، هر چند ظاهراً به زیان ایشان بود. در حادثه وفات ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که مقارن این حادثه آفتاب گرفت و گروهی از مردم آن را کرامت و اعجازی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلقی کرده بودند و میگفتند آفتاب به خاطر مرگ ابراهیم گرفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً به منبر رفت و فرمود:

«ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله یجریان بامرہ مطیعان له، لا ینکسفان لموت احد و لا لحياته فاذا انکسفا او احدهما صلوا ثم نزل عن المنبر فصلا صلاه الکسوف فلما سلم قال یا علی قم فجهز ابني؛ ای مردم آفتاب و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند است به فرمان او حرکت می کنند و مطیع امر او هستند. نه برای مرگ کسی

ص: 155

تاریک می شوند و نه برای زندگی کسی. هنگامی که کسوف و خسوف یا یکی از آنها روی دهد نماز بخوانید سپس از منبر به زیر آمد و با مردم نماز آیات خواند و پس از سلام نماز فرمود: ای علی بر خیز مقدمات دفن فرزندم را فراهم کن» (1).

این داستان نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتی قبل از مراسم دفن فرزندش ابراهیم به سرعت اقدام بر این کار کرد تا این فکر نادرست را در نطفه خفه کند و هر چند ظاهر آن به نفع ایشان بود، اما نمی خواستند برای پیش برد اهداف و مقاصد خودشان از وسائل نادرست و نامشروع بهره گیرند.

6. ایمان و فداکاری در راه هدایت

یکی دیگر از قرائن عمده برای شناخت مدعیان راستین از دروغین، ایمان آنها به مدعای خود و از خود گذشتگی و فداکاری در راه آن است. در هیچ یک از تواریخ دیده نشده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در جایی از اعتقادات خود عقب نشینی کند و یا از میدان جهاد فرار کند. حتی در میدان احد هنگامی که جنگ به منتهای درجه خود رسید غالب لشکریان یا همه، جز علی بن ابی طالب علیه السلام از میدان خارج شده؛ به کوشه ی پناه بردند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان در میدان بودند و با اینکه جراحات پیشانی و دندان آنحضرت را آزار می داد و ظاهراً امیدی به نجاتشان نبود ایستادگی کردند.

شواهد بسیاری برای اثبات این موضوع در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد. به عنوان نمونه قریش نزد ابوطالب علیه السلام آمدند و درخواست خود را مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست از ادعای نبوت بردارد، مطرح کردند و گفتند اگر مقصودش ریاست است خود ما او را انتخاب می کنیم و اگر مقصودش مال و ثروت است

ص: 156

خود ما آنقدر برای او مال جمع می کنیم تا ثروتمندترین قریش شود و اگر منظورش ازدواج است باهر قبیله ای از اعراب که بخواهد برایش فراهم می کنیم.

وقتی جناب ابوطالب این پیام را رسانید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود: ای عمو اگر قریش خورشید را در کف راستم و ماه را در کف چپم قرار دهند من از ادعای نبوت دست بر نمی دارم. (1)

هم چنین شأن نزول سوره طه و جریان مباحله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران بهترین دلیل بر ایمان آن حضرت بر هدف و فداکاری در راه آن است.

شاگرد بزرگ مکتب آن حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام درباره وضع پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در میدانهای جنگ می گوید:

«کنا اذا احمر البأس ولقی القوم القوم إیقینا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فما یکون احد اقرب الی العدو منه؛ (2) هنگامی که آتش جنگ بر افروخته می شد و در گروه؛ مقابل هم قرار می گرفتند مابه رسول خدا پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیک تر از او نبود».

گوستا و لبون مستشرق معروف فرانسوی می گوید:

«او از هیچ خطری فرار نمی کرد و در عین حال بی جهت خود را به خطر نمی انداخت» (3).

7. شخصیت ایمان آوردگان

افراد صالح معمولاً کسانی همانند خود را به گرد خویش جذب می کنند. این قاعده گرچه همیشگی نیست ولی غالباً چنین است و تا آنجا روشن است که در ضرب المثل معروف می خوانیم امامزاده را از زوارش باید شناخت. دلیل آن هم

ص: 157

1- (1) بحار الانوار، ج 16، ص 232.

2- (2) نهج البلاغه، حکمت 9.

3- (3) تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص 119.

روشن است، زیرا افراد سود جو و فرصت طلب همیشه به سراغ کسانی می روند که حاضرند با آنها معامله کنند، امتیازی بدهند و امتیازی بگیرند. این موضوع مخصوصاً در مورد نزدیکان و خواص و محرمان اسرار آن شخص روشن تر است. اگر دیدیم خاصان و راز داران و معتمدان؛ پاک و خالصند علامت پاکی و صداقت پیشوای آن مکتب است و بالعکس.

اکنون نگاهی به خاصان و رازداران و شاگردان اصلی مکتب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می افکنیم. افرادی همچون علی ابن ابی طالب و در مراحل بعد کسانی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و صهیب و بلال و امثال آنها را می بینیم که هر کدام نمونه ای از تقوا و پرهیزکاری و ایمان و آگاهی و پارسائی بودند.

اصحاب صغه یعنی همان مهاجران پاکبازی که چشم از تمام زندگی خود در مکه پوشیده بودند و به صفوف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیوستند در حالی که در شدیدترین وضع اقتصادی زندگی می کردند نیز نمونه ای از این افرادند.

قرآن مجید وجود افراد مؤمن و پاکدل و درستکار را پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کلی از شواهد حقانیت آن حضرت شمرده است و می گوید:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) 1.

«آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدهی از سوی پروردگار دارد، همچون کسی است که این امتیازات را ندارد».

بسیاری معتقدند «بیته» همان معجزات است و «شاهد» همان پیراون فداکار و مؤمنان مخلص مانند علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.

پیشرفت سریع و خارق العاده ی یک آئین و ایجاد تحول و گستره می تواند قرینه دیگری بر اصالت و حقانیت آن باشد، زیرا چنین تأثیر هنگامی ممکن است که پایه های آن مکتب، متکی به فطرت و واقعیات زندگی و منطبق بر قوانین آفرینش باشد؛ یعنی همان قوانین که حاکم بر زندگی انسانهاست.

قانون غیر فطری ناسازگار با روح و جسم انسان به زحمت پیشرفت می کند و اگر پیشرفت کند باید از عوامل فشار برای آن کمک بگیرد؛ مثلاً کمونیسم در آغاز دعوت خود پیشرفت سریع و چشم گیری داشت. ولی همه می دانیم با توسل به زور و خون ریزیهای بی حساب و دیکتاتوری شدید انجام گرفت. حال اگر پیشرفت سریع تر و عمیق مکتبی مخصوصاً در عمل و افکار جامعه صورت بگیرد نشانه اصالت آن است. مامی دانیم اسلام در همان قرون نخستین مناطق وسیعی را فتح کرد بی آنکه حتی پای سرباز اسلامی به آنجا برسد و این مطلب چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد.

عجیب این است که پیدایش این آئین در یک سرزمین عقب مانده نیمه وحشی صورت گرفت و در مدت کوتاهی تمام دنیای متمدن آن روز را تحت نفوذ قرار داد.

این نفوذ سریع و گسترده هنوز به صورت یک معما برای مورخان غیر اسلامی باقی مانده است. و به عنوان نمونه نویسندگان کتاب تمدن عرب و مبانی آن در شرق - که شش تن از دانشمندان غربی هستند - هنگامی که به فصل پیدایش و گسترش اسلام می رسند صریحاً اعتراف می کنند که با تمام کوشش هایی که برای شناخت اسلام و پیشرفت سریع آن شده تا آنجا که کمتر از یک قرن توانست بر قسمت عمده جهان متمدن آن روز سایه افکند و علی رغم

تفسیرها و تحلیل‌هایی که در این قسمت از تاریخ به عمل آمده، هنوز این مسأله به صورت یک معما باقی ماند است(1).

گوستا ولوبون فرانسوی نویسنده کتاب معروف تمدن اسلام و عرب می‌گوید: «سادگی و آشکار بودن اصول عقائد اسلامی به علاوه رفتار با مردم از روی عدل و احسان که سکه روشنش بر روی دین و مذهب اسلام خورده است سبب شد که تمام روی زمین را تسخیر کند»(2).

این اعتراف نیز گواه بر این است که پیشرفت سریع اسلام شاهد حقانیت آن است.

ص: 160

1- (1) گروهی از دانشمندان غیر مسلمان، تاریخ تمدن عرب و مبانی آن در شرق، فصل پیدایش اسلام.

2- (2) تمدن اسلام و عرب، ص 144.

فصل سوم: خلق عظیم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مقام زهد و بی اعتنایی به مظاهر دنیا

جود و سخا

شجاعت، تواضع و فروتنی

رفق و مهربانی، شکرگزاری از نعمت های الهی

مقام صبر و بردباری، وفای به عهد و پیمان

شرم و حیاء، سلام کردن به دیگران

تفقد و احترام به دیگران نسبت به جایگاه آنان

عدالت و امانت داری

ص: 161

بزرگترین دلیل بر صداقت و حقانیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم وجود اخلاق و ملکات فاضله و صفات و سجایای عالیه انسانی در وجود مبارک آن حضرت است که خداوند آن را عظیم یاد کرده و هیچ زبان و قلمی قادر نیست که بتواند آنها را بگوید و بنویسد. و عمده ترین عامل پیشرفت سریع و گسترده ی دین اسلام در کوتاه ترین زمان به طوری که اسلام و تعالیم آن، جهان را فرا گرفت همین اخلاق و صفات عالیه ای بود که مردم از دوست و دشمن از آن حضرت دیده اند و بدان اعتراف کرده اند.

نه تنها مجموعه ی صفات و فضائل اخلاقی آن حضرت دلیل بر عظمت و رسالت و ارتباط او با خداوند متعال است بلکه هر کس صفات اخلاق کریمه و آداب زندگی ایشان را مشاهده کند شهادت می دهد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین بنده الهی و بلند مرتبه ترین بندگان خدا و با رفعت ترین آنان نزد خدای متعال است و عالی ترین اسوه و الگوی انسان در اخلاق و تربیت انسانی است.

علامه مجلسی قدس سره از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند که او می گوید:

«پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قبل از مبعوث شدن به رسالت در میان مردم مکه به داشتن بیست صفت از صفات بر جسته انسانی معروف بود که اگر کسی دارای یکی از آنها بود دلیل بر جلالت و بزرگی او بود.

آن حضرت پیامبری امین، صادق و راستگو، حاذق و کار آزموده، دارای اصالت خانوادگی، بزرگ منش، قدرتمند، فصیح و سخن ور، خیر خواه مردم، خردمند و عاقل، فاضل و دانشمند، عابد، زاهد، سخاوتمند، مکی، قانع، متواضع و فروتن، حکیم و دانا، مهربان، صبور، رفیق و هماهنگ با خوبان بود و هرگز با منجم و کاهن مخالطه و دوستی نمی کرد و از آنجایی که کفار قریش توانایی مبارزه با آن بزرگوار را نداشتند به ایشان ساحر می گفتند»(1).

فیض کاشانی - قدس سره - می گوید:

«هر کس حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کرده و یا شنیده باشد اخباری که بیان کننده ی اخلاق و افعال و حالات و حتی امور عادی که از آن حضرت صادر شده و نیز سجایای زندگی آن بزرگوار را در امر سیاست و تدبیر و اداره کردن امور اصناف و طبقات خلق خدا و راه و رسم هدایت مردم و برقرار کردن نظم در میان آنها را شنیده باشد و یا از کیفیت ایجاد الفت و دوستی در میان آنها و نحوه رهبری کردن ایشان تا آن حدی که همه ی مردم از آن بزرگوار اطاعت می کردند با خبر باشد و یا اگر کیفیت برخورد آن حضرت و جواب ایشان به سئوالات مردم و زیبایی اشارات ایشان را در بیان احکام دین اسلام که فقیهان و خردمندان از عهده آن بر نمی آیند، دیده یا شنیده باشد یقین می کند که اینها همه نشأت گرفته از تأییدات خداوند متعال است و امکان ندارد که این اخلاق و فضائل و این سیاست و تدبیر از شخص دروغ گو یا حيله گر صادر شده باشد، بلکه اینها دلیل قاطعی است بر حقانیت و

ص: 164

1- (1) بحار الانوار، ج 16، ص 175.

صداقت در ادعای پیامبری و رسالت. بلکه باید گفت نفس شمائل و زیبایی و حالات آن حضرت شاهد بزرگی است بر صدق و صفای ایشان تا آنجایی که عربهای بیابانی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدند بر حقانیت ایشان شهادت می دادند»(1).

«یزید بن ابی موسی» می گوید:

به عایشه گفتم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه بود. عایشه گفت: اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان اخلاق قرآن بود. آنگاه گفت: آیا قرآن تلاوت می کنی؟ عایشه سوره ی «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» را قرائت کرد تا به آیه دهم رسید. آنگاه گفت: اینگونه بود اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم(2).

مسئلاً هر کس بخواهد دارای ملکات و فضائل انسانی شود، باید متخلّق به اخلاق قرآنی شود و از تعالیم عالیّه قرآن بهره مند گردد و در این راه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تأسی کند. همان طوری که اخلاق پیامبر گرامی اخلاق قرآن بود و بسیاری از اعراب بادیه نشین از اخلاق ایشان به اسلام گرایش و به حقانیت ایشان یقین پیدا کردند.

برای روشن شدن عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاقیات و صفات برجسته انسانی ایشان لازم است به طور تفصیل بعضی از فضائل و کمالات روحی آن بزرگوار را مورد بررسی قرار دهیم تا روشن گردد که هر یک از این صفات می تواند دلیل بر حقانیت ایشان باشد.

ص: 165

1- (1) ر. ک: المحجّه البیضاء، ج 4، ص 162.

2- (2) دلایل النبوه، بیهقی؛ ج 2، ص 182.

بزرگترین عامل تقرب به خدای متعال و سعادت و کمال انسان اطاعت و عبادت الهی است. هدف از آفرینش انسان هم همین عبادت است چنانکه قرآن فرموده است:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) 1.

«و من هیچ جن و انسی را نیافریدم مگر برای عبادت خودم».

عبادت و بندگی الهی می تواند به اشکال مختلف مانند نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و ذکر و دعا و نیایش و یاد خدا از انسان صادر شود؛ یعنی عبادت واجب و مستحب خصوصاً نافله های مستحبی بهترین چیزی است که می تواند انسان را به قرب الهی برساند.

قطعاً پیامبر عظیم الشان اسلام عبادتش بیشتر از همه بوده است و هیچ کس قبل و بعد از ایشان نیامده و نخواهد آمد که در عبادت و بندگی خداوند برتر از آن بزرگوار باشد.

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

پدرم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در رابطه با عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جدم رسول خدا با اینکه خداوند گناه گذشته و آینده او را بخشیده بود، ولی پدر و مادرم فدای او آن قدر کوشش در عبادت خدا کرد و برای نماز و عبادت الهی بر روی پای خود ایستاد تا اینکه قدمهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از اصحاب به ایشان گفتند: چگونه خود را به زحمت می اندازی؟ می فرمود: آیا بنده شکر گزار خدا نباشم (1).

ص: 166

معاویه بن وهب در حدیث مفصلی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که از کیفیت نماز شب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد و فرمود: «دأب و شیوه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که وقتی شبها به بستر خواب می رفتند آب وضو برایشان می آوردند و بالای سر خود می گذاشتند و روی آن را می پوشانید و مسواک خود را زیر فرش خود می گذاشت و می خوابید به اندازه ای که خدا بخواهد. وقتی برای نماز شب بیدار می شد مقداری می نشست و به آسمان نظاره می کرد و آیات آخر سوره ی آل عمران را می خواند (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ).

آنگاه مسواک می کرد و وضو می گرفت و به مسجد می آمد و چهار رکعت نماز می خواند و رکوع و سجده را طولانی می کرد. آن قدر در حال رکوع بود که می گفتند کی سر از رکوع بر می دارد و آن قدر در حال سجده بود که می گفتند کی سر از سجده بر می دارد. پس بر می گشت به رختخواب خود و باز می خوابید تا هر وقت خدا بخواهد. برای دفعه دوم بیدار می شد و مسواک می کرد و وضو می گرفت و آیات سوره ی آل عمران را تلاوت می کرد و به مسجد می آمد و چهار رکعت نماز می خواند مانند چهار رکعت اول و برای دفعه دیگر به رختخواب خود بر می گشت و تا هر چه خدا بخواهد می خوابید. و برای دفعه سوم بیدار می شد و مانند دفعات قبل مسواک می کرد و وضو می گرفت و نیز آیات گذشته از آل عمران را تلاوت می کرد و به سوی آسمان نظر می کرد و به مسجد می آمد و نماز

شفع و یک رکعت و تر را می خواند تا آنکه صبح طلوع می کرد و برای نماز صبح بیرون می آمد و با مردم نماز صبح می خواند(1).

علی بن ابراهیم قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بودند در آن شبی که نوبت او بود. ناگهان ام السلمه ملاحظه کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رختخواب خودش نیست، پس داخل شد بر او آنچه بر زنان وارد می شود. برخاست و به دنبال آن حضرت در اطراف اطاق می گشت ناگهان دید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه ای ایستاده در حال عبادت است و دستان مبارک را بالا برده و دعا می کند و می گوید: «اللهم لاتنزع منی صالح ما آتیتنی ابدأ اللهم ولا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدأ. اللهم لاتردنی فی سوء استتقدتني منه ابدأ. اللهم لا تشمت بی عدوی ولا حاسداً ابدأ»

خداوندا هرگز از من جدا مکن آن خیر و خوبی که به من عطا کردی. خداوندا هرگز من را به خودم واگذار مکن به اندازه یک چشم به هم زدن خداوندا هرگز من را رد نکن در آن بدی که مرا از آن نجات دادی. خداوندا هرگز مرا گرفتار دشمن و حسود قرار نده.

وقتی ام السلمه این حالت را دید برگشت و شروع به گریستن کرد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمازش تمام شد و به جای خود برگشت و به ام السلمه فرمود: چرا گریه می کنی؟ ام السلمه عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چرا گریه نکنم و حال آنکه شما با آن مقامی که نزد خدا داری و خداوندگناه گذشته و آینده تو را بخشیده این دعا را می خوانی و گریه می کنی چرا من گریه نکنم. فرمود: ای ام السلمه چه چیزی مرا ایمن می کند. برادرم یونس پیامبر یک لحظه خداوند او را به خودش واگذار کرد و رسید به او آنچه رسید(2).

ص: 168

1- (1) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 1، ص 231؛ بحار الانوار، ج 16، ص 276.

2- (2) بحار الانوار، ج 16، ص 217.

عبادت پیامبر آن قدر زیاد بود و برخورد سخت می گرفت که خداوند آیه ی اول سوره طه را بر ایشان نازل کرد و از پیامبر خواست که این گونه در عبادت برخورد سخت گیری نکند. چون روایت شده است که در حال نماز پیامبر روی یک پا می ایستاد و یک پای خود را از زمین بر می داشت تا اینکه سختی عبادت خدا را بچشد و اجر و مزدش زیادتر شود. خداوند نازل کرد: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) آنگاه پیامبر در وقت نماز پای خود را بر زمین گذاشتند. (1)

بعضی از مفسران گفته اند «طه» در لغت حبیشه و نیطیه ی به معنای یا رجل است؛ یعنی ای مرد. و بعضی هم گفتند طه اسم پیامبر است؛ یعنی ای مرد خدا و یا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که این اندازه خود را به مشقت بیاندازی و یا خود را به زحمت بیاندازی و در تعب و سختی باشی و تأسف بخوری که چرا کفار قریش مسلمان نمی شوند، زیرا بیشتر از تبلیغ دین بر عهده تو و رسالت تو نیست (2).

این بود شمه ای از عبادات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر گسی اهل تفکر و اندیشه باشد و به آیات قرآن توجه نماید و یا به تاریخ زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سیره ی ایشان نگاه کند به یقین درک می کند که هیچ کس در عبادت خدا و معرفت الهی به پایه ایشان نرسیده و نخواهد رسید، ولی در عین حال می فرمود: «ما عبدناک حق عبادتک (3)» و «ما عرفناک حق معرفتک (4)» .

ص: 169

1- (1) همان، ص 202.

2- (2) همان، ص 204.

3- (3) شیخ مفید، الاختصاص، ص 353.

4- (4) بحار الانوار، ج 66، ص 292.

2. مقام زهد و بی اعتنائی به مظاهر دنیا

از جمله صفات عالیّه و برجسته بندگان صالح الهی زهد و بی رغبتی به مال و ثروت و لذائذ و مظاهر فریبنده دنیاست؛ بلکه توجه آنان به خداوند متعال و تحصیل رضای او و توجه به بهشت و عالم جاودانه آخرت است. و این فضیلت بزرگ انسانی در نهایت و اعلا مرتبه آن در وجود مبارک پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم تبلور یافته بود به طوری که زبانزد عام و خاص بود. و بعد از ایشان این فضیلت بزرگ در وجود امامان معصوم و اوصیای آن حضرت علیهم السلام تجلی کرده که یاد آور خاطره ی زهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.

ما در این قسمت به طور اختصار چند نمونه از زهد آن حضرت را می آوریم تا مورد استفاده ی خوانندگان محترم قرار گیرد. همه ما مسلمانان باید سعی کنیم به آن اسوه ی الهی اقتدا کنیم و از دنیا دوستی و تجملات و مظاهر فریبنده پرهیز نماییم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فتأس بالنبی الاطیب الاطهر صلی الله علیه و آله و سلم فانّ فيه اسوه لمن یتأسی (1)؛ پس اقتدا کن به پیامبر پاکیزه و پاکیزه تر از همه ی مردم، زیرا او الگو برای هر کسی است که به او اقتدا می کند».

1 - عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: شخصی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و ایشان روی حصیری نشسته بودند که در بدن آن حضرت اثر کرده بود و ایشان دارای وساده ای از لیف خرما بودند که در صورت پیامبر اثر کرده بود. وقتی آن شخص این منظره را دید دست بر روی حصیر می زد و می گفت: کسری و قیصر به این

ص: 170

گونه فرشته راضی نمی شوند و آنها بر روی حریر و دیا می خوابند، ولی ای رسول خدا شما روی این حصیر می خوابید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند برای اینکه من از آنها بهترم و از آنها نزد خداوندگرامی ترم. مرا با دنیا چه کار جز این نیست که مثل دنیا مانند آن سواره ای است که بر درختی می گذرد که دارای سایه است. آن شخص در سایه آن درخت می نشیند تا وقتی که سایه آن درخت تمام شود و از آنجا کوچ کند. (1)

2 - مرحوم کلینی نیز از عبدالله بن سنان روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام، که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون آمدند در حالی که محزون و غمناک بودند. در این هنگام ملکی از جانب خداوند متعال بر ایشان نازل شد در حالی که با او کلیدهایی از خزائن روی زمین بود و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم این چیزی که در دست من است کلید تمام خزائن زمین است. پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: این کلیدها را بگیر و خزائن زمین را بگشای و هر چه می خواهی از آن بردار بدون اینکه چیزی از مقام تو و یا از نبوت و پیامبری ات نزد خدا کم شود.

پیامبر به آن ملک فرمود «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ مِّنْ لَّا دَارَ لَهَا وَ لَهَا يَجْمَعُ مِّنْ لَّا عَقْلَ لَهَا؛ دنیا خانه ی کسی است که خانه ندارد و برای دنیا جمع می کند کسی که عقل و خرد ندارد». آن ملک گفت قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده همین کلمات را در آسمان چهارم، وقتی که این کلیدها را گرفتم شنیدم (2).

3 - عبدالله بن ابی یعفور گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردی از انصار یک صاع از رطب برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن کسی که آورده بود فرمود: بین در این خانه کاسه یا طبقی پیدا می کنی بیاور تا این رطب

ص: 171

1- (1) بحار الانوار، ج 16، ص 282.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 129.

را در آن بریزم. آن خادم رفت و برگشت و گفت من چیزی ندیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دامن جامه اش جایی از زمین را جاروب زد و فرمود: رطب را در اینجا بگذار. آنگاه فرمود: قسم به آن خدایی که جانم در دست اوست اگر دنیا و مظاهر آن در نزد خدا به اندازه بال پشه ای ارزش داشت به هیچ کافر و منافقی چیزی نمی داد(1).

4 - عبدالمؤمن انصاری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از جانب خدا بر من عرضه شد که کوههای مکه را برای من طلا کنند. ولی من گفتم: پروردگار را می خواهم یک روز سیر باشم و یک روز گرسنه. هرگاه سیر بودم حمد و شکر تو را بنمایم و هرگاه گرسنه بودم از تو بخواهم و تو را یاد کنم.(2)

5 - محمد بن مسلم می گوید روزی از روزها بر امام باقر علیه السلام وارد شدم. دیدم تکیه کرده اند و مشغول غذا خوردن است. راوی می گوید: تعجب کردم چون به ما رسیده که امام علیه السلام در حال غذا خوردن تکیه نمی کند و کراهت دارد. من به ایشان نظر کردم مرا به طعام خوردن دعوت کردند پس چون از طعام فارغ شدند فرمود: ای محمد بن مسلم شاید تو خیال می کنی هیچ کس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است که تکیه بکند و غذا بخورد از زمان مبعوث شدنش تا وقتی که از دنیا رفتند؟! بعد خودشان فرمودند: نه هرگز کسی ندید ایشان را تا از دنیا رفتند. بعد فرمود: ای محمد تو خیال می کنی که پیامبر سه روز متوالی نان گندم خوردند و سیر شدند. بعد خودشان رد کردند و فرمودند: قسم به خدا هرگز سه روز متوالی نان گندم نخوردند که سیر شوند تا از دنیا رفتند.

ص: 172

1- (1) بحار الانوار، ج 16، ص 284.

2- (2) همان، ص 289.

ولی آگاه باش که نمی گویم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای گندم نبودند. چرا دارا بودند و می توانستند تهیه کنند، زیرا به افرادی حتی یکصد شتر جایزه می دادند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند از نان گندم بخورند می توانستند. جبرئیل امین علیه السلام سه مرتبه کلید خزینه های زمین و دنیا را برای ایشان آورد و ایشان را مخیر کرد که هر چه می خواهند از آن بردارند بدون اینکه آن مقاماتی که خدا در قیامت برای ایشان مهیا کرده است کم شود ولی ایشان تواضع در مقابل خدا را اختیار و از مظاهر دنیا اعراض کردند.

هرگز کسی چیزی از پیامبر سؤال نکرد که نه بگوید. اگر داشت به او می داد و اگر نداشت می فرمود به هم خواهد رسید. هیچ گاه چیزی از خداوند درخواست نکرد مگر اینکه از جانب خداوند به او داده شده. حتی اگر به کسی وعده بهشت می داد خداوند به او عنایت می کرد.

راوی می گوید: امام باقر علیه السلام دست مرا گرفت و مقداری از فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را بیان فرمودند و گفتند به درستی که صاحب شما امیرالمؤمنین علیه السلام مانند بندگان می نشست و مانند بندگان غذا می خورد و با نان گندم و گوشت مردم را پذیرایی می کرد ولی به خانه که می آمد خودش و اهل بیتش نان و زیت می خوردند و اگر دو پیراهن می خرید غلامش را مخیر می کرد که بهترین آن دو را بردارد و خودش دیگری را می پوشید. و اگر آستین آن بلند بود کوتاه می کرد و هیچ گاه دو عملی بر او وارد نشد که در آن دو رضای خدا باشد مگر این که سخت ترین آن را اختیار می کرد.

مدت پنج سال عهده دار خلافت و حکومت بود ولی آجری روی آجر و خشتی روی خشتی نگذاشت. طلا و نقره ای به ارث نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از عطای او زیاد آمده بود و می خواست برای خانواده اش خدمت گذاری بخرد و هیچ کس طاقت نداشت که عمل امیرالمؤمنین علیه السلام را انجام دهد. پدرم

امام سجاد علیه السلام در کتابی که عبادت آن حضرت نوشته شده بود نظر می کرد و آن را مطالعه می کرد و کتاب را روی زمین می گذاشت و می گفت چه کسی طاقت اینها را دارد(1).

6 - از عایشه روایت شده که گفت زنی از طایفه انصار بر من وارد شد فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را - که یک عبای دو تکه ای بود - دید به خانه اش رفت و برای من یک رختخوابی که از پشم پر شده بود فرستاد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شدند و چشمشان به این رختخواب افتاد. فرمود ای عایشه این چیست؟ گفتم یا رسول الله فلان زن از طایفه انصار بر من وارد شد و رختخواب شما را دید و رفت و این رختخواب را فرستاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این را به صاحبش برگردان. عایشه گفت: بر نمی گردانم و دوست دارم که این رختخواب در خانه ام باشد تا اینکه پیامبر سه مرتبه فرمود: ای عایشه این را برگردان و قسم به خدا اگر می خواستم مظاهر دنیا را، خدای متعال کوههایی از طلا و نقره را برای من در جریان می انداخت(2).

اینها بعضی از نمونه های زهد و اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا بود که نشان دهنده مقام بلند ایشان در این خصلت شریف است و مسلم نزد عامه و خاصه این است که هیچ کس در این فضیلت به پایه آن حضرت نرسیده است و زاهدین عالم همه از باب تأسی و اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سعی می کردند خودشان را به آن حضرت نزدیک نمایند.

حتی شخص امیرالمؤمنین علیه السلام که زاهدترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برابر زهد آن حضرت اظهار تعجب می کند و در خطبه های نهج البلاغه زهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاد آور شده اند و ایشان را الگوی زاهدان می دانند(3).

ص: 174

1- (1) روضه کافی، ص 131.

2- (2) دلائل النبوه، ج 2، ص 345.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 160.

جود و بخشش و سخاوت از بزرگترین صفات حسنه و عالی ترین فضیلت های انسانی است که پیوسته شیوه بنده گان صالح الهی بوده است، زیرا این صفت موجب قرب انسان به خداوند متعال و کمال روحی و معنوی و موجب قرب به مردم و دوری از عذاب و جهنم سوزان الهی خواهد شد.

این صفت ارزشمند از صفات خداوند متعال و نشانه فتوت و جوان مردی و علو همت و عظمت روح صاحبان این فضیلت است و نشان دهنده این است که از صفات رذیله ای مانند بخل و امساک که نشانه سوظن و بدگمانی به خدای متعال است دور و پاکیزه شده است و به دنیا و مظاهر آن اهمیت نداده و دل بستگی به آن ندارد.

بدون شک این فضیلت بزرگ اخلاقی عادت و شیوه و سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هیچ کس مانند آن حضرت صاحب این کمال و فضیلت نبوده است، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که شاگرد بزرگ مکتب آن بزرگوار بوده است و امامان معصوم علیهم السلام که فرزندان آن حضرت اند و کسانی که تربیت یافتگان مکتب آن حضرت بودند که برحسب مراتب وجودی آنان هر کدام دارای این فضیلت بودند.

ما در این قسمت شمه ای از جود و سخای آن حضرت را می آوریم تا الگوئی باشد برای کسانی که می خواهند از زندگی آن بزرگوار برای تعلیم و تربیت خود استفاده نمایند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجود الناس کفًا و اکرمهم عشیره، من خالطه فعرفه احبّه»⁽¹⁾.

ص: 175

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست بازترین و با سخاوت ترین مردم و گرامی ترین مردم از جهت عشیره و خانواده بود هرکس با او مراوده و برخورد می کرد و ایشان را می شناخت ایشان را با جان و دل دوست می داشت.

و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«انا اديب الله و على اديبي امرني ربّي بالسخاء و البتر و نهاني عن البخل و الجفا و ما من شيء ابغض الى الله عز و جل من البخل و سوء الخلق و انه يفسد العمل كما يفسد الخل العسل؛(1) من تربيت شده ی خدا هستم و على عليه السلام تربيت شده من است. خدای متعال مرا به سخاوت و نیکی درباره دیگران امر کرده و از بخل و ستم درباره دیگران نهی کرده است و چیزی نزد خدا مبعوض تر از بخل و بد خلقی نیست، زیرا بد خلقی عمل انسان را فاسد و تباه می کند همان گونه ای که سرکه، عسل را فاسد کند».

شیخ صدوق - قدس سره - در کتاب خصال و امالی به سند صحیح از ابان احمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شخصی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد در حالی که جامه ایشان کهنه شده بود. مبلغ دوازده در هم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند از این پول پیراهنی برای من خریداری کن. علی علیه السلام به بازار آمدند و پیراهنی به دوازده درهم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خریدند و خدمت آن حضرت آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یا علی من غیر از این پیراهن می خواهم آیا صاحب آن، معامله را اقاله می کند. گفتم نمی دانم.

پیامبر فرمودند: مراجعه کن به او شاید قبول کند. فرمودند من به بازار آمدم و جریان را به او گفتم و او راضی شد پیراهن را پس بگیرد پولها را پس گرفتم و

ص: 176

1- (1) همان.

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم ایشان با من به بازار آمدند تا پیراهنی بخرند، ناگهان کنیزکی را دیدند که بر سر راه نشسته و گریه می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگ خانه چهار درهم به من داده تا چیزی بخرم، ولی آن را گم کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار درهم به او داده و فرمودند: به خانه ات برگرد. و سپس به بازار آمدند و پیراهنی به چهار درهم خریدند و پوشیدند و خدا را شکر کردند و از بازار خارج شدند. ناگهان مردی را دیدند که برهنه است پیراهن را بیرون آورده و به آن شخص دادند و آنگاه برگشتند و با چهار درهم باقی مانده پیراهن دیگری خریدند و خدا را حمد کردند و برگشتند. دیدند همان کنیزک بر سر راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: که چرا به خانه ات نرفته ای؟ جواب داد یا رسول الله مدتی دیر کرده ام می ترسم مرا اذیت کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حرکت کن و جلو برو و راه را به ما نشان بده. آن حضرت آمدند تا به در خانه رسیدند و فرمودند: السلام علیکم یا اهل الدار جواب ندادند. دفعه دوم سلام کردند باز هم جواب ندادند. دفعه سوم سلام کردند صاحب خانه جواب داد و علیکم السلام یا رسول الله. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چرا دفعه ی اول جواب ندادید گفتند: یا رسول الله دوست داشتم برکات سلام شما بر ما زیاد شود. فرمودند این کنیزک دیر به خانه آمده او را مؤاخذه نکنید. گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما او را به خاطر قدوم شما آزاد کردیم. پیامبر فرمودند من خدا را حمد می کنم دوازده درهمی با برکت تر از این درهم ندیدم. خداوند با آن دوازده درهم دو برهنه را پوشانید و بنده ای را نیز آزاد کرد. (1)

کسی که بیشترین شباهت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تمام صفات اخلاقی هم در زهد و بی رغبتی به دنیا و هم در جود و سخاوت دارد علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. چون در تمام خصوصیات به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اقتدا می کرد.

ص: 177

طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب زهد امیرالمؤمنین از عقبه بن علقمه روایت کرده است که گفت وارد شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم جلورویش ظرف شیری است که آن قدرترش شده بود که ترشی آن مرا اذیت می کرد و یک تکه نان خشکی بود و حضرت آن را می خوردند. گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا شما در این زمان که خلافت و امامت مسلمین را دارید این است غذای شما. فرمودند ای ابی الجنود من درک کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم ایشان نانی خشک تر از این را می خوردند و لباس ایشان خشن تر از لباس من بود و اگر من اخذ نکنم آنچه را که شیوه و سیره ی ایشان بوده است خوف آن دارم که در قیامت به ایشان ملحق نشوم. (1)

4. شجاعت

یکی از صفات پسندیده که نشانه عظمت و بزرگی انسان و از علائم حتمی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام است، این است که دارای شجاعت باشند، بلکه این صفت و فضیلت در حد اعلا در وجود آنان باشد؛ یعنی شجاعت ترین مردم باشند تا در ورطه های خطرناک وقتی مواجه با دشمن می شوند نهراسند و تسلیم دشمن نشوند.

براین اساس ملاحظه می کنیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شجاعت ترین مردم بودند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

ما در روز جنگ بدر که جنگ سختی بود همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پناه می بردیم و ایشان نزدیک ترین ما به دشمن بودند و کسانی از مردم آسیب دیده بودند. (2)

ص: 178

1- (1) مکارم الاخلاق، طبرسی، ص 158.

2- (2) همان.

و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: هرگاه جنگی خیلی داغ می شد و دو دسته از دوست و دشمن به هم می رسیدند ما همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پناه می بردیم و ایشان نزدیک ترین ما به دشمن بودند و هیچ کس از ما به دشمن نزدیک تر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود. (1)

انس بن مالک درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

شجاع ترین، و نیکوترین و سخاوتمندترین مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. شبی از شبها مردم مدینه بر اثر صدای بسیار و حشتناکی به فزع آمدند و بسیار ترسیدند. همگی به طور دسته جمعی به دنبال آن صدا به راه افتادند تا علت آن را بفهمند. ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند که به تنهایی راه افتاده اند. وقتی به ایشان رسیدند فرمودند: هیچ کدام از شما نترسد در حالی که سوار بر اسب ای طلحه انصاری بودند و بر سر شانه خود فقط شمشیری داشت و پیوسته به مردم می گفت نترسید و هراس به خود راه ندهید. (2)

در روز احد هنگامی که مسلمانان رو به فرار گذاشتند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خود به تنهایی شروع به جنگ کرد تا آنجایی که هر چه تیر داشت همه را به سوی دشمن پرتاب کرد و زه کمان پاره شد و کمان شکست. و آنگاه با شمشیر به جنگ پرداخت و در این گیر و دار چند ضربت به دست و بدن ایشان دو زخم به صورت آن حضرت رسید. یکی بر اثر سنگی بود که «عنسه بن ابی وقاص» برادر سعد وقاص به سوی آن حضرت پرتاب کرد و به گونه مبارکش اصابت کرد و دندان رباعی ایشان شکست و صورت ایشان مجروح شد و لب پائین را

ص: 179

1- (1) همان.

2- (2) همان، ص 18.

شکافت و خون بر چهره مبارکش جاری شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن لحظه خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت: «اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون» و دیگری سنگی بود که «ابن قمنه» به صورت آن حضرت زد و سبب شد که دو حلقه از حلقه های زره در گونه آن حضرت فرورود و خون جاری گردد. بعد از جنگ هنگامی که ابو عبیده جراح آن دو حلقه را از گونه آن حضرت بیرون آورد دو عدد دیگر از دندانهای ایشان نیز افتاد. (1)

اینها نمونه هایی از وقایعی بود که این فضیلت بزرگ را در حدّ اعلا در وجود مبارک ایشان اثبات می کند و این که در وقت خطر و بروز جنگ از طرف دشمن هیچ ترسی به خود راه نمی دادند و این دلیل بسیار بزرگی بر حقانیت و صداقت ایشان در ادعای نبوت است و این موضوع را نه تنها دوستان، بلکه دشمنان و مخالفان نیز به آن اعتراف دارند.

گوستا و لبون مستشرق معروف فرانسوی می گوید:

«او از هیچ خطری فرار نمی کرد و در عین حال خود را بدون جهت به خطر نمی انداخت» (2).

درباره ی ایشان نقل کرده اند که شدیدترین مردم در جنگ با دشمن بود. و شجاع ترین مردم از مسلمانان کسی بود که نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می گرفت، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک به دشمن بود. (3)

طبری از «براء بن عازب» روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حمله بر دشمن بسیار شدید بود.

ص: 180

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 84.

2- (2) تمدن اسلام و عرب، ص 119.

3- (3) المحججه البیضاء، ج 4، ص 151.

و چون مشرکان حمله می کردند از مرکب خود پیاده می شد و این رجز را می خواند:

انا التّبی لا اکذب انا بن عبدالمطلب

پس دیده نمی شد که کسی بر مشرکان سخت تر از ایشان باشد. (1)

5. تواضع و فروتنی

از صفات پیامبر برجسته انسانیت تواضع است که موجب عزّت و سربلندی و رفعت شأن و مرتبه صاحبش خواهد شد. بزرگان اخلاق در معنای آن گفته اند: تواضع عبارت است از شکسته نفسی به طوری که انسان را منع کند از اینکه اگر لذتی هم دارد آن را برای خود مزیتی نبیند و ملازم افعال و رفتاری باشد که نمایان گر بزرگ دیدن غیر خودش باشد. (2)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارای عالی ترین مراحل تواضع بودند و هیچ کس مانند ایشان در فضائل و اخلاق نبود. باید بگوییم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع چیزهایی بود که نشان دهنده تواضع و دوری از کبر و خود بزرگ بینی بود و اخبار و روایات در این باره زیاد است که به اختصار به بعضی از آنها اشاره می کنیم تا روشن گردد که هم سزاوار است مؤمنان به آن حضرت اقتدا و تأسی نمایند و هم حقانیت ایشان را روشن نماییم.

انس بن مالک می گوید:

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که همیشه از بیماران عیادت می کرد و پشت جنازه مؤمنان حرکت و دعوت بندگان را اجابت می کرد و بر الاغ

ص: 181

1- (1) تاریخ طبری، ج 2، ص 348.

2- (2) مرحوم ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادت، ج 1، ص 358.

سوار می شد. و در روز جنگ خیبر و جنگ بنی قریظه و بنی النظیر سوار بر الاغ بود و به جنگ می رفت.

و نیز انس می گوید:

هیچ کس نزد اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، ولی هرگاه ایشان را می دیدند قیام نمی کردند چون می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوست ندارد که از جلو پایش بلند شوند.

و نیز از عبدالله بن عباس روایت شده است که سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که بر روی زمین می نشست و بر روی زمین غذا می خورد و گوسفند علف می داد و دعوت بندگان را اجابت می کرد.

و نیز انس بن مالک گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کودکان و زنان سلام می کرد.

و نیز از ابوذر غفاری روایت شده است که گفت:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مجلس را دایره وار تشکیل می داد و خود در وسط اصحاب می نشست به طوری که اگر غریبی می آمد آن حضرت را نمی شناخت و مجبور می شد سوال کند که کدام یک از شما پیامبر است؛ با اینکه از حضورشان درخواست کردیم که برای خودشان جایی قرار دهند تا اگر غریبی وارد شود ایشان را بشناسد تا اینکه اجازه دادند برای ایشان یک بلندی از گل ساختیم. از این به بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی آن می نشست و ما در اطراف ایشان می نشستیم. (1)

کلینی قدس سره در کتاب کافی از «زید شحام» و او از امام علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

ص: 182

هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال تکیه دادن غذا نخوردند از زمان بعثت تا وقتی که از دنیا رفتند. و شیوه ایشان این بود که با بندگان غذا می خوردند و مانند بردگان می نشست. گفتم چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه عمل می کرد. فرمودند: به جهت تواضع برای خدا(1).

«ابو سعید خدری» روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه بود که شتر آبکش را خود علفه می داد و خود شتر را عقال می کرد و خانه را جاروب می کرد و گوسفند را می دوشید و کفش را خود وصله می زد و جامه اش را می دوخت و با خادمش غذا می خورد و خود از جانب خادمش آسیا می کرد، وقتی که او خسته می شد. و خود از بازار می خرید و یا به دست می گرفت و یا در طرف جامه اش می کرد و به خانه می آورد و حیا ما نعش نبود. و با غنی و فقیر مصافحه می کرد و به هر کس می رسید سلام می کرد چه کوچک و چه بزرگ و چه سفید و چه سیاه، چه آزاده و چه بنده در صورتی که اهل نماز بودند و هر کس او را دعوت می کرد، اجابت می نمود.(2)

و نیز محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

«ملکی بر رسول خدا نازل شد و به ایشان گفت خداوند شما را مخیر کرده است که بنده ای باشی و پیامبر خدا و متواضع. و یا پادشاهی باشی و پیامبر. امام باقر فرمودند پیامبر نظر به جبرئیل کردند و جبرئیل با دست اشاره کرد به اینکه تواضع کن. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب آن ملک گفت: با اینکه اگر پیامبری و پادشاهی اختیار می کردی هیچ چیز از مقام تو نزد خدا کم نمی شد. امام باقر فرمود: کلیدهای گنجهای زمین هم در دست آن ملک بود و برای پیامبر آورده بود»(3).

ص: 183

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 157.

2- (2) جامع السعادات، ج 1، ص 358.

3- (3) اصول کافی، ج 2، ص 122.

بدون شک چنین تواضعی که در وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، یک انسان عادی و معمولی نمی تواند آن را با همان شدت در وجود خود داشته باشد و این موضوع بسیار مهم است.

6. رفق و مهربانی

از نعمتهای بزرگ خداوند بر بندگان صالح خودش وجود فضیلت رفق و مهربانی و رأفت و رحمت درباره دیگران است، چون هر کس درباره ی مردم مهربانی داشته باشد موجب محبت و دوستی آنها با او خواهد شد و مردم به او نزدیک می شوند. تجربه نشان داده است که به سر انجام رسیدن کار انسان و رسیدن به مقصود، رهین همین رفق و مدارا و مهربانی با انسانها می باشد.

براین اساس هر زمامداری که نسبت به زیر دستان نرم خو باشد امر زمامداری اش منتظم و بادوام خواهد شد و اگر تندخو و غلیظ باشد کارش مختل و مردم از اطرافش پراکنده خواهند شد و ملک و زمامداری او در اسرع وقت مضمحل و نابود خواهد شد.

و همین گونه است نسبت به سایر طبقات و اصناف مردم از دانشمندان و فرمانروایان و صاحبان مناصب، حتی ارباب معاملات و صاحبان کسبهای مختلف و صاحبان صنایع و ارباب حرفه ها.

از این جهت است که خداوند متعال بر سر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منت نهاده است و می فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) 1.

(پس به سبب رحمت از جانب خداوند تو برای مردم نرم خوشدی و اگر تند خو و سخت دل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می شدند و تو را رها می کردند).

از منابع دینی مانند قرآن کریم و اخبار و روایات اسلامی و از سیره شریفه آن حضرت استفاده می شود که این صفت ارزشمند در اعلا مرتبه در وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هیچ کس مانند آن بزرگوار نبوده است.

در این قسمت نمونه هایی از اخبار و روایات را می آوریم تا شاهد بر این مطلب باشد.

1. از انس بن مالک روایت شده است که گفت شیوه و سیره ی مستمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که هرگاه مردی از دوستان و یاران خود را تا سه روز نمی دید از او احوال پرسی می کرد. اگر در شهر نبود برایش دعا می کرد و اگر در مدینه بود به دیدن او می رفت و اگر مریض بود او را عیادت می کرد. (1)

2. از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بیست و یک جنگ شخصاً شرکت کرد و با دشمن جنگید و با ایشان در نوزده جنگ بودم و در دوتای آنها نبودم. در یکی از جنگها شتر من خیلی ناتوان بود و بر روی زمین افتاد. در یکی از شبها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر مردم بودند به وضعی که برخورد می کردند او را ردیف خودش سوار می کردند تا اینکه به من رسیدند و من گفتم ای وای شتر من از دست رفت و ناتوان شد. پیامبر گفت: صاحب این صدا کیست؟ گفتم من جابرم پدر و مادرم به فدای تو یا رسول الله! پیامبر فرمود: ای جابر چه شد گفتم یا رسول الله شترم ناتوان شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جابر آیا عصا داری؟ گفتم: بله. عصا را از من گرفت و به آن شتر زد و او را به حرکت در آورد و آنگاه او را خوابانید و پای مبارک را روی بازوهای او گذاشت و به من فرمود سوار شو و من سوار شدم دیدم راهوار شده به طوری که از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلو افتاد.

ص: 185

بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب بیست و پنج مرتبه برای من استغفار کرد. آنگاه به من فرمود: پدر تو عبدالله چند نفر فرزند بعد از خودش گذاشت. گفتم هفت دختر بعد از او باقی ماندند. فرمود: آیا پدرت دینی هم داشته است. گفتم بله یا رسول الله! فرمود: وقتی به مدینه برگشتی با طلب کارها مقاطعه کن اگر قبول نکردند وقت چیدن خرما می نخلستان مرا خبر کن. گفتم بله. بعد فرمود این شتر را به چند خریده ای؟ گفتم به پنج اوقیه نقره خریده ام. پیامبر فرمود ما آن را از تو می گیریم و به تو پول می دهیم.

وقتی به مدینه برگشتم شتر را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردم. ایشان به بلال فرمود پنج اوقیه طلا به او بده تا با آن دین پدرش را ادا کند و سه اوقیه دیگر از طلا به او بده و شتر را هم به او برگردان. و فرمود آیا با طلب کارها مقاطعه کردی؟ گفتم نه. فرمود طوری نیست وقتی موقع چیدن خرما رسید من را خبر کن. من هم ایشان را خبر کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند و برای ما دعا کردند. ما خرماها را چیدیم و طلب طلب کارها را اداء کردیم و برای ما از آن خرما به همان اندازه ای که همیشه می چیدیم و حتی بیشتر باقی ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود همه را بردارید و کیل و وزن نکنید. ما آنها را برداشتیم و به خانه بردیم و مدت زمانی از آنها می خوردیم. (1)

3. در مکارم الاخلاق از سلمان فارسی روایت شده که گفت: وارد شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که تکیه داده بود بر یک و ساده ای. وقتی وارد شدم آن را به من دادند و فرمودند: بر آن و ساده تکیه کن. آنگاه فرمود: ای سلمان هیچ مسلمانی نیست که بر او برادر دینی خودش وارد شود، پس برای اکرام او و ساده ای بیاورد، مگر اینکه خداوند گناهانش را بیاورد. (2)

ص: 186

1- (1) مکارم الاخلاق، طبرسی، ص 18-19.

2- (2) همان، ص 20.

4. حسن بن فضال می گوید از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ابوالقاسم می گویند. فرمود چون پسری به نام قاسم داشتند پس ایشان را به نام آن پسر کنیه دادند. گفتم: ای فرزند رسول خدا آیا مرا شایسته می دانید فرمود: بله. آیا خبر داری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انا و علی ابواهذاه الامه. گفتم بله. فرمود: آیا می دانی علی علیه السلام قسمت کننده ی بهشت و جهنم است گفتم بله. فرمود: از این جهت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوالقاسم گفته اند. گفتم معنای آن چیست؟ فرمود: شفقت و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی امّ - ت مانند مهربانی پدران به فرزندانشان است. و برترین امت، علی علیه السلام است و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهربانی علی درباره امت از همه ی مردم بالاتر است و مانند شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. از این جهت به پیامبر ابوالقاسم گفته اند. و پیامبر فرمود: انا و علی ابواهذاه الامه. روزی پیامبر بالای منبر رفتند و خطاب به مردم فرمودند: هر کس دین و یا عائله ای بعد از خود بگذارد من عهده دار آنها هستم و هر کس مالی بگذارد و متعلق به وارثان او خواهد بود. از این جهت پیامبر نسبت به مردم و بر پدران و مادران آنها و نسبت به خودشان اولویت دارد و همین طور است امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر، زیرا بر اساس اینکه جانشین پیامبر است مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. (1)

بزرگترین نعمت الهی وجود رهبران دلسوز و مهربان است که با کمال رفق و محبت، مردم را به سوی خیر و کمال و سعادت دعوت کنند و از هیچ کوششی مصایقه نکنند، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که محبت و لطفش درباره امت مورد اعجاب دوست و دشمن است.

ص: 187

خداوند متعال بهترین معرف آن حضرت است که با بیانی زیبا درباره ایشان فرموده است:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)1

(به تحقیق از جانب خدا پیامبری برای شما از جنس خودتان آمد که گران است بر او آنچه شما را به زحمت بیندازد و حریص است بر هدایت شما و درباره مؤمنان مهربان است و دلسوز).

روشن است که این آیه شریفه نهایت دلسوزی همه جانبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زیبایی بیان کرده است.

علامه طبرسی در مجمع البیان از بعضی از گذشتگان نقل کرده است که گفته است خداوند حکیم برای هیچ کس از پیامبران دو اسم را به هم جمع نکرده، جز برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که در این آیه فرموده است «بالمؤمنین رؤف رحیم» و نیز خودش فرموده است «ان الله بالناس رؤف رحیم» و بعضی گفته اند این دو اسم به یک معنی هستند جز اینکه رؤف، رحمت شدید است. و بعضی گفته اند رؤف مربوط به مؤمنان است و رحیم مربوط به گناهکاران، یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی مؤمنان و گناه کاران دلسوز و مهربان است(1).

ص: 188

7. شکر گزاری از نعمتهای الهی

تردیدی نیست در اینکه بالاترین منازل کمال برای نیکان و ابرار درگاه خداوند شکر گزاری از نعمتهای الهی است، زیرا این شکر است که موجب زیاده نعمت و هم موجب دفع بلاها و گرفتاریهایی است که ممکن است در این جهان به انسان برسد. ضد این صفت کفران نعمت الهی است و کفران نعمت خداوند بدترین صفت از صفات رذیله است که هم موجب کم شدن نعمت الهی است و هم موجب عذاب دنیا و آخرت.

حقیقت شکر نعمت، شناخت نعمت است از نعمت دهنده، یعنی بعد از شناخت اصل نعمت باید منعم را هم بشناسد و نیز بر اثر شناخت نعمت دهنده اظهار سرور و خوشحالی بکند و او را ستایش نماید و نعمت را در راه اطاعت او صرف کند.

معنی معرفت منعم این است که خدا را بشناسد و بداند همه ی نعمتها از اوست و این که منعم حقیقی غیر از خدا کسی نیست و تمام واسطه ها مسخر خدا هستند. و نیز بداند اگر شخصی درباره او انعامی کند، این نعمت از خداوند است، چون خداوند در دلش انداخت که در باره او انعام کند، از جهت اینکه آن فرد، مسخر امر خداوند بوده است، زیرا تمام عالم هستی مسخر امر خداوند است(1).

همان گونه که روشن شد مقام شکر گزاری مقام بلند مقربان است و هر سالکی نتواند به این مقام برسد، زیرا این مقام عالی ترین فضائل و کمالات است، مگر کسانی که در زمره کمال یافتگان باشند.

ص: 189

از این روست که خداوند فرموده است:

(وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ)¹.

«گروهی اندک از بندگان من شکر گزارند».

بدون شک در میان انبیاء و اولیای الهی و سالکان الی الله کسی شکر گزارتر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نبوده، همان گونه که هیچ انسانی خداشناس تر از ایشان نبوده است.

انسان شاکر کسی است که در تمام حالات زندگی، خدا را حمد و ثنا گوید چه در حال آسایش و چه در حال بلا و مصیبت.

همان طوری که نقل شده که سیره مستمره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که هرگاه نعمتی به ایشان می رسید که موجب خوشحالی ایشان بود می فرمود: «الحمد لله على هذه النعمة؛ حمد مخصوص خداوند است بر این نعمتی که از جانب خدا رسیده است». و اگر چیزی به ایشان می رسید که موجب ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود می فرمودند: «الحمد لله على كل حال؛ خدا را بر هر حالی شکر می کنم».⁽¹⁾

در حدیثی معتبر، ابوالحسن انباری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

«سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دوران عمر ایشان این بود که روزی سیصد و شصت مرتبه به تعداد رگهای اصلی بدن، خدا را حمد می کردند و می گفتند: «الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال»⁽²⁾؛ حمد مخصوص پروردگار عالمیان است در هر حالی از حالات».

ص: 190

1- (2) کلینی، کافی، ج 2، ص 97.

2- (3) همان، ص 503.

و نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«هیچ گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار نشدند، مگر اینکه برای خدا سجده شکر کردند»⁽¹⁾.

مرحوم شیخ کلینی در کتاب شریف کافی از عبدالله بن مسکان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفری سوار بر ناقه ای بودند. ناگهان فرود آمدند و پنج مرتبه سجده کردند و سوار شدند کسانی که همراهشان بودند گفتند: یا رسول الله امروز از شما چیزی را مشاهده کردیم که هرگز آن را انجام نداده بودید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بله اکنون جبرئیل مرا استقبال کرد و از جانب خدا چندین بشارت به من داد. برای شکرانه ی این بشارتها به تعداد آنها خدا را سجده کردم»⁽²⁾.

و نیز کلینی قدس سره در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرد است که فرمودند:

«شبی از شبها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عایشه بودند - آن شبی که نوبت او بود - وقتی که مشاهده کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه قدر زحمت عبادت الهی را تحمل می کند عرض کرد: یا رسول الله چرا اینگونه خود را به زحمت و مشقت می اندازی و حال آنکه خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بخشیده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا بنده شکر گزار خدا نباشم؟».

ص: 191

1- (1) مکارم الاخلاق، طبرسی، ص 29.

2- (2) بحار الانوار، ج 16، ص 294.

امام باقر علیه السلام فرمودند: (1) «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال عبادت بر سر انگشتان پای خود می ایستاد».

خداوند آیه اول سوره طه را نازل کرد و فرمود:

(طه * ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) 2.

«ای پیامبر ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو خود را به زحمت بیاندازی».

و نیز از پیامبر روایت شده است که فرمودند:

روز قیامت منادی از جانب خدا ندا می کند و می گوید حمدکنندگان الهی برخیزند گروهی قیام می کنند و برای آنان پرچم مخصوصی نصب می شود و آنان به دنبال آن پرچم حرکت می کنند و وارد بهشت می شوند. شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند این گروه کیستند؟ فرمودند آن کسانی که خدا را بر هر حالی که بودند چه سختی و چه در حال رفاه و آسایش شکر می کردند. (2)

از بهترین نمونه های شکر خداوند، انجام عبادات است، زیرا عبادت وسیله تقرب به خدای متعال است و انسان را به معرفت خدا و نعمتهای او می رساند. خصوصاً نمازهای واجب و مستحب چنانکه در قرآن آمده است:

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) 4.

«نماز را برای ادای شکر من برپا بدار».

ص: 192

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 95.

2- (3) المحججه البيضاء، فیض کاشانی، ج 7، ص 143.

8. مقام صبر و بردباری

بدون شک مقام بلند صبر و استقامت و بردباری مانند فضیلت شکر، منزلگاهی از منازل سالکان کوی الهی و درجه رفیعی از درجات موحدان و خدا پرستان واقعی به حساب می آید و فضیلتی است که صاحبش را در زمره ی مقربان خدا قرار می دهد و او را به جوار رب العالمین می رساند.

حقیقت صبر عبارت است از استواری روح انسان و نداشتن اضطراب و نگرانی در مقابل شدائد و مصائب و سختیها که در دنیا بر انسان وارد می شود و ایستادگی و مقاومت در برابر ناملایمات در حدی که او را از سعه صدر خارج نسازد.

در حقیقت معنای صبر می تواند همان مقاومت و ایستادگی در مقابل هوای نفس باشد. (1)

صبر و استقامت افضل و برتر از تمام فضائل و صفات اخلاقی است، زیرا بسیاری از فضائل اخلاقی در گرو صبر انسان است و آیات و اخبار زیادی درباره فضیلت صبر رسیده است که بیان همه آنها در این مختصر نمی گنجد.

صبر، فضیلتی است که برای تمام انسانها لازم است چون ضامن کمال و سعادت انسان است. خصوصا برای رهبران و فرمانروایان و کسانی که اسوه و الگوی سایر مردم می باشند؛ مانند انبیای الهی و پیشوایان و زمامداران دینی تا بتوانند با این صفت صبر و مقاومت در برابر مشکلات و ناملایمات به اهداف خودشان که هدایت انسانها و به کمال رسانیدن آنان است برسند.

وقتی به تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بنگریم - به ویژه ابتدای بعثت و رسالت ایشان - متوجه می شویم که چه اندازه دارای صبر و مقاومت بودند تا توانستند بر مشکلات مخصوصا در مقابله با دشمنان اسلام فایق آیند و آنها را شکست دهند. این جنگهای وسیع و مهمی که با دشمنان اسلام داشتند نشانه ای برای این صفت بزرگ است. از این جهت که از ایشان مشهور است که فرمودند: «هیچ پیامبری را به مانند من اذیت نکردند (2)». ولی هیچ گاه دست از صبر و بردباری و استقامت در تبلیغ دین بر نداشت و اصلا در برابر دشمنان اسلام کوتاه نیامد تا آنجایی که در جواب پیام قریش توسط عمویش جناب ابوطالب فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند دست از دعوتم بر نمی دارم چون پیامبر الهی هستم.

ما در این قسمت به بعضی از نمونه های صبر ایشان اشاره می کنیم.

ص: 193

1- (1) جامع السعاده، ج 3، ص 280.

2- (2) ابن شهر آشوب، المناقب، ج 3، ص 43.

وقتی جنگ احد به پایان رسید و خبر کشته و زخمی شدن رزمندگان اسلام به اهل مدینه رسید بر سر شهدای خود آمدند و مشاهده کردند که لشکر ابوسفیان همه را جز حنظله مثله کرده و گوش و بینی و دست و پای شهدای اسلام را بریده اند و شکم بعضی را مانند حمزه سید الشهداء پاره کرده اند. در این حال دیدن این منظره برای مسلمانان بسیار مشکل و ناگوار بود.

ابن هشام می نویسد: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به جست و جوی بدن حمزه بیرون آمدند و دیدند که جناب حمزه در وادی احد افتاده است در حالی که شکمش را دریده و جگر او را بیرون آورده و او را مثله کرده اند وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این منظره را مشاهده کرد فرمودند: اگر این نبود که عمه ام صفیه خواهر حمزه ناراحت می شد و اگر ترس این نبود که بعد از من سنت شود؛ عمویم حمزه را دفن نمی کردم و او را در بیابان رها می کردم تا خوراک درندگان و پرندگان شود و در روز قیامت از بدن آنان محشور گردد.

آن قدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دیدن این منظره ناراحت شدند که فرمود اگر خداوند مرا بر کفار قریش در هر مکانی پیروز کند در مقابل عمویم حمزه سی نفر از آنان را مثله خواهم کرد. هنگامی که مسلمانان حزن و اندوه و غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند گفتند قسم به خداوند متعال اگر خداوند ما را بر قریش پیروز کند چنان آنان را مثله نمایم که در میان عرب این گونه مثله نشده باشد(1)

و نیز ابن هشام از ابن اسحاق روایت کرده است - از کسانی که وقتی خبر شهادت حمزه را شنیدند و به میدان احد آمدند جناب صفیه دختر عبدالمطلب خواهر حمزه بود و قصد داشت بدن حمزه را ببیند - و صفیه و حمزه برادر و خواهر پدر و مادری بودند - وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متوجه شدند که صفیه می آید به پسر او زیبر فرمودند: او را ملاقات کن و از آمدن او بر سر بالین حمزه جلوگیری کن تا خواهر، برادر را اینگونه نبیند. چون طاقتم نمی آورد. زیبر آمد و گفت: ای مادر پیامبر، تو را امر کرده است که برگردی. صفیه گفت: چرا پیامبر این دستور را داده است، حال آنکه به من خبر رسیده است که بدن برادرم را مثله کرده اند و این مصیبت در راه خدا بر ما وارد شده است. من این مصیبت را به حساب خدا می گذارم و صبر پیشه می کنم.

وقتی زیبر گفتار مادر را شنید خدمت پیامبر آمد و گفتار صفیه را برای پیامبر بازگو کرد. آن حضرت اجازه دادند و فرمودند: او را واگذارید. جناب صفیه آمد و چون بدن حمزه را این چنین دید بر حمزه صلوات و درود فرستاد و گفت: انالله و انا الیه راجعون برای حمزه استغفار کرد و اظهار جزع و ناراحتی نکرد و همان طوری که گفته بود صبر کرد و بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند بدن حمزه را در احد دفن کنند(2).

ص: 195

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 100 102.

2- (2) السیره النبویه، ج 3، ص 103.

نمونه‌ی دیگر از صبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که مورخان نگاشته‌اند وقتی فرزند هیجده ماهه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جناب ابراهیم که خداوند از ماریه قبطیه به ایشان عنایت کرده بود بر اساس مصلحتی از دنیا رفت، پیامبر خیلی متأثر شدند و اشک از دیدگان ایشان جاری شد و فرمود: «دل می‌سوزد و اشک جاری می‌شود، ولی کلامی نمی‌گویم که خداوند غضبناک شود». آنگاه به علی علیه السلام فرمودند: ای علی، بلند شو و مقدمات دفن فرزندم ابراهیم را فراهم کن. سرانجام جناب ابراهیم را در قبرستان بقیع به خاک سپردند(1).

باید گفت بررسی تاریخ جنگ احد و اذیت‌هایی که از جانب دشمنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید برای نشان دادن مقام صبر و بردباری ایشان کافی است.

ابن اسحاق می‌گوید «حمید بن طویل» از انس بن مالک برای من نقل کرد که در روز احد دندانهای چهارگانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکست و بر اثر تیری که به صورت ایشان وارد شده بود صورت مبارک مجروح شد، به حدی که خون جاری شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خونهای صورت و دندانهایشان را به بدنشان می‌مالید و می‌فرمود: چگونه رستگار می‌شوند کسانی که صورت پیامبرشان را خون‌آلود کردند در حالی که ایشان را به خدا دعوت می‌کرد و می‌خواست آنها را هدایت کند».

خداوند این آیه را نازل کرد:

(لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ) 2.

در حقیقت این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به صبر دعوت کرده است و معنای ظاهری آیه این است که هیچ‌گونه اختیاری برای تو نیست، بلکه مربوط به خداوند است یا توبه آنان را قبول می‌کند و یا آنها را عذاب خواهد کرد(2).

ص: 196

1- (1) بحار الانوار، ج 22، ص 155.

2- (3) السیره النبویه، ج 3، ص 84.

اگر کسی در تاریخ بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأمل کند روشن می گردد که این نوع صبر و استقامت جز از رهبران الهی قابل تصور نیست. چون انسانهای عادی هر اندازه هم که دارای این مقام باشند در مقابل این همه مشکلات اقتصادی، سیاسی و نظامی عاجزند و توان مقابله ندارند. از همین جا معلوم می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدد گرفته از ذات پروردگار و فرستاده ی برحق خداوند است.

9. وفای به عهد و پیمان

یکی از شیوه های اساسی در زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و از سیره های مسلم ایشان وفای به عهد و پیمان و وعده هاست، همان گونه که این موضوع یکی از اصول بزرگ معارف اسلام به شمار می رود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته وفای به عهد و پیمان را مورد تأکید قرار می دادند و خود در این فضیلت بزرگ مانند سایر فضائل، اسوه و الگوی تمام انسانها تا روز قیامت می باشند. بر همه افراد لازم است تا در این موضوع مهم اجتماعی به پیشوای بزرگ خود اقتدا نمایند و به تمام عهدها و پیمانهای منعقد بین خودشان و به پیمانهایی که با خود می بندند وفادار باشند.

در اولین آیه از سوره مائده - که آخرین سوره ای است که بر پیامبر نازل شده است - خطاب به مؤمنان می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ).

ای افراد با ایمان به عهد و پیمانهای خودتان وفادار باشید. آنچه این آیه شریفه فرمان می دهد از اساسی ترین شرایط زندگی اجتماعی است و بدون آن، هیچ گاه همکاری اجتماعی ممکن نخواهد بود و با از دست دادن آن، تمام آثار و برکات زندگی اجتماعی از دست خواهد رفت. به همین دلیل است که در منابع اسلامی تأکید فوق العاده ای بر این موضوع شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام رسیده است:

«ثلاث لم يجعل الله عز وجل لاحد فيهنّ رخصه اداء الامانه الى البر و الفاجر و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر و بر الوالدين برين كانا او فاجرين(1)»؛

سه چیز است که خدای متعال اجازه مخالفت با آن را به هیچ کس نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد و یا بدکار، وفای به عهد و پیمان درباره ی هر کس خواه نیکوکار باشد و یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند و یا بدکار».

نه تنها در عهد و پیمانهای رسمی مانند عقود و ایقاعات و معاملات و داد و ستدها و قراردادهایی که بین خودشان می بندند لازم است وفادار باشند، بلکه اگر وعده ای هم با کسی کرده باشند باید به آن عمل کنند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليف اذا وعد؛(2) هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید به وعده هائی که داده است وفا کند».

و نیز در اهمیت این موضوع همین اندازه کفایت می کند که در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام فرمودند:

هیچ کس از شما به فرزندش وعده ای ندهد که به آن وفا نکند و به آن جامه ی عمل نپوشاند، بلکه باید به آن وفا کند(3) زیرا اگر عمل نکند موجب این است که مکر و خدعه و دروغ و تزویر را در جان و دل فرزندش تزریق نماید.

ص: 198

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 162.

2- (2) حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 12، ص 165.

3- (3) شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ج 2، ص 14.

بعد از بیان این مقدمه می‌گوییم قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بهترین کسانی بودند که به عهد و پیمان وفا می‌کردند و به دیگران هم توصیه می‌نمودند. برای مثال به جریانی تاریخی اشاره می‌کنیم.

در سال هفتم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار سرباز مسلح جنگی و با قدرت عظیم وارد مکه شدند و این شهر بزرگ را بدون خونریزی فتح کردند. و تمام مردم این شهر تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدند و مردان و زنان مکه با آن حضرت بیعت کردند و همگان مسلمان شدند و تمام امکانات این شهر در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت. انصار مدینه که این جریانات را یکی بعد از دیگری و تسلیم شدن مردم مکه را می‌دیدند. کم‌کم به این فکر افتادند که نکند دیگر مأموریت ما در یاری رساندن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام شده است و از یک دیگر نیز می‌پرسیدند که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه خداوند شهر و زادگاهش را برای او فتح کرد در آنجا خواهد ماند یا باز هم به مدینه بر می‌گردند و در آنجا اقامت می‌کنند.

زمانی که انصار این سخن را بر زبان جاری می‌کردند و به این فکر مشغول بودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالای کوه صفا رفته و مشغول عبادت بودند. وقتی دعای ایشان به پایان رسید رو به انصار کردند و فرمودند: چه می‌گوئید؟ گفتند: ای رسول خدا چیزی نیست آن حضرت اصرار کردند تا آنکه بالاخره ماجرا را گفتند. در این هنگام آن حضرت فرمود:

به خدا که از چنین کاری به خدا پناه می‌برم، زندگی من با شما خواهد بود و مرگ من هم با مرگ شما، چرا که خداوند با کمک همین گروه مرا یاری کرد. و این در حالی بود که دیگران از یاری آن حضرت دست کشیدند و حتی رویاروی ایشان قرار گرفتند (1).

ص: 199

1- (1) ر. ک: سیره ابن هشام، ج 2، ص 59؛ محمد خاتم پیامبران، محمد ابوزهره، ج 2، ص 301.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

علت اینکه خداوند در قرآن، اسماعیل را صادق الوعد نامیده این است که ایشان با شخصی در مکانی وعده گذاشته بود. آن حضرت طبق وعده به آن جا آمدند و به انتظار او به سر بردند و تا یک سال در آن مکان ماندند ولی آن شخص نیامد و خداوند در قرآن او را صادق الوعد نامیده است. وقتی یک سال گذشت آن شخص نزد حضرت اسماعیل علیه السلام آمد. ایشان فرمودند: ای مرد، من از آن زمان تاکنون در این مکان در انتظار تو به سر بردم. (1)

10. شرم و حیا

یکی از صفات حمیده و خصال پسندیده ای که در وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نحو کامل وجود داشته و زبانزد همه ی مردم بوده است صفت شریف شرم و حیاست که بر همه ی مسلمانان واجب و لازم است به آن حضرت اقتدا کنند و نسبت به آن در جامعه ی اسلامی غفلت نکنند، زیرا داشتن خانواده و اجتماع سالم بدون این صفت امکان ندارد.

اخبار و روایات درباره ی فضیلت و شرافت و آثار حیا بسیار است. در عظمت و شرافت آن کافی است که بدانیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«الاسلام عریان فلباسه الحياء؛ اسلام برهنه و عریان است و پوشش آن حياء است» (2).

همان گونه ای که لباس، عیوب انسان را می پوشاند، شرم و حیا نیز عیوب صاحبش را می پوشاند.

ص: 200

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 205.

2- (2) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 184.

و نیز روایت شده است که ایمان نیست برای کسی که حیاء ندارد و هر بنده ای که خداوند بخواهد او را هلاک کند از او حیاء را بیرون می کند. (1)

و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: قیامت بر پا نخواهد شد تا این که حیاء از کودکان و زنان برود. (2)

این فضیلت در وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام به طور کامل وجود داشته و شاهد این مطلب این است که روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام تکلم حیاء می کردند و عرق می کردند و از زیادتی حیاء چشم خود را می بستند. (3)

فرزدق شاعر حضرت امام زین العابدین علیه السلام را به همین صفت، مدح کرد و در اشعار خودش گفت:

یغضی حیاء و یغضی من مهابتة فلا یکلم الا حین یتسم.

ایشان چشم خود را جهت حیاء می بندد و مردم هم چشمانشان را از هیبت او می بندند و با او تکلم نمی کردند مگر وقتی که ایشان لبخند بزند.

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که وقتی شخص منافقی به آن حضرت گفت: بعضی از شیعیان شما شراب می خورند. حضرت صورت مقدّسش از حیاء و خجالت عرق کرد.

درباره حیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایات زیادی از طریق شیعه و سنی رسیده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. فیض کاشانی قدس سره از مسند احمد حنبل نقل کرده است که سیره ی زندگی ایشان در خانه این بود که حیاء و شرم ایشان زیادتر و سخت تر از حیاء و شرم آن بنده ای بود که مولایش او را آزاد کرده باشد. هرگز

ص: 201

1- (1) سفینه البحار، ج 1، ص 363؛ منتهی الامال، ج 2، ص 110.

2- (2) محاسن برقی، ج 1، ص 286.

3- (3) منتهی الامال، ج 2، ص 298.

از طعام خاص نمی پرسید و از اهل خانه انتظار نداشت که ایشان را به آن غذای مخصوص اطعام کنند. هر غذایی که موجود بود و برای ایشان می آوردند میل می کرد و هر نوشیدنی که در خانه موجود بود می آشامید و گاهی می شد خودشان بلند می شدند و هر چه را در خانه موجود بود می خوردند و می آشامیدند و از کثرت حیاء از اهل خانه درخواست نمی کردند(1).

از جناب ابو سعید خدری روایت شده است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار دارای حیاء بودند هرگز از چیزی سوال نمی کردند مگر اینکه آن را به ایشان بدهند.

و نیز می گوید حیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دختران و پسران و دوشیزگان در چادر، بیشتر بود. و هرگاه چیزی را ناخوش داشت و از آن بدش می آمد از صورت ایشان می شناختیم ولی از جهت حیاء اظهار نمی کرد(2).

از کتاب «الاخلاق» ابوالقاسم کوفی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی ملاحظه کردند که مردی مشغول شست و شوی بدن خود است به طوری که مردم او را می بینند و او اعتنائی ندارد.

و در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند از بندگانش حیاء و پوششش را دوست می دارد سپس هر کدام از شما که غسل می کند خود را از مردم بپوشاند، زیرا شرم و حیاء زینت اسلام است(3).

و از نشانه های کثرت حیاء در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی است که در جریان جنگ بنی قریظه روایت شده است. علامه طبرسی در کتاب «اعلام الوری با علام

ص: 202

1- (1) المحججه البيضا، ج 4، ص 14.

2- (2) بحار الانوار، ج 16، ص 230.

3- (3) سفینه البحار، ج 1، ص 362.

الهدی» روایت است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ خندق برگشتند و وارد مدینه شدند دختر شان حضرت فاطمه علیها السلام محلی را برای شست و شوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آماده کرده بودند. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شست و شوی سر و بدنشان از گرد و خاک جنگ بودند که جبرئیل علیه السلام در حالی که سوار بر شتری بود بر آن حضرت نازل گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل جبرئیل علیه السلام بلند شدند و ملاحظه کردند بر صورت این ملک مقرب الهی گرد و غبار نشسته است آن حضرت با دست مبارک غبار را از صورت جبرئیل پاک کردند. جبرئیل عرض کرد خداوند تو را رحمت کند آیا سلاح جنگ را بر زمین گذاشتی در حالی که ملائکه الهی که برای یاری شما در جنگ خندق شرکت کرده بودند هنوز سلاح خود را بر زمین نگذاشته اند. من دشمنان اسلام را تعقیب می کردم تا این که آنها وارد سرزمین «ارجاء» شدند. اینک باید آماده باشی تا با یهودیان بنی قریظه بجنگی بخدا قسم آنها را بکوبم مانند کوبیدن تخم مرغ بر صخره ای.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را طلب کرد و دستور جنگ را صادر کرد و فرمود پرچم مهاجران را بگیر و به سمت بنی قریظه حرکت کن. و فرمودند تصمیم گرفتم نماز عصر را در بنی قریظه بخوانم.

علی علیه السلام با مهاجران وعده ای از طایفه انصار مانند طایفه «بنی عبد الاشهل» و «بنی نجار» حرکت کردند و هیچ کس از جنگ تخلف نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم دسته دسته، سربازان اسلام را به دنبال آنها فرستاد. وقتی علی علیه السلام و مسلمانان پای دژ آنها رسیدند. یهودیان بالای بامها رفتند و به علی علیه السلام و مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فحش و ناسزا می گفتند. علی علیه السلام جواب ندادند و چون پیامبر از مدینه رسیدند مسلمانان اطراف وجود ایشان را گرفته بودند

و امیرالمؤمنین خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، و عرض کردند یا رسول الله شما نیائید خداوند بتها را خوار و ذلیل خواهد کرد و اینان به جزای خود خواهند رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فهمیدند که آنها فحاشی کرده اند و به آن جناب ناسزا گفته اند. فرمودند: ای علی اگر مرا ببیند دیگر چیزی نخواهند گفت. آن حضرت تشریف آوردند وقتی به آنان نزدیک شدند فرمودند:

«یا اخوه القرده انا اذ انزلنا بساحه قوم فساء صباح المنذرین یا عباد الطواغیت اخصنوا اخصاکم الله؛ ای برادران بوزینه ها هرگاه ما وارد سرزمین قومی بشویم و آنها را به خدا دعوت کنیم و اجابت نکنند عذاب خدا بر آنها نازل می شود ای بندگان طاغوت و شیاطین خفه شوید خداوند شما را خفه کند».

آنان وقتی سخنان رسول خدا را شنیدند از راست و چپ با صدای بلند می گفتند: ای ابوالقاسم شما که هرگز فحاش نبودید چه شده است که امروز این گونه شدید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کلام آنها را شنیدند نیزه از دست ایشان بردا از دوش ایشان افتاد و از جهت حیاء به عقب برگشتند. (1)

مسلم لازم بود که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در اولین برخورد با یهودیان بنی قریظه در مقابله با این بی حیایی و رذالت و بی ادبی از جانب یهودیان عنود و لجوج به همین صورت برخورد کنند و مصداق کامل «أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»

باشند. چون اینها کسانی بودند که آتش افروز جنگ احزاب بودند و به دشمنان اسلام هم کمک مالی و غیره می کردند. و مهم تر اینکه نفاق را در میان مردم ایجاد کرده

ص: 204

و در حقیقت خیلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را آزرده بودند. هم چنین نسبت به رهبر بزرگ مسلمین علناً فحاشی کرده و به امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناسزا گفته بودند، بنابراین برای سرکوب نمودن آنان این نحوه برخورد ضروری بود.

ولی از جهت دیگر یهودیان که جلالت و عظمت روحی و معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شدت حیاء و ادب ایشان را دیده بودند با حالت ذلت با این سخنان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحبت کردند. به هر حال بعد از این کلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شدت حیاء و کثرت ادب به عقب برگشتند و ردا از دوش ایشان افتاد.

11. سلام کردن به دیگران

یکی از صفات بسیار مهم اخلاقی و ارزشی که در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشت و موجب تعجب هر کسی بود که ایشان را از نزدیک می دید، سیره و سنت سلام کردن بود که به هر کس می رسیدند ابتدا به آن فرد، سلام می کردند به گونه ای که که هیچ کس نتوانست در سلام بر آن حضرت سبقت بگیرد.

درباره فضیلت سلام و ارزش آن روایات زیادی رسیده است که به چند نمونه اکتفا می نماییم.

1. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «هر کس پیش از سلام کردن شروع به سخن کند جواب او را ندهید(1)».

و نیز فرمود: «هرگاه با یک دیگر ملاقات می کنید با سلام و مصافحه کردن ملاقات کنید و هرگاه از یک دیگر جدا می شوید با استغفار از هم جدا شوید(2)».

2. از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: «مسلمان بر برادر مسلمانش شش حق شناخته شده دارد: اول اینکه بر او سلام کند هنگامی که او را ملاقات

ص: 205

1- (1) سفینه البحار، ج 4، ص 237.

2- (2) کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 181.

کند؛ دوم اینکه او را عیادت کند؛ سوم اینکه به او عافیت بگوید زمانی که عطسه کند؛ چهارم اینکه اگر مرد بر جنازه او حاضر شود؛ پنجم اینکه اگر او را دعوت کرد اجابت نماید؛ ششم دوست بدارد برای او هر چیزی که برای خود دوست می دارد و نپسندد برای او هر چه را برای خودش نمی پسندد. (1)

3. در اوائل بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی اصحاب آن حضرت خدمت ایشان می رسیدند به رسم زمان جاهلیت می گفتند: «انعم صباحا» و این تحیت به شیوه زمان جاهلیت بود.

خداوند متعال این آیه را نازل کرد.

(وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ) 2.

«هرگاه این منافقان پیش تو بیایند تو را تحیت می دهند به چیزی که خداوند تو را به آن تحیت نداده است».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند تحیتی بالاتر از این تحیت جاهلیت به ما داده است و آن تحیت اهل بهشت است که وقتی به هم می رسند می گویند سلام علیکم. (2)

قطعا سلام کردن در اسلام از دستوره‌های بزرگ اجتماعی است که در قرآن و روایات بر آن تأکید زیادی شده است و نیز از اموری است که موجب دوستی مسلمانان با یک دیگر و موجب از بین رفتن حقد، کینه و دشمنی خواهد شد و از شعائر بزرگ و نشانه تواضع است. (3)

ص: 206

1- (1) سفینه البحار، ج 1، ص 645.

2- (3) سفینه البحار، ج 1، ص 645.

3- (4) اصول کافی، ج 2، ص 646.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب کسی که گفت ما را به عملی راهنمایی کن که ما را وارد بهشت نماید، فرمودند: از چیزهایی که سبب آموزش گناهان است دو چیز است: سلام کردن و خوش کلام بودن(1).

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ی شریفه:

(وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)2.

«و هرگاه نزد تو آمدند کسانی که به آیات ما ایمان آوردند، پس بگو سلام بر شما»

فرموده است در این آیه سه احتمال وجود دارد: اول این که سلام تحیتی باشد از خدا که به پیامبر دستور داده است که از جانب خداوند بر آنها سلام کند. دوم این که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است که از باب کرامت و تحیت بر آنها سلام کند. وجه سوم این است که این سلام به معنای پذیرفتن عذر آنها باشد و در حقیقت نشانه ی اعتراف به خطا باشد(2).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقید بودند که بر همه ی افراد سلام کنند چه مردان و چه زنان و حتی کودکان و می فرمود: تا زنده ام دست از سلام کردن بر کودکان بر نمی دارم(3).

ربعی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که بر زنان سلام می کردند و آنان جواب می دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بر زنان سلام می کردند، ولی اگر زنان جوان بودند خوش نداشتند بر آنان سلام کنند و می فرمودند می ترسم از صدای آنها شگفت زده شوم و بر من وارد شود بیشتر از اجری که آن را طلب می کنم(4).

ص: 207

1- (1) همان، ص 367.

2- (3) مجمع البیان، ج 2، ص 367.

3- (4) همان، ص 476.

4- (5) بحار الانوار، ج 40، ص 335.

سنت سلام کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شیوه ی تمام اهل بیت آن حضرت و امامان معصوم علیهم السلام حتی فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

یزید بن عبدالملک از پدرش و او از پدرش روایت کرده است که گفت: بر دختر پیامبر حضرت زهرا وارد شدم. وقتی ایشان مرا دیدند ابتدا به من سلام کردند و بعد فرمودند چه شده است که اول صبح به خانه ما آمدی گفتم برای طلب برکت آمدم. فرمودند: پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر دادند که هرکس سه روز بر من و بر تو سلام کند خداوند بهشت را بر او واجب می کند. راوی گفت: عرض کردم آیا سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شما در حیات شما این اندازه ثواب دارد؟ فرمود آری و هم چنین بعد از مرگ هم همین اندازه ثواب دارد. (1)

12. تقصد و احترام به دیگران نسبت به جایگاه آنان

یکی از سجایای اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که همه ی مردم را مورد تقصد و احترام قرار می داد و در این رابطه هر کس را به اندازه ی علم و معرفت او احترام می کرد. ولی نسبت به کسانی که دارای شخصیت بودند و وضع ظاهری و قیافه و لباس آنان نشان دهنده علو مرتبه آنها بود بیشتر احترام می کردند. خلاصه اینکه هر کس را به اندازه جایگاه اجتماعی و معرفتی اش احترام می گذاشتند. به طوری که آن بزرگوار در این فضیلت اخلاق اجتماعی نیز اسوه و الگوی تمام انسانها بوده و هستند و بر همه مسلمانان لازم است این سنت حسنه و سیره فاضله ی ایشان را زنده نگه دارند. ما در این بحث بعضی از نمونه ها را بیان می کنیم.

1. در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لشکر اسلام به امر آن حضرت به جبل طئی آمدند و آنجا را فتح کردند و اسیرانی از آنجا به مدینه آوردند که در میان آنها

ص: 208

دختر حاتم طائی بود و او را با سایر اسیران در جایی که کنار مسجد برای اسیران آماده شده بود جای داده بودند.

روزی از روزها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کنار آنها می گذشتند ایستادند. دختر حاتم ایشان را شناخت و مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «هلک الوالد و غاب الوافد من علینا من الله علیک؛ پدرم حاتم مرد و برادرم عدی پسر او به شام فرار کرده بر ما منت گذار و ما را عفو کن خدا بر تو منت گذارد. آن حضرت روز اول و دوم جواب ندادند. روز سوم که ایشان را ملاقات کرد امیرالمؤمنین علیه السلام به آن زن اشاره کرد که دوباره عرض حال کن. آن زن سخن گذشته را اعاده کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند منتظرم قافله با امانتی پیدا شود و تو را به ولایت برگردانم؛ فعلاً عجله نکن تا امینی پیدا شود و اگر شخصی مورد اعتماد پیدا شد مرا خبر کن. روزی شرفیاب حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد و گفت گروهی از قوم خودم به مدینه آمدند و در میان آنان افراد مورد اطمینان وجود دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس برای او تهیه کردند و بر او پوشانیدند و مخارجات سفر را نیز به او دادند و روانه قبیله اش کردند. (1)

2 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه ای از خانه های همسرانشان شدند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منظور ملاقات با آن حضرت وارد آن خانه شدند. آن قدر جمعیت زیاد بود که جای خالی وجود نداشت. در این هنگام جریر بن عبدالله بجلی که از بزرگان قوم خود بود و شأن و مقامی داشت به منظور ملاقات و دیدار با آن حضرت وارد شد و هیچ جای خالی ندید و همان جا بر در خانه نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه شدند و عبای مبارک را بیرون آوردند و به هم پیچیدند و از همانجا که نشسته بودند برای احترام آن شخص بزرگ فرستادند».

ص: 209

جریر بن عبدالله عبا را گرفت و بر سر و صورتش گذاشت و آن را می بوسید و گریه می کرد و از آن استفاده نکرد و با احترام خاص آن عبا را بطرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انداخت و گفت: هرگز من بر روی عباي شما نمی نشینم خداوند تو را اکرام کند همان گونه که مرا اکرام کردی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نظر به سمت چپ و راست مجلس کردند و آنگاه فرمودند: «اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و کذلک کل من کان له علیه حق قدیم فلیکرمه؛ هرگاه بزرگ قومی به سوی شما آمد او را اکرام کنید و همین طور هر کسی که دارای حق قدیمی است پس او را اکرام کنید»(1).

3 - روایت شده است که روزی مادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جناب حلیمه سعیدیه و یا خواهر رضاعی آن حضرت خدمت ایشان رسید. آن جناب ردای مبارک را برای او گسترانیدند و بعد فرمودند مرحبا به مادرم و او را بر روی آن ردا نشانیدند و خیلی از او احترام و دل جویی کردند و به او فرمودند: «اگر از کسی شفاعت بکنی قبول می کنم و اگر چیزی بخواهی و احتیاجی داشته باشی به تو می دهم».

گفت آمده ام از اسیران قوم خود شفاعت کنم که در میان اسیران هوازن بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اما من حق خودم و حق بنی هاشم که در اختیار من است به تو می بخشم، اما اختیار حق سایر مسلمانان را ندارم.

ناگهان بقیه مسلمانان هم یک سره صدا برآوردند و گفتند ما هم حق خودمان را از اسرای آنها می بخشیم. بعضی از مورخان این داستان را درباره شیما خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اند که در میان اسیران هوازن بود که در معرکه جنگ حنین و یا ایام محاصره طائف به اسارت مسلمانان در آمده بودند. او به سربازانی که مستحفظ بودند گفت: من خواهر رضاعی فرمان روا و پیامبر شما هستم و

ص: 210

چون او را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و سخن او را به ایشان رساندند. حضرت از او نشانه ای خواست و چون نشانی داد او را تصدیق کردند و سپس برخواست و ردای مبارک را برای نشستن او پهن کرد و او را روی آن نشانید.

اشک در دیدگان آن حضرت حلقه زد آنگاه به او گفتند: اکنون اگر می خواهی نزد ما بمان و اگر می خواهی تو را به نزد قبیله ات باز گردانم، و او بازگشت به میان قبیله اش را انتخاب کرد و مسلمان شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند گوسفند و شتر و غلام و کنیزی به وی دادند و یکی دو نفر را برای حفاظت همراه او کردند و به سوی قبیله بنی سعد فرستادند (1).

محدث قمی در کتاب سفینه البحار می گوید:

در اخبار آمده که جناب حلیمه سعدیه مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مکه مکرمه آمد، بعد از اینکه آن حضرت با جناب خدیجه ازدواج کرده بودند. حلیمه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و از خشک سالی دیارشان و از بین رفتن حیوانات خود شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ادای حق او، نزد خدیجه شفاعت کرد و چون خودشان مالی نداشتند از خدیجه خواستند به او کمک مالی بکنند. جناب خدیجه چهل رأس گوسفند به او داد. حلیمه با خوشحالی به وطن خود بازگشت و دفعه دیگر بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت ایشان آمد، در حالی که با شوهرش همراه بودند و به شرف اسلام مشرف شدند و با اسلام از دنیا رفتند (2).

ص: 211

1- (1) اعلام الوری، طبرسی، ص 126؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 100.

2- (2) سفینه البحار، ج 1، ص 200.

عدالت مداری، امانت داری و راستی در گفتار و رفتار و پاکی و پاکدامنی از صفات عالیه است که اعلا مرتبه ی آنها در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و مورد قبول و تصدیق همگان حتی دشمنان ایشان بوده است.

این موضوع آن چنان روشن بود که قبل از بعثت در زمان جاهلیت، ایشان را شخص امین معرفی می کردند و مردم مکه امانات خود را نزد آن بزرگوار می گذاشتند تا آنجایی که هنگام هجرت به مدینه طیبه به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دادند در مکه بمانند و امانات مردم را به آنان برگرداند و آنگاه به مدینه طیبه هجرت نمایند. و امیرالمؤمنین علیه السلام سه روز بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه مکرمه اقامت کردند و همه امانات را به صاحبانش رد کردند و فرمودند: حتی یک امانت هم ضایع نشد(1).

در جنگ طائف و محاصره آن، غنائم زیادی نصیب مسلمانان شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بین رزمندگان اسلام تقسیم کرد و هیچ کس اعتراضی نکرد جز شخصی به نام ذی الخویصره. او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به عدالت بین ما اموال را تقسیم کن. آن حضرت فرمود: «ویلک اذا لم یکن العدل عندی فعند من یکن؟؛ وای بر تو اگر عدالت ورزیدن نزد من نباشد پس عدالت کجاست؟» عمر بن خطاب گفت: اجازه می دهی گردش را بزنم چون او منافق است. آن حضرت فرمود: هرگز اجازه نمی دهم. پناه می برم به خدا از اینکه مردم بگویند اصحاب خود را می کشد(2).

ص:212

1- (1) تاریخ طبری، ج 2، ص 459.

2- (2) همان، ج 3، ص 11.

اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد داشته باشد نباید در عدالت ایشان شک بکند، زیرا آن حضرت نه تنها عادل است بلکه از هرگونه خطا و لغزشی بلکه از نسیان و فراموشی هم مصونیت دارد و این مطلبی مسلم بین همه مسلمین است.

در جنگ بدر «اخنس بن شریق» با ابو جهل ملاقات کرد و گفت ای ابا الحکم به تو مطلبی را می گویم اینجا غیر از من و تو کسی دیگر نیست که گفتار ما را بشنود به من خبر بده آیا محمد، صادق است و یا نه؟ گفت: قطعاً صادق است و هرگز دروغ نگفته است(1).

از جمله چیزهایی که دلالت می کند بر اینکه صداقت و راست گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم مکه مورد قبول همگان بوده است جریان نزول سوره تبت است که اکثر مورخان و مفسران نقل کرده اند و ما آن را از تفسیر مجمع البیان علامه امین الاسلام طبرسی نقل می کنیم و عین آن را بیهقی در دلائل النبوه آورده است.

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بالای کوه صفا رفتند و با ندای یا صباحا که معمولاً در وقت خبرهای مهم و پیدایش حوادث بزرگ گفته می شد مردم مکه را ندا کردند. مردم از خانه ها بیرون آمدند و خطاب به ایشان گفتند تو را چه شده است ای محمد؟ فرمود: ای مردم اگر من خبر دهم که صبح گاهی و یا شبانگاهی دشمن بر شما حمله می کند آیا گفتار مرا قبول می کنید یا نه؟ گفتند: آری قبول می کنیم ما هرگز از تو دروغی سراغ نداریم. وقتی از آنها اقرار گرفت فرمود: من شما را انذار می کنم و از عذاب بزرگ روز قیامت می ترسانم. هیچ کس اعتراض نکرد جز عموی پیامبر ابولهب که گفت ما را به همین منظور دعوت کرده ای؟! و در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تحقیر کرد و استهزاء نمود. خداوند در اینجا سوره تبت را بر آن حضرت نازل کرده و ابولهب و همسرش را مورد نکوهش و مذمت قرار داده است(2).

ص: 213

1- (1) سفینه البحار، ج 1، ص 418.

2- (2) مجمع البیان، ج 10، ص 559؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج 2، ص 182.

عدالت خواهی و ظلم ستیزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منحصر به زمان بعد از بعثت و آمدن اسلام نیست بلکه قبل از بعثت در زمان جاهلیت نیز با هر وسیله با ظلم و ستم مبارزه و از مظلومان و ستم دیدگان حمایت می کردند. بهترین شاهد پیمان «حلف الفضول» است که تمام مورخان شیعه و سنی آن را از منابع مختلف روایت کرده اند و ما آن را از تاریخ یعقوبی نقل می کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیست ساله بود که در «حلف الفضول» شرکت کرد و پس از آنکه خداوند او را به رسالت فرستاد، فرمود در خانه عبدالله پسر جدعان در پیمانی شرکت نمودم که شادمان نیستم تا به جای آن شتران سرخ موی داشته باشم. اگر دیگر بار به چنین پیمانی دعوت شوم می پذیرم.

سبب پیش آمدن «حلف الفضول» آن بود که میان قریش پیمانهای بسیاری بر اساس دفاع و نیرومندی بسته شده بود و هر طایفه ای با طایفه دیگر پیمان می بستند که از یک دیگر دفاع کنند و بدهکاری یک دیگر را بپردازند. و بعضی از آنها گاوی سر می بردند و دست خود را در آن خون می بردند، ولی هیچ پیمانی نبود که از مظلوم و ستم دیدگان مخصوصاً غریبانی که وارد مکه می شدند و مورد ستم قرار می گرفتند دفاع کند، بلکه قریش بر بیگانگان و بی کسان ستم می کردند تا اینکه روزی مردی از بنی اسد بن خزیمه با کالایی به مکه آمد و شخصی از طایفه بنی سهم کالای او را خرید و آن را گرفت، ولی از پرداخت بهای آن امتناع ورزید.

آن مرد اسدی با قریش سخن گفت و به آنان پناهنده شد و یاری خواست تا حق خود را بگیرد، اما کسی حق او را نگرفت. ناچار بر کوه ابو قبیس بر آمد و با صدای بلند فریاد زد و اشعاری خواند که مضمون آن این است:

ای آل فهرین مالک (یکی از اجداد پیامبر) به داد من ستم رسیده که از خویشان و خاندان دور است برسید که در شهر مکه سرمایه او را به ستم برده اند، همانا حرم برای کسی است که در بزرگواری تمام باشد و در جامعه، فریبکاران را احترامی نیست.

پس قریش شرمنده شدند و قیام کردند و پیمان بستند که بر بیگانه و غیر آن ستم نشود و حق مظلوم از ظالم گرفته شود. آنان «در خانه عبدالله بن جدعان تیمی» گرد آمدند و آن پیمان را امضاء کردند. و از جمله کسانی که در این پیمان شرکت کرد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بودند و هم پیمانها هاشم و اسد و زهره و تیم و حارث بن فهر بودند. پس قریش این پیمان را حلف الفضول نامیدند، یعنی پیمان زائد چون زائد بر سایر پیمانها بود.

به قول بعضی دیگر این پیمان را حلف الفضول نامیدند از جهت اینکه سه نفر از کسانی که در آن شرکت کردند اسم آنان فضل بوده است به نامهای فضل بن قضاة و فضل بن حساعة و فضل بن بضاعة، پس بدین جهت این پیمان را حلف الفضول نامیدند⁽¹⁾.

تا اینجا تعدادی از صفات و فضائل بر جسته ای که در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تفصیل کوتاهی بیان کردیم و روشن گردید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اشرف و افضل از تمام انسانها بوده اند و در هر جا که خداوند متعال آن را «عظیم» یاد کرده و در سوره مبارکه قلم فرموده است: «وانک لعلی خلق عظیم»

ما در این نوشتار نتوانستیم تمام صفات و فضائل آن حضرت را به رشته تحریر در آوریم و نیز می دانیم تمام زبانها و همه ی قلمها از ذکر و بیان اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عاجزند، زیرا آن بزرگوار در تمام امور افضل و اشرف از تمام

ص: 215

مردم است، چون پیامبر الهی است و قطعاً پیامبران افضل و اکمل تمام مردم می باشند.

هدف از نوشتن این بخش از اخلاق و صفات حسنه و سجای عالیّه آن حضرت، یکی آشنایی با اصول تربیتی و رسیدن همه مردم به اخلاق و تربیت صحیح است چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بهترین الگو و اسوه تربیتی هستند و لازم است به ایشان اقتدا نمایند و دیگر این که اثبات کنیم یکی از دلائل حقانیت رسالت و نبوت آن حضرت وجود اخلاق و صفات و فضائلی است که در وجود مبارک ایشان بوده است. چون امکان ندارد که این همه فضائل و صفات اخلاقی آن هم با این کیفیت بسیار بالا و شگفت انگیز در وجود یک انسان جمع شود به طوری که هیچ یک از صفات بد اخلاقی و ردائیل و صفات زشت در او نباشد مگر اینکه آن انسان پیامبری الهی باشد که از جانب غیب مورد تأیید قرار گرفته باشد.

بنابراین ثابت می شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدای متعال مورد تأیید و مبعوث به رسالت شده اند و هر چه از جانب خدای آورده اند جز وحی الهی چیز دیگری نیست و هر چه بگویند حق است.

محدث قمی در منتهی الآمال بعد از بیان گوشه ای از اخلاق و فضائل نفسانی آن حضرت می فرماید: هر عاقلی که به نظر انصاف در آنچه که ذکر کردیم تدبر و تأمل کند از اخلاق حسنه و اطوار حمیده آن حضرت به علم الیقین حقیقت و پیامبری آن حضرت را خواهند دانست و آنکه این اخلاق شریفه جز به امر اعجاز نیست، زیرا آن حضرت در میان گروهی نشوونما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری و بری بودند زندگی آنان بر اساس عصبیت و عناد و نزاع و تغایر و تحاسد و فساد بود و در حج مانند حیوانات عریان می شدند و بر دور کعبه دست می زدند و صفیر می کشیدند و بر می جستند. چنانکه حق تعالی حال آنها را حکایت کرده و فرمود «و ما کان صلاتهم عند البیت الامکاء و تصدیه» و کسانی

که عادتشان چنان است معلوم می شود که سایر اطوارشان چه خواهد بود. اکنون که بیش از هزار و چهارصد سال از بعثت آن حضرت گذشته و شریعت مقدس، آنان را طوعا و کرها به صلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده کند می داند که در چه مرتبه از انسانیت و آدمیت می باشند و آن حضرت در میان چنین گروهی از اعراب رشد نمود، آن هم با جمیع آداب حسنه و اخلاق مستحسنة و اطوار حمیده از علم و حلم و کرم و سخاوت و عفت و شجاعت و مروّت و سایر صفات کمالیه و با آن که علمای فریقین در این باب کتابها نوشته اند، ولی عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند و به عجز اعتراف نموده اند (1).

بدون تردید اگر کسی از روی انصاف و حق طلبی در زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ابتدای تولد و اطوار مختلف دوران حیات پر فراز و نشیب ایشان و دوران سخت بعثت تا زمان وفات ایشان مخصوصا در صفاتی که از ایشان بروز و ظهور پیدا کرده و آن صفات معنوی و روحی و اخلاق فاضله به یقین می رسد که ایشان از جانب خدا به رسالت مبعوث شده اند و دین ایشان بهترین ادیان و شریعتی است که برای سعادت انسانها تا روز قیامت برنامه ریزی کرده است و دیگر هیچ نیازی به صدور معجزات مانند سخن گفتن سوسمار و تسبیح آنها و امثالها نیست. خصوصا اندیشمندان صاحبان علم و دانش بیان چه نیازی دارند تا معجزه ببینند. از این جهت است که بسیاری از مردم جاهلیت وقتی اخلاق و صفات برجسته ایشان را می دیدند بدون درخواست معجزه مسلمان می شدند. چنانکه در بحثهای سابق بعضی از نمونه های آنها گذشت.

ص: 217

فصل چهارم: صفات و شرایط پیامبران

اشاره

«علم لدنی»

و شرایط دیگر

ص: 219

از آنجایی که پیامبران الهی انسانهای برگزیده و ممتاز در جامعه ی اسلامی هستند و از موقعیتهای اجتماعی و سیاسی برخوردارند و به منظور هدایت و رسانیدن تمام انسانها به کمال و سعادت ابدی از طرف خداوند متعال برانگیخته می شوند و نیز شأن و مقام والای خلافت الهی روی زمین می باشند و همین طور مسئولیت تبلیغ وحی الهی و پیامهای آسمانی را بر عهده دارند لازم است دارای صفات و شرائط و ویژگی هائی باشند که در سایر مردم نیست پس ضرورت دارد تا از سایر مردم ممتاز گردند تا بتوانند مسئولیت بزرگ خود را به انجام برسانند و مردم اطاعت آن ها را واجب و اوامر و نواهی آنان را از جان و دل قبول نمایند. ما در این بخش از مباحث به آن شرایط ویژه می پردازیم.

1. علم لدنی

بدون شک باید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سایر پیامبران دارای علم و دانشی باشند که پاسخ گوی تمام نیازهای فردی و اجتماعی همه انسانها باشند و اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عالم نباشد با حقیقت نبوت منافات دارد.

همان گونه که در بحث عصمت خواهیم گفت بعضی از اقسام عصمت نیاز به دلیل خاصی ندارد مانند عصمت در مقام تلقی وحی و عصمت در مقام تبلیغ رسالت، چون این دو قسم در حقیقت از اجزای حقیقت نبوت است. چون اگر

پیامبر دارای علم نباشد حجت بر مردم تمام نمی شود بنابر این اصل نبوت و پیامبری اقتضاء می کند که پیامبر خدا عالم باشد و نیاز به دلیل دیگری ندارد.

روشن است که علم پیامبر خدا از نوع علم اکتسابی و تحصیلی نیست که از راه استاد و تعلیم و تعلم فرا گرفته باشد، زیرا علوم اکتسابی بشری خطاپذیر است در حالی که علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خطا و اشتباه مصونیت دارد و تعبیر علم پیامبران به علم لدنی به همین منظور است و مراد این است که علم انبیا از طرف خدای متعال به آنها داده شده است.

2. شرایط دیگر

امور دیگری نیز در پیامبران الهی شرط است که خواجه نصیر الدین طوسی در این عبارت موجز به آن اشاره کرده اند:

«و کمال العقل و الذکاء و الفطنه و قوه الرأی و عدم السهو و کل ما ینفر عنه من دنائه الآباء و عهر الامهات و الفظاظه و الغلظه و الابنه و شبهها نحو الاکل علی الطریق و شبهه»⁽¹⁾.

پیامبران الهی نباید دارای صفاتی باشند که موجب نفرت مردم باشد و از این جهت در دیده های مردم بی اهمیت باشند و مردم آنها را تکریم و احترام نکنند، بلکه لازم است مورد اهمیت و تعظیم همه ی مردم باشند همان طوری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین بودند و همیشه در دیده ها با عظمت یاد می شدند⁽²⁾.

از جمله لازم است پیامبران الهی برخوردار از کمال عقل و هوش و ذکاوت باشند تا فریب نخورند چون فریب خوردن موجب تمسخر می گردد. اگرچه او را

ص: 222

1- (1) تجرید الاعتقاد، ص 213.

2- (2) ر. ک: بحار الانوار، ج 16، ص 149.

پاک و بی آلايش بدانند و نيز بايد در قوت رأی و تصميم گيری و آنچه پيش بينی می کند نیرومند باشد نيز لازم است پیامبر الهی از سهو و نسيان و فراموشی مصون باشد، زیرا اگر یک دفعه سهو بکند ديگر عملش برای مردم حجت نخواهد بود و آنان نمی توانند متابعت و پیروی از او را واجب بدانند. در حالی که اگر مسلمانان شنیده و یا دیده باشند که مثلاً یک بار پیامبر فلان جنس را خریده و یا فلان معامله ای کرد آن را دليل جائز بودن آن می دانند زیرا همان طوری که گفتار پیامبر حجت است سیره و عمل او هم حجت است ولی اگر سهو و نسيان بکند عمل او از حجت ساقط می گردد.

و نيز بايد پیامبر الهی از جهت پدران و اجدادش چنان نباشد که مردم او را سبک شمارند و از جهت مادران پارسا و پاک باشند و ما اين موضوع را در بحث از نسب و اجداد پیامبر اسلام صلی الله عليه و آله و سلم به اثبات رسانيدیم که پدران و مادران آن حضرت تا حضرت آدم همگی موحد و خداپرست و همه آنان از نکاح شرعی متولد شدند و نيز همگی آنان از سوابق بسیار روشن و درخشانی برخوردار بودند و هيچ کسی حتی دشمنان آن حضرت پیامبر و اجداد او را به اين امور متهم نکردند.

نيز لازم است پیامبر خدا که برای هدایت بشر آمده برخوردار از صفات نیک و فضائل انسانی و اخلاقی باشد و از رذائل اخلاقی چون تند خوئی و درستی و سخت گیری و حسد و غيره بر حذر باشد تا موجب انزجار و تنفر مردم قرار نگیرد.

همين گونه لازم است از مرضهائی که موجب انزجار و تنفر است مانند کسانیکه نمی توانند از بول و غائط خودداری کنند و از جزام، خوره، پیسی و مانند آن مبرا باشد. روشن است که تمام اين شرایط و صفات بر اساس برهان عقلی است زیرا اولاً اگر پیامبری ضعیف الرأی باشد و در کارهایش قوت رأی

نداشته باشد و گرفتار تردید و حیرت باشد نمی تواند به هدف برسد و ثانیاً موجب تنفر مردم از آنها می شود، از انظار مردم ساقط می گردد(1).

علامه فیض کاشانی قدس سره نیز می گوید:

واجب است شخص پیامبر از هر چه موجب آلودگی و پستی و عار و ننگ او می شود مانند درشتی، خشونت، حسد، بخل، دنائت و پستی پدران و ناپاکی مادران و زن صفتی و کارهای زنانگی و نظائر اینها پاک و منزّه باشد، همان گونه که باید از گناهان کوچک و بزرگ چه عمدی و چه سهوی مصون باشد. همه ی اینها بدین جهت است که طبع مردم از وی رمیده نگردد، بلکه با میل و رغبت به فرمان او تن دهند(2).

بسیار واضح است که اگر رهبران سیاسی و خصوصاً رهبران مذهبی کمترین سوء سابقه در خود و یا در همراهان و پدران و مادرانشان وجود داشته باشد احترام لازم را در دیده های مردم ندارند تا چه برسد به پیامبران الهی که مسئولیت تبلیغ وحی الهی و پیامهای خدا را برای مردم بر عهده می گیرند. و لذا می بینم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آنچنان از سوابق نیک برخوردار بودند که حتی در زمان جاهلیت او را امین می خواندند و از صادق ترین افراد مکه معظمه به شمار می رفتند و همیشه مورد اعتماد مردم بودند.

از جناب عبدالله بن عباس روایت است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کوه صفا بالا رفتند و با ندای «یا صباحاه» - که در وقت رسیدن خبرهای مهم گفته می شد - مردم مکه را ندا کردند. قریش با این ندای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند و گفتند: ای محمد چه شده است که ما را با این صیحه ندا کردی؟ پیامبر گرامی فرمودند:

ص: 224

1- (1) ر. ک: کشف المراد، علامه حلی، ص 274.

2- (2) علم الیقین، فیض کاشانی، ص 257.

ای مردم اگر من به شما خبر دهم که فردا صبح گاه و یا شب دشمن بر شما حمله می کند آیا مرا تصدیق می کنید! همگی گفتند: آری قبول می کنیم ما هرگز از تو دروغی سراغ نداریم. آنگاه که از مردم به صداقت و راستی خودش اقرار گرفت فرمود: ای مردم بدانید من پیامبر خدا هستم و شما را از عذاب الهی و قیامت می ترسانم و شما را بدان انداز می کنم. همگی سکوت کرده و گوش دادند گویا تحت تأثیر قرار گرفتند. ولی در این میان ابولهب گفت: آیا ما را برای همین منظور در اینجا جمع کرده ای؟ در اینجا بود که خدای متعال سوره ی تبت ید ابی لهب را بر پیامبر نازل کرد و او و همسرش را مورد نکوهش قرار داد. (1)

علت موفقیت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بر خورداری از سوابق نیک پدران و مادران و دارا بودن فضائل نفسانی و اخلاق حسنه و دوری ایشان از صفات رذیله خصوصا نزاهت ایشان از غلظت و خشونت و پرهیز از سوء خلق بوده است و این امور حقانیت ایشان را برای انسانهای بی غرض ثابت کرده است که ما در بخش فضائل اخلاقی ایشان به بعضی از آنها اشاره کردیم.

از علت های دیگر موفقیت آن بزرگوار، بر خورداری ایشان از عقل کامل و قوت رأی و تدبیر و دور اندیشی صحیح بوده است. و از همه مهمتر اینکه آن حضرت دارای صفا و حسن سیرت و صورت و اعتدال قامت و زیبایی اندام بودند، به طوری که هر کس ایشان را می دید شیفته ایشان می شد و هیچ گاه از ایشان دست بر نمی داشت. و از آنجایی که لازم است پیامبران و حجت های الهی دارای زیبایی ظاهر هم باشند.

ص: 225

1- (1) دلائل النبوه، بیهقی، ج 2، ص 182؛ مجمع البیان، ج 1، ذیل سوره.

خداوند متعال درباره داود نبی فرموده است:

(وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) 1.

«خداوند داود را در علم و دانش و زیبایی و قوت جسمانی از همه شما بیشتر داده است».

ص: 226

امکان تحقق عصمت

تعریف عصمت

مراحل عصمت

دلایل عصمت پیامبران

محدوده عصمت پیامبران

عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اشکالات بر عصمت و جواب آنها

منشأ شبهه به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از شرایط اساسی و مهم در مسأله نبوت، عصمت از گناه و انحراف و خطاء و اشتباه است. زیرا همین موضوع است که آنان را از سایر مردم ممتاز و اطاعت آنان را بر مردم واجب می کند. و نیز به واسطه همین عصمت است که آنان می توانند با مبدأ عالم، ارتباط مستقیم پیدا کنند و به مقام «فتدلی» نائل و از تمام مردم به خدا نزدیک تر شوند. و در حقیقت همین موضوع است که آنان را شایسته ی مقام بلند ولایت تکوینی و تشریحی می کند.

امکان تحقق عصمت

بدون شک این ویژگی در انبیای الهی و سایر معصومان مانند امامان علیهم السلام به عنایت خدای متعال است، ولی نه بدان معنی که از شخص معصوم سلب اختیار شود و توانایی انجام گناه نداشته باشد و یا کمبودی در وجود آنان باشد و فاقد نیروی شهوت و غضب باشند. بلکه پیدایش عصمت به اختیار؛ و با به کار گرفتن عوامل بازدارنده از گناه؛ و نیز توفیق یاری پروردگار متعال است؛ یعنی دو عامل مهم در تحقق عصمت دخالت دارد: اول توفیق الهی و تفضلات خداوند متعال و دوم: اختیار و انتخاب و اکتساب خود معصوم علیه السلام.

یکی از دلایل تحقق و امکان عصمت این است که عوامل باز دارنده از گناه در وجود پیامبران الهی وجود دارد و آن دو عامل است: یکی ایمان و دیگری

عقل و ادراک بر کشف نیروی عامل گناه، زیرا به طور کلی نیرویی که عامل گناه است دو چیز است: شهوت و غضب. این دو نیرو موازنه با دو عامل باز دارنده است و هر کدام از دو طرف که در میدان عمل پیروز شد مسلم اثر آن فرد ظاهر می شود.

در انبیای الهی دو عامل باز دارنده از گناه؛ یعنی ایمان و عقل و ادراک چنان نیرومند است که هیچ امکان ندارد مغلوب نیروی شهوت و غضب شود و همواره این دو نیروی غضب و شهوت مغلوب عقل و ایمان آنها می شود. در اثر قوت ایمان، باطن آنان تصفیه شده و مطالعه جمال الهی و ملاحظه حق، دل آنها را چنان محکم و احاطه کرده که هرگز معصیت از آنها صادر نمی شود و درعین حال قدرت بر معصیت در آنها منتفی نشده و مسلوب الاختیار نیستند و ایمان و عقل خود را از عنایات خداوند دارند و همواره از خدا مدد می طلبند.

نمونه آنها یوسف صدیق علیه السلام است. آنگاه که پیشنهاد عمل ناشایسته از طرف همسر عزیز مصر به او می شود می گوید:

(قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ) 01.

«پروردگار من زندان رفتن را از آنچه مرا بدان دعوت می کنند دوست تر دارم و اگر کید و مکر این زنها را از من برنگردانی به آنان میل می کنم و سرانجام از جاهلان خواهم بود گناهکار عالم و آگاه، مانند جاهل است.»

به هر حال شدت نورانیت و صفای باطن و درک قبح و زشتی گناه و نیز ایمان محکم به خدای متعال پیامبران را در برابر گناهان، معصوم قرار داده است.

متکلم بزرگ امامیه شیخ مفید می گوید: عصمت از جانب خداوند است و آن این است که به انسانی توفیق دهد که از هر چیزی که خداوند مکروه دارد سالم و محفوظ بماند، و این توفیق الهی مشروط به این است که انسان اطاعت خدا کند و طاعات و عبادت الهی را انجام دهد. مثال عصمت مانند این است که شخصی در حال غرق شدن باشد و به او ریسمانی بدهند که اگر او به این ریسمان چنگ بزند و آن را رها نکند نجات پیدا می کند و ما آن ریسمان را عصمت می نامیم. لطف و توفیق از جانب خدا نیز همین گونه است و اگر انسان، اطاعت خدا بکند توفیق و عصمت نامیده می شود و اگر اطاعت نکند نه توفیق است و نه عصمت و خداوند به همین مطلب در قرآن اشاره کرده است آنجا که می فرماید: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) 1 (حبل الله) همین دین الهی است. آیا اینگونه نیست که هر کس از امر الهی امتثال کند از وقوع در عقاب و عذاب الهی محفوظ می ماند.

بنابراین تمسک به فرمان الهی و اعتصام به آن، لطف و توفیق و عصمت است که در اثر اطاعت خدا به دست آمده است. بنابر این مؤمنان واقعی، ملانکه، پیامبران و امامان از گناهان معصوم هستند چون آنان تمسک به اطاعت الهی کرده اند (1).

حاصل کلام شیخ مفید قدس سره همان بود که پیش از این یاد آور شدیم که عصمت دو رکن مهم دارد: اول توفیق خداوند است که از راه اطاعت و امتثال و تمسک بدین الهی بدست می آید؛ دوم اختیار و انتخاب خود شخص معصوم است که در

ص: 231

مقام اکتساب و تحصیل آن بر می آید. و امکان تحقق عصمت در پیامبران و امامان علیهم السلام بسیار روشن است. بلکه غیر از انبیاء و امامان علیهم السلام ممکن است انسانهای کامل دیگری نیز باشند که از مقام بلند عصمت برخوردار شوند، در حالی که نه پیامبر بودند و نه امام. مانند حضرت مریم مادر عیسی مسیح علیه السلام که خداوند در قرآن به عصمت او شهادت داده است و یا حضرت فاطمه دختر بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که آیه ی شریفه تطهیر شهادت به عصمت ایشان داده است. بلکه در هر یک از مؤمنان صالح و بندگان شایسته الهی ممکن است که هر کدام دارای مرتبه ای از مقام عصمت باشند. چون هر کس در او عقل و ادراک و ایمان به خدا باشد به همان نسبت بر خوردار از مقام عصمت است و این مطلب هم برهانی است و هم وجدانی و برای هر منصفی روشن است و نیازی به بیان بیشتری ندارد.

تعریف عصمت

در اینجا لازم است عصمت را از دیدگاه لغت شناسان و متکلمان تعریف کنیم و مراحل آن را بیان نماییم.

عصمت در لغت به معنی نگه داشتن و مانع شدن به کار می رود (1). و در اصطلاح متکلمان به ملکه و حالت راسخ شده نفسانی که انسان را از گناه و یا خطا و اشتباه منع می کند؛ تعبیر و تفسیر می شود. ممکن است که همین ملکه ی نفسانی مانع از ارتکاب گناه بشود و یا اینکه خداوند مانع است و پیامبر خود را از گناه منع می کند. می توان گفت هر دو تعبیر فی الجمله صحیح است.

ص: 232

1- (1) ر. ک: طریحی، مجمع البحرین، ج 3، ذیل ماده «عصم».

«العصمه صفة للانسان يمتنع بسببها عن فعل المعاصي و لا يمتنع بدونها(1)؛ عصمت صفتی است مخصوص انسان که به سبب آن از انجام گناهان منع می شود و بدون آن هرگز از معاصی جلوگیری نمی شود».

مراد از کلمه صفت در کلام ایشان ملکه ی عصمت است پس معصوم کسی است که مصون از خطاء و گناه باشد و فرقی نمی کند که عاصم خدا باشد یا ملکه ی نفسانی که همان صفت راسخ شده در نفس است. بدین معنی که فاعل بعید آن خدا باشد که البته هیچ منافاتی ندارد. چراکه اگر عاصم را ملکه ی نفسانی بدانیم باید گفت که این خدای متعال است که تفضل کرده و این ملکه نفسانی را به او داده است و یا این که خدای متعال است که به شخص پیامبر توفیق داده تا اینکه ملکه را به دست آورد تا او را از معصیت و یا حتی از خطا و اشتباه حفظ کرده است و درحقیقت حافظ حقیقی اوست و آن ملکه ی نفسانی تنها وسیله ای است برای حفظ شخص پیامبر و یا معصوم از ارتکاب گناه. چنانکه در بعضی از دعاها آمده است «یا عاصم قلوب النبیین»(2).

مراحل عصمت

با تعریفی که از عصمت ارائه کردیم روشن شد که عصمت دارای درجات و مراحل است که باید تمام آن مراحل در وجود انبیای الهی باشد تا اطاعت آنان بر مردم واجب و حجت خدا بر آنان تمام شود؛ یعنی بعد از آنکه پیامبران باید از انحراف فکری و اعتقادی مصونیت داشته باشند باید مراحل دیگری از ملکه ی عصمت نیز در وجود آنان باشد.

ص: 233

1- (1) قواعد المرام فی علم الکلام، ص 125.

2- (2) مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

یکی از آنها عصمت از گناهان در حالات شخصی خودشان است؛ یعنی معصوم کسی است که با اختیار خودش و با قصد و آگاهی مرتکب گناه نمی شود، حتی در عمل شخصی و خانوادگی خودش اگرچه ارتباطی هم با وحی و رسالت و یا مقام تبلیغ او نداشته باشد؛ مانند اینکه خیانتی از او صادر شود و یا دروغ بگوید و یا کسی را بدون مجوز شرعی سب کند. مسلم اینگونه معاصی نباید از پیامبر صادر شود.

مرحله دوم، عصمت از اشتباه و خطاست؛ یعنی معصوم کسی است که علاوه بر ترک گناه؛ از خطا و اشتباه هم بر کنار است. عصمت نوع اول مربوط مقام عمل است ولی عصمت دوم اعم است از عمل و غیر آن؛ یعنی شامل ادراکات و تشخیص هم می شود. در واقع شخص معصوم مانند پیامبران و امامان نه تنها در مقام عمل گناه نمی کنند بلکه در تشخیص هم دچار خطاء نمی شوند. و نیز در مقام بیان مقصود هم به اشتباه دچار نمی شوند؛ یعنی هم درست می فهمند و هم درست بیان می کنند.

مرحله سوم، عصمت در مقام تلقی وحی و دریافت آن است.

مرحله چهارم، عصمت در مقام ابلاغ وحی و رسالت الهی است می توان گفت که قوام نبوت به این دو مرحله ی عصمت بستگی دارد. اگر این دو نوع از عصمت نباشد و یا نتوانیم این دو را برای پیامبر اثبات کنیم هدف پیامبر از نبوتش نقض می شود. این دو نوع از عصمت هم در مقام تلقی و دریافت است و هم در مقام تبلیغ وحی و رسالت. اگر بر پیامبری وحی نازل شود ولی او نتواند بفهمد که آنچه نازل شد آیا وحی الهی بود و یا از القائنات شیطانی و یا القائنات درونی خودش و یا چیز دیگری، قطعاً حجت بر مردم تمام نمی شود چرا که مردم نمی توانند به چنین پیامبری اعتماد کنند.

توضیح مطلب این است که گاهی برای انسان ادراکاتی حاصل می شود که اصلاً در صدد فهم آنها نبوده است. ولی ناگهان به ذهنش خطور می کند که اینگونه القانات - اگر چه گاهی مطابق با واقع هم باشد ولی وحی نیست - چیست و این که القاء کنند و ایجاد کننده این ادراک کیست؟

گاهی مرتبه ای از نفس خود انسان است؛ یعنی مرتبه ی باطنی نفس به مرتبه ی ظاهری نفس ادراکاتی القاء می کند و خود شخص از القاء کننده غافل است و این شعور مرموز ناآگاهانه از عجائب نفس است.

گاهی از تأثراتی است که از نفوس دیگران به انسان منتقل می شود. و گاهی از القانات شیطان است. و گاهی ممکن است از اجنه باشد که از نوع همان تأثراتی باشد که در انسانها القا می کنند.

حال اگر به پیامبری وحی شود و او درست نفهمد که این ادراکات از کدام الهامات است آیا از نفس خود اوست و یا از نفوس دیگران و یا از اجنه و شیاطین و یا اینکه وحی الهی است و به هر حال بین آنها نتواند تمییز دهد، به چنین کسی نمی توان اعتماد کرد. چه بسا بین وحی الهی و القانات شیطانی و یا باطنی خودش خلط کرده باشد. بنابراین برای بر طرف کردن این بی اعتمادی باید پیامبران الهی در مقام تلقی و دریافت وحی معصوم باشند.

اگر پیامبری، وحی خدا را درست دریافت کرد و واقعا هم فهمید که این وحی خداست ولی در مقام ابلاغ وحی به مردم دچار اشتباه شود مثلاً مطالب وحی را در اثر اشتباه و خطا، کم و یا زیاد و نکات مهمی را حذف کند و یا مطالب دیگری را با مضمون وحی مخلوط کند باز چنین پیامبری مورد اطمینان نخواهد بود و در نتیجه حجت بر مردم تمام نخواهد شد. پس عقلاً واجب است که پیامبر الهی در مقام ابلاغ وحی هم معصوم باشد.

در واقع باید گفت این دو نوع از عصمت از مقومات نبوت است و بدون این دو نوع از عصمت، نبوت و ارسال رسل بی فایده خواهد بود. و نفس همان ادله ای که دلالت بر ضرورت اصل نبوت می کند، بر ضرورت و لزوم عصمت در مقام تلقی و دریافت وحی و عصمت در مقام تبلیغ نیز دلالت می کند.

دلایل عصمت پیامبران

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی سه دلیل برای اثبات عصمت پیامبران ذکر کرده است و علامه حلی قدس سره در کشف المراد آنها را شرح و تفسیر کرده است.

دلیل اول این است که هدف از بعثت انبیاء جز از راه عصمت آنان تأمین نمی شود، پس واجب است که پیامبران الهی از گناهان و خطاها و اشتباهات مصون باشند.

توضیح این برهان این است که اگر جایز باشد که پیامبران الهی مرتکب گناه بشوند، مثل اینکه پیامبر دروغ بگوید ممکن است در امر و نهی هم دروغ بگوید؛ مثلاً در جایی که باید امر کند نهی نماید و یا بالعکس و یا مثلاً وحی الهی را ابلاغ نکند و یا کم و زیاد کند و لازم این امکان، این است که هیچ کس به گفته های پیامبر اعتماد نکند و اصلاً در اوامر و نواهی او اطمینان پیدا ننماید، چون امکان خطا و اشتباه و یا دروغ وجود دارد. بنابر این موجب نقض غرض می شود و با اساس نبوت و رسالت تعارض و تنافی دارد پس واجب است پیامبران از معصیت و خطا و اشتباه مصونیت داشته باشند.

دلیل دوم: این است که عقلاً و شرعاً اطاعت پیامبران واجب و مخالفت با آنان حرام است.

همان گونه که در قرآن آمده است:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ). (1)

معنای این آیه عام است، زیرا مفاد آیه این است که اطاعت پیامبر الهی به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی واجب است. بنابراین اگر معصیتی هم از آنان سرزند مثل اینکه از راه دروغ بستن به خدا، از او امر و یا نهی صادر شود آیا اطاعت از او واجب است یا نه؟

اگر اطاعت واجب نباشد لازمه اش نقض غرض از اصل بعثت پیامبران است و اگر اطاعت او واجب باشد لازمه اش این است که ارتکاب گناه جایز باشد. در صورتی که قطعاً ارتکاب گناه از هیچ کس جایز نیست چون معصیت الهی است و باز هم موجب نقض غرض خواهد بود.

دلیل سوم این است که اگر پیامبری مرتکب گناهی بشود بر همه ی مردم واجب است که انکار منکر کنند و او را از این گناه باز دارند، چون دلائل وجوب امر به معروف و نهی از منکر عام است و شامل منکراتی که از پیامبر صادر می شوند نیز می شوند. و اگر جایز باشد که پیامبر را هم مانند دیگران نهی از منکر کنیم موجب اذیت و ناراحتی او خواهد شد. در صورتی که ایذای پیامبران حرام است، چون در قرآن مورد نهی قرار گرفته است و فرموده است:

(وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ) 2

پس ثابت می شود که پیامبران الهی از جمیع گناهان معصوم اند و خطا و اشتباهی از آنان صادر نمی شود.

ص: 237

دلیل اول خواجه طوسی در حقیقت استفاده از برهان حکمت است. به این بیان که اگر پیامبران الهی گناه بکنند و یا خطا و اشتباهی از آنان صادر شود باحقیقت نبوت منافات دارد و موجب نقض غرض می شود. و این دلیل؛ عصمت آنان در مقام تلقی و دریافت وحی و عصمت در مقام تبلیغ وحی و احکام الهی را ثابت می کند.

با دو دلیل دیگر نیز عصمت در اعمال شخصی را ثابت می کند. این سه برهان را خواجه طوسی در این عبارت کوتاه بیان فرموده است:

«و یجب فی النبئی العصمه لیحصل الوثوق فیحصل الغرض و لوجوب متابعته و ضدها و الانکار علیهم»⁽¹⁾.

محدوده عصمت پیامبران

اشاره

اگرچه اصل وجوب عصمت در انبیای الهی مورد اتفاق و اجماع تمام فرقه های مسلمانان است ولی در محدوده آن اختلاف نظر وجود دارد، مثلاً در اینکه پیامبر خدا بعد از بعثت نباید گناه کبیره مرتکب شود همه ی مسلمانان قبول دارند. اما گروهی از معتزله می گویند جایز است بعد از بعثت و رسیدن به مقام نبوت گناه صغیره از پیامبر صادر شود.

البته در اینکه بر چه اساسی گناه صغیره صادر می شود نیز مورد اختلاف است. بعضی گفته اند ممکن است از روی سهو و نسیان و یا از جهت خطا در مصداق باشد. مطلب دیگر اینکه صدور گناه صغیره چون به وسیله کارهای خیر و ثواب حبط می شود و عقابی ندارد پس اشکالی ندارد⁽²⁾.

ص: 238

1- (1) کشف المراد، ص 274.

2- (2) همان.

همین طور از دیدگاه اشاعره و معتزله، ارتکاب گناه صغیره قبل از بعثت هیچ منعی ندارد. حتی از بعضی عامه نقل شده است که ارتکاب گناه کبیره هم برای پیامبران قبل از بعثت جایز است.

ولی اعتقاد ما شیعیان امامیه در مورد عصمت انبیای الهی این است که آنها از اول تا آخر عمر از جمیع گناهان، چه کبیره و چه صغیره و چه قبل و چه بعد از نبوت و همین طور از خطا و نسیان و اشتباه معصوم و مصون هستند و صدور معصیت صغیره همه از آنان جایز نیست. و دلیل هائی که قبلاً از قول خواجه طوسی و علامه حلی نقل کردیم آنها را اثبات می کند.

اما از آنجایی که در بعضی از مراحل عصمت و نسبت به بعضی از گناهان با اهل سنت اختلاف نظر داریم، مثل اینکه گفته اند قبل از رسیدن به مقام نبوت جایز است گناه صغیره از پیامبر صادر شود و یا اینکه بعد از رسیدن به مقام نبوت باز ممکن است گناه صغیره از او صادر شود لازم است برای ردّ این دو مطلب اقامه دلیل کنیم تا شبهه بر طرف گردد.

کلام سید مرتضی قدس سره

برای ردّ این دو مطلب به سراغ کلام سید مرتضی متکلم و دانشمند نامی شیعه می رویم.

ایشان در کتاب الذخیره فی علم الکلام می گوید:

دلیل بر اینکه پیامبران الهی قبل از رسیدن به مقام نبوت مرتکب هیچ گناهی نمی شوند این است که دلیل تنفیر اقتضای آن را دارد. زیرا بسیار روشن است که نفوس انسانها و فطرت آنان به کسی که اصلاً و ابداً مرتکب گناهی نشده است تمایل بیشتر و برای پذیرش قول او آمادگی و استعداد بیشتر و زیادتری دارد. همان طور که مردم از کسی که از گناهان و لغزشها پاک است نیز اطمینان بیشتر دارند تا انسانهایی

که مرتکب گناه می شوند و یا قبلاً مرتکب شده اند، اگرچه پیش از رسیدن به مقام نبوت باشد و اگرچه از آن گناه توبه هم کرده باشد.

بنابراین باید بگوییم واجب است که انبیای الهی از گناهان کبیره و صغیره چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت معصوم و مصونیت کامل داشته باشند و هیچ گناهی از آنان صادر نشود اگرچه از آن گناه توبه هم کرده باشد. اگرچه آن گناه صغیره با کار خیر و ثواب بعضی از عبادات کفاره هم شده باشد، چون با رفتن عقاب و عذاب زشتی و قبح ذاتی گناه از بین نمی رود.

زیرا این قبح و زشتی مربوط به اصل مخالفت با خدای متعال است و حتی می توان گفت با رفتن عقاب و عذاب از گناه بودن خارج نمی شود، زیرا عنوان معصیت بر آن صدق می کند و می توان به آن شخصی که مرتکب گناه شده است گناه کار گفت.

بنابراین به اهداف تربیتی که یکی از اهداف مهم پیامبران است نمی رسیم، مگر اینکه پیامبر خدا در تمام زمانها از جمیع گناهان چه کبیره و چه صغیره معصوم باشد(1).

ایشان در جای دیگر می گویند جایز نیست که خدای حکیم کسی را به رسالت مبعوث و اطاعت از او را به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی واجب کند و نیز بر مردم واجب باشد که او را تصدیق کنند، ولی در عین حال دارای صفاتی باشد که موجب تنفر و انزجار مردم باشد، مانند گناه صغیره در هر وقت که باشد چه پیش از نبوت و یا بعد از آن.

از طرف دیگر خداوند متعال پیامبران خود را از صفات رذیله مانند غلظت و تندخویی و بسیاری از امراض جسمانی که موجب تنفر مردم می شود از قبیل جذام و برص بر حذر داشته و دلیل تمام این امور همین تنفر و انزجار و نفرت مردم است.

ص: 240

پس نتیجه می‌گیریم که اگر گناه صغیره ای هم موجب تنفر و دوری مردم از او شود باید از آن مصونیت داشته باشد. (1)

با این استدلال محکم و متین سید مرتضی قدس سره روشن گردید که محدوده ی عصمت در پیامبران الهی از خطا و اشتباه در تمام عمر و از همه ی معاصی - چه صغیره و چه کبیره - می‌باشد.

عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

قطعاً مصداق این بحث عمومی وجود عزیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که از اول تا پایان عمر از تمام معاصی کوچک و بزرگ مبرا و منزّه بوده اند.

به شهادت مورّخان همان طوری که - در فصلی که در بیان نسب ایشان بحث کردیم - یاد آور شدیم همه به اینکه آن جناب از انحرافات زمان جاهلیت و دنائت آن مصون مانده و آلوده نشده اند اعتراف دارند و همگی به امانت و صداقت آن بزرگوار شهادت داده اند.

آیات متعددی از قرآن به عصمت آن جناب شهادت می‌دهند. از آن جمله است آیه شریفه تطهیر که مسلماً مصداق روشن آن وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که خطاب به آن حضرت فرموده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) 2 .

«جز این نیست که خدا اراده کرده است که از شما خانواده ی پیامبر هرگونه پلیدی و ناپاکی را ببرد و شما را پاک و پاکیزه گرداند»

ص: 241

علاوه بر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه دلیل بر عصمت علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام و دو امام بزرگوار ما امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام نیز هست.

هم چنین خداوند متعال در سوره نساء فرموده است:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُدُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) 1 .

«و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نمی بود گروهی از آنان (دشمنان اسلام) همت خود را بر آن گماشته بودند که تو را از راه صواب باز دارند و گمراه کنند، ولی به لطف خدا آنها خود را از راه صواب دور ساخته، به تو هیچ زیانی نخواهند رسانید و خدا بر تو کتاب (قران مجید) و مقام حکمت را نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو یاد داد و فضل و رحمت خدا بر تو بزرگ و بی اندازه است».

علامه طباطبائی در ذیل این آیه می فرماید:

«جمله (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) در مقام تعلیل برای جمله (وَمَا يَصُدُّ رُونِكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ) و یا برای مجموع جمله (وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُدُّ رُونِكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ) است و در هر صورت انزال کتاب و تعلیم حکمت که در آیه ذکر شده مانع از تأثیر دیگران در گمراه کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ملاک عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین انزال کتاب و تعلیم حکمت است و مراد از این جمله عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه آن چیزی که عصمت پیامبران به آن حاصل می شود نوعی علم و آگاهی خاصی است که صاحبش را از گناه و خطا باز می دارد. به عبارت دیگر مانع از ضلالت و گمراهی می شود که مقصود دشمن بوده است. و از همین جا می فهمیم که قوه ای که عصمت، نام دارد یک سبب شعوری و ادراکی است که به هیچ وجه مغلوب نمی شود و این شعور غیر از شعور و ادراکی است که از سایر ملکات اخلاقی مثل شجاعت و عدالت و تقوا به دست می آید که آثار آنها به طور غالب است نه همیشگی. چون آن ملکات اخلاقی مادامی اثر دارند که صاحبش به آن التفات و توجه داشته باشد، مثلاً کسی که دارای ملکه ی تقواست تا زمانی که متوجه فضیلت آن است مایل به پیروی از شهوت نیست و به مقتضای تقوا عمل می کند ولی تا زمانی که آتش شهوت شعله ور شد مغلوب آن قرار می گیرد و گاهی شهوات نمی گذارند که انسانی متوجه فضیلت تقوا شود و این شعور را تضعیف می کند.

اما عصمت و شعور ناشی از آن، اینگونه نیست و اگر این شعور هم از اقسام سایر شعور بود که ما به آن آشنا هستیم در آن تخلف راه پیدا می کرد و احیاناً ممکن بود که اثر نکند. بنابر این این علم و شعور از سنخ سایر علوم و ادراکات نیست که قابل تعلیم و اکتساب باشد.

خداوند در جمله (وَ عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمَانِ) که خطاب به حضرت آدم و حوا است مخصوص شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ اشاره به همین مطلب کرده است که بر خلاف سایر علوم هیچ گاه مغلوب هیچ یک از قوای شعوری دیگر نمی شود بلکه همیشه غالب است و آنها را در استخدام خود دارد و لذا پیوسته و به طور دائم صاحبش را از گمراهی و خطا باز می دارد. و در روایات هم وارد شده است که پیامبر و امام دارای روحی

هستند به نام روح القدس که او را از معصیت و خطا حفظ می کند و این دو آیه به همین روح القدس اشاره دارد (1).

معلوم شد که آیه ی شریفه به طور مطلق مقام عصمت را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اثبات کرده است و سنخ آن را هم یک شعور و آگاهی مرموز و مخصوص می داند که از جهت لیاقت و استعداد؛ ذاتی و اکتسابی است که از باب منت و لطف و رحمت به ایشان از ناحیه خدای متعال اعطاء گردیده است.

این عصمت شامل تمام مراحل آن می شود؛ یعنی عصمت در احوال شخصی، عصمت در مقام تلقی وحی، عصمت در مقام تبلیغ رسالت و عصمت در خطا و اشتباه. و نیز به طور مطلق عصمت را برای پیامبر از همه ی گناهان صغیره و کبیره و در تمام عمر چه قبل از رسالت و چه بعد از آن بیان می کند. پس این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در تمام عمر معصوم می داند و ما از جهت اختصار متعرض سایر آیات نمی شویم و به وقت دیگری موکول می نماییم.

اشکالات بر عصمت و پاسخ آنها

اشاره

از مباحث قبل، روشن شد همان گونه که امامیه عقیده دارند واجب است انبیای الهی از ابتدای تولد تا پایان عمر از تمام گناهان کبیره و صغیره و از خطا و اشتباه معصوم باشند؛ یعنی علاوه بر اینکه در مقام تلقی و دریافت وحی و تبلیغ، گناه و خطا و اشتباهی ندارند در اعمال شخصی خودشان نیز مرتکب گناه و معصیت نمی شوند.

ولی در میان اهل سنت نظرهایی وجود دارد که بعضی از مراحل عصمت را منکر می شوند. بعضی از آنها می گویند لازم نیست که قبل از رسیدن به

پیامبری

ص: 244

معصوم باشند. بعضی دیگر هم می گویند بعد از نبوت ممکن است پیامبران مرتکب گناهان صغیره بشوند.

دست آویز آنان شبهاتی از آیات قرآن کریم است که از بعضی آیات استفاده می شود که برخی از پیامبران مرتکب گناه شده اند.

این بحث از ابتدا بین شیعیان و اهل سنت مطرح بوده است. روایات زیادی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام درباره عصمت انبیاء و شبهات منکرین وارد شده تا آنجا که در زمان حضرت امام رضا علیه السلام قسمتی از سؤالات مأمون از آن حضرت درباره عصمت انبیاء بوده است.

آیات که مورد دست آویز منکران بعضی از مراحل عصمت واقع شده است به طور کلی دو دسته است:

دسته اول: آیاتی است که به پیامبران گذشته مربوط است.

دست دوم: آیاتی است که درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است.

ما در این بحث به آیات دسته اخیر می پردازیم و بحث از دسته اول را به وقت دیگری موکول می کنیم. البته می توان گفت از بحث و بررسی آیات دست دوم، جواب اشکالات آیات دسته اول نیز معلوم می شود.

در قرآن مجید آیاتی است که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور صریح نسبت گناه و یا استغفار داده شده است.

مانند این آیه شریفه:

(فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَ مَثَوَاكُمْ) 1 .

ص: 245

«ای پیامبر بدان اینکه خدایی نیست جز خدای یگانه و استغفار کن برای گناه خود و گناه مردان و زنان مؤمن و خداوند منازل انتقال شما را به آخرت و منازل همیشگی و دائمی شما را می داند».

آیه دوم این است که می فرماید:

(فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ) 1 .

«ای پیامبر صبر و استقامت پیشه کن به درستی که وعده ی خدا حق است و استغفار کن برای گناه خودت و شامگاهان و صبح گاهان خدا را تسبیح کن».

ظاهر این دو آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتکب گناهی شده است که خداوند امر می کند که از گناهت استغفار کن و معلوم می شود که پیامبر معصوم نبوده است و لزومی ندارد که در تمام عمر معصوم باشد.

مورد سوم آیات اول سوره فتح است:

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) 2 .

«به درستی که ما فتح کردیم برای تو را فتحی آشکار تا خداوند بیامرزد گناه گذشته و آینده تو را و تمام گرداند نعمتش را و تو را به راه راست هدایت کند».

در این آیه علاوه بر اینکه در گذشته به پیامبر نسبت گناه داده است گناه متأخری هم برای پیامبر اثبات می کند و می فرماید گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده است. پس از این آیه استفاده می شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مرتکب گناهی شده آن هم نه یک بار بلکه بیشتر.

جواب این آیات

قبل از بیان اصل جواب، لازم است مقدمه ای را بیان نماییم و آن این است که باید توجه داشته باشیم که تعابیری مثل عصیان، ذنب، استغفار و یا توبه همه جا ملازم با گناه و ارتکاب کار حرام نیست. بنابراین لازمه اش عدم وجود عصمت در انبیاء نخواهد بود، زیرا آنچه ما در مورد پیامبران الهی معتقدیم این است که مرتکب معصیت به معنی محرمات الهی نمی شوند یعنی اگر چیزی مورد نهی تحریمی از طرف شارع مقدس باشد هیچ یک از پیامبران انجام نمی دهند و اگر نهی ارشادی و یا تنزیهی باشد اگر چه در مورد آنها واژه های عصیان و ذنب و استغفار هم اطلاق شود، این اطلاق منافاتی با عصمت ندارد. زیرا عصیان و مرادفات آن به معنی مخالفت با امر و نهی است اعم از اینکه امر و نهی مولوی و تحریمی باشد یا نباشد. ولی اگر به معنای ارشاد و یا نهی کراهتی باشد حرام نیست، اگر چه ترک اولی محسوب می شود و ترک اولی هیچ گاه منافاتی با عصمت ندارد.

بعد از بیان این مقدمه می گوئیم آن دسته از آیاتی که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و دلالت بر ذنب و استغفار دارد یک جواب دارد و آیه اول سوره فتح هم یک جواب مخصوص به خود دارد.

اما آیاتی که مطلقاً به استغفار امر می کند و یا نسبت گناه و ذنب به پیامبر داده است. با توجه به مقدمه ای که بیان شده می گوئیم این آیات دلالتی ندارد که پیامبر

مرتکب حرام شده است؛ یعنی حرام شرعی انجام داده است، بلکه ممکن است بگوییم ترک اولی بوده است و یا بگوییم پیغمبر اکرم مرتکب مکروهی شده است، بلکه ممکن است گفته شود اینها مکروهی هم نبوده است. بیان این مطلب احتیاج مقدمه ای دارد و آن این است که ممکن است ذنب در یک جامعه ای نسبت به قانون الهی تصور شود. مانند اینکه چیزی از نظر قانونی حرام باشد شرعاً و یا ممنوع باشد قانوناً و کسانی که این گناه را مرتکب می شوند ممکن است در دنیا مجازات‌هایی داشته باشند و اگر در دنیا مجازات نداشته باشد در آخرت حتماً مجازات دارد، ولی گاهی ممکن است کلمه ذنب بر چیزی به اعتبار معنوی و مافوق قانون اطلاق شود.

بیان کلام علامه طباطبائی رحمه الله

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان بیان می فرماید: ذنب سه گونه است (1)

یک ذنب قانونی؛ مثلاً قانونی وضع می شود که مخالفتش حرام است.

دوم ذنب اخلاقی و آن این است که انسان اعمالی مرتکب شود که با مکارم اخلاق منافات دارد ولو شرعاً حرام نباشد، ولی یک سلسله آثار نامطلوبی دارد که در روح انسان اثر می گذارد.

سوم ذنبی است به نام ذنب در مقام محبت که تابع قانون نیست و موجب رذیلت اخلاقی هم نمی شود، ولی در مقام محبت یک لازمی دارد که مقتضی ضد آن مقام است و اقتضای محبت این است که نسبت به محبوب کمال انقیاد و تسلیم داشته باشد و آن این است که تمام توجهش به محبوب باشد و در هیچ حالی از او غفلت نکند و همتش این باشد که ببیند محبوب هر چه می خواهد آن را انجام دهد و اصلاً توجهش به غیر محبوب نباشد.

ص: 248

اولیای خدا و پیامبران الهی علیهم السلام به واسطه اینکه در مقام رفیعی هستند، اگر توجهی به غیر خدا داشته باشند آن را برای خود ذنب و گناه تلقی می کنند و حتی اگر توجهی به غیر محبوب خودشان پیدا بکنند آن را برای خود گناه می دانند و در مقام استغفار بر می آیند. البته همه ی انبیاء و اولیای الهی در یک مقام و منزلت نیستند بلکه دارای مراتب مختلفی هستند، ولی به هر حال هرچه مراتب قرب بالاتر رود مراتب گناه هم لطیف تر و در عین حال عظیم تر می شوند.

برای تقریب به ذهن می گوئیم که در امور عادی برخورد با یک شخصیت بزرگ فرضاً مرجع تقلید یا یکی از مقامات سیاسی - اجتماعی در یک سطح نیست. یک سطح عمومی هست که همه ی مردم در مقابل آن شخصیت یک وظیفه دارند و در آن مرتبه توهین به او مثلاً حرام است. اگر کسی سب و یا توهین کند گناهی مرتکب شده است. اما اشخاص که به آن شخص بزرگ نزدیک ترند وظائف دقیق تری دارند. اگر خلافی انجام دهند در حقیقت این کار خلاف مقتضای مقام آنهاست چون آن مقام یک اقتضای خاصی دارد، پس نسبت دادن گناه به این اشخاص، مافوق آن محرمات عمومی است که وظیفه ی همه مردم است، بلکه چیزی است مخصوص خود آنها و برای آن شخص چه بسا عظمش بیشتر از آن محرماتی است که مردم مرتکب می شوند. در واقع آن شخص بزرگ اگر گناهی مرتکب شود بیشتر احساس گناه می کند تا یک نفر از افراد عادی و لذا فرموده اند:

«حسنات الابرار سیئات المقربین»⁽¹⁾

مقربان درگاه الهی بر حسب مقام قربشان وظائفی دارند که تخلف از آنها را برای خودشان گناه تلقی می کنند که لازمه ی آن گناه دوری از معبود است نه

ص: 249

1- (1) شیخ حر عاملی، الجواهر السنیه، ص 83.

اینکه لازمه اش عذاب جهنم و محرومیت از بهشت باشد، بلکه بالاترین ترس آنها این است که عنایت محبوب از آنها کم شود.

روشن شد که این پاسخ می تواند جواب تمام آیاتی باشد که به طور مطلق نسبت گناه و یا استغفار را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده است. و همین گونه است پاسخ آیاتی که نسبت گناه و عصیان به حضرت آدم و یا دیگر انبیای الهی داده شده است که به جهت اختصار از آنها صرف نظر می کنیم.

جواب آیه اول سوره فتح

در توضیح آیه اول سوره فتح می گوئیم که این آیه خصوصیتی دارد که سایر آیات ندارند و آن این است که اگر در خود آیه دقت بشود شبیه برطرف می شود و خود آیه گواهی می دهد که این ذنب ربطی به محرمات الهی ندارد. برای اینکه از نظر مشرکان، این گناهی بوده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح می کند که آن گناه هم آمرزیده می شود، زیرا فتح مکه رابطه ای با آمرزش محرمات الهی ندارد. زیرا فتحی است به دست مسلمانان و به رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در نتیجه آن، کفار شکست خوردند. خدا می فرماید: ما این فتح را نصیب تو کردیم تا گناهانت بخشیده شود. پس این موضوع ربطی به گناه اصطلاحی ندارد.

اتفاقاً این سئوالی است که مأمون عباسی از حضرت رضا علیه السلام داشته است و حضرت در جواب فرمود: این ذنب، گناهی بود که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دادند (1)؛ یعنی به عقیده ی آنان بالاترین گناه را پیغمبر انجام داده است که به بت های آنان بد گفته و با دین آنان مبارزه کرده بود و این گناهی است که با فتح مکه رفع می شود و در اثر این فتح چنین نسبتهایی بر طرف می گردد نه اینکه ذنبی باشد که العیاذ الله نسبت به خدا انجام داده باشد.

ص: 250

اینکه چرا خدا بخشید، می‌گوییم این یک بیان توحیدی است که در قرآن وجود دارد؛ یعنی اثر هر چیز نامطلوبی وقتی محو می‌شود که خدا آن را محو کرده باشد. خدا این فتح را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده است پس هر چه بر آن مترتب می‌کردند محو می‌شود. پس روشن گردید این ذنبی که در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است اصلاً ارتباطی با گناه اصطلاحی ندارد.

آیه چهارمی که مورد شبهه واقع شده است این آیه شریف است:

(عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ) 1 .

در این آیه دو جمله است که ممکن است دست‌آویز قرارگیرد؛ اول جمله (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ) و دوم جمله (لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ) است که ممکن است از آن سوء استفاده شود که دلیل عدم عصمت است. برای توضیح و رفع شبهه لازم است به شأن نزول آن توجه شود.

این آیه درباره عده‌ای از منافقان و یا افراد ضعیف‌الایمان که برای جهاد در راه خدا کندی می‌کردند و به دنبال بهانه‌جویی بودند که در جهاد شرکت نکنند نازل شده است. چند نفر از جنگ تخلف کردند با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیج عمومی داده بودند، ولی این عده تخلف کردند. آنگاه این آیه نازل شده و سخت آنان را نکوهش کرده است.

بعضی دیگر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند و از ایشان استیزان می‌کردند که مثلاً ما کار داریم اجازه بدهید که در شهر بمانیم و در واقع عذر قاطعی نداشتند و برای اینکه پوششی بر کارشان باشد که اگر کسی اعتراضی کرد بگویند ما از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفتیم می‌آمدند و از ایشان اذن می‌گرفتند، حضرت هم ایشان را

می شناخت و می دانست اینها منافق و یا ضعیف الایمان هستند و اطاعت امر ایشان نمی کنند و برای اینکه ظاهرشان حفظ شود اذن می داد و این از نهایت عطوفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که پرده از روی کارشان برداشته نشود و از طرف دیگر موجب تجری دیگران نشود. پس آیه شریفه در چنین موقعیتی نازل شده است.

ظاهر آیه (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ) انتقاد می کند که به هر حال ترک اولی صادر شده است؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه داشت که به هر کس صلاح بداند اجازه بدهد که در جنگ شرکت نکند و بر ایشان حرام نبود که اذن دهد اگرچه بهتر این که به این عده اجازه داده نشود، بلکه بهتر بود آنان در این جنگ شرکت می کردند. بنابراین همین گونه که بعضی از مفسران گفته اند یک ترک اولی بیشتر نبوده، نه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گناه اصطلاحی انجام داده باشد. و ترک اولی منافات با عصمت ندارد و مستقاد از آیه این است که خداوند ترک اولی شما را بخشیده است.

علامه طباطبائی قدس سره فرموده است پیامبر در این جریان حتی ترک اولائی هم از ایشان صادر نشده است و آیه هم در مقام این نیست که بگوید آنچه را شما انجام دادید ترکش بهتر بوده است، بلکه این نحوه ی بیان، مدحی است در لسان ذم و عتاب و سرزنش.

توضیح این که گاهی ممکن است در مقام مدح شخصی باشد؛ مثلاً بگویند تو چقدر دلسوزی می کنی آخر دلسوزی هم حد و اندازه ای دارد و این آیه شریفه در صدد بیان چنین مطلبی است. می خواهد بفرماید چرا این اندازه حتی درباره منافقان مهربانی و دلسوزی می کنی؟ شاهد این ذیل آیه است که می فرماید:

(وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً) 1.

اینها اصلاً قصد ندارند که در جهاد شرکت کنند و اگر قصد داشتند تهیه می‌دیدند و برای آن آماده می‌شدند. آیه نمی‌خواهد بگوید اولی این بود که اجازه نمی‌دادی که اینها شرکت نکنند، بلکه این آیه از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است (1) و برای منافقان عتاب و توبیخ و برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدح است. بنابراین آیه شریفه دلالت بر ترک اولی هم نخواهد بود.

آیه پنجمی هم وجود دارد که از نظر شبهه قویتر از همه ی آیات است و اگر به این شبهه جواب داده نشود ضررش از تمام شبهات بیشتر است، زیرا شبهه به مقام عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است حتی در مقام تبلیغ رسالت، در حالی که بقیه آیات مربوط به عمل شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

آیه این است:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ) 2.

«ما پیش از تو هم پیامبر و نبی نفرستادیم، مگر اینکه وضع چنین بود که وقت تمنی می‌کرد شیطان میان امنیه او (آنچه مورد آرزوی اوست) چیزی القاء می‌کرد و خداوند القای شیطان را محو می‌کرد آنگاه آیات خود را محکم می‌نمود و انسجام می‌بخشید خداوند دانا و حکیم است تا آنچه را که شیطان القاء کرده وسیله آزمایش کسانی که در

ص: 253

1- (1) یعنی: به در می‌گویم، دیوار تو بشنو.

دل‌های آنان مرض است. و کسانی که آنان قساوت دارند قرار دهد به درستی که ستمکاران در دشمنی دوری هستند و تا بدانند کسانی که به آنها علم داده شده است که (قرآن) حق است و از جانب پروردگارت می باشد».

منشأ شبهه به عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

در تفاسیر و کتابهای حدیث اهل سنت داستان عجیب و دروغی نقل شده است که منشأ شبهه عظیمی درباره عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حتی عصمت در مقام تبلیغ وحی و رسالت ایشان شده است و به همین آیه هم استناد کرده اند. داستان به این شرح است.

وقتی در مکه سوره ی مبارکه «النجم» بر ایشان نازل گردید مشغول قرائت آن شدند تا اینجا که می فرماید:

(أَفَرَأَيْتُمُ اللَّائِيَّاتِ وَالْعُرَى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) 1 می گویند وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به این آیات رسیدند شیطان به زبان ایشان انداخت: تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لیرتجی. بعد هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سجده افتادند. آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت: چه خواندی؟ آن حضرت فرمودند: اینها را خوانده ام. جبرئیل گفت: من اینها را نگفته ام بلکه اینها را شیطان القاء کرده است.

بعد از آنکه این دو جمله اضافه شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تعلیم جبرئیل گفتند اینها در قرآن نیست و به مردم اطلاع دادند که این دو جمله از قرآن نیست. عده ای این داستان را نقل و آن را بر آیات سوره حج تطبیق کردند که هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه وقتی می خواست آیاتی را بخواند شیطان چیزهایی را داخل

آن می کرده است و گفته اند تمنی به معنای قرائت است و برای شاهد مثال، شعری هم از عربی نقل کرده اند که تمنی به معنای قرائت است.

در جواب می گوئیم این مطلب صرف نظر از اینکه شبهه ای درباره ی عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است، اصلاً اساس وحی و اعتماد بر کتاب خدا را متزلزل می کند و دست آویزی برای دشمنان اسلام شده و کتاب «آیات شیطانی» سلمان رشدی مرتد از همین جا پیدا شده است و لذا باید این شبهه را جواب داد.

اولاً اصل این داستان به دروغ بودن خود شهادت می دهد و علائم جعل و دروغ در آن موجود است و بدون شک به دست دشمنان اسلام جعل شده است.

اینک دلایلی را در رد این داستان مطرح می کنیم.

الف: خداوند در آیات نخستین همین سوره می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) 1.

»

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از روی هوای نفس سخن نمی گوید».

با وجود چنین آیه ای چگونه ممکن است در ادامه ی همین سوره چنین مطلبی و چنین جریانی پیش بیاید.

ب: در جای دیگری از قرآن آمده است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاره ای از سخنان بر ما افتراء ببندد با کمال قدرت او را می گیریم و سپس رگ دل او را پاره می کنیم. و نیز در جای دیگر از قرآن آمده است که شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و بر خدا توکل می کنند تسلطی ندارد و تنها بر کسانی که دوستش می دارند و به خدا شرک می ورزند تسلط دارد(1).

ج: علاوه بر اشکالات محتوایی که بر این داستان وارد است این که سوره حج به اتفاق مفسران از سوره های مدنی است نه مکی و سوره نجم از سوره های مکی

ص: 255

1- (2) ر. ک: نحل، آیات 100 و 99.

است و طبعاً نمی تواند هیچ ارتباطی با هم داشته باشند. متأسفانه باید گفت در تفاسیر اهل سنت مدنی بودن و مکی بودن آیات فراموش شده و سرانجام این شبهه به وجود آمده است. این ها مواردی بود که دلالت می کند که این داستان دروغ و مجعول است و اساسی ندارد.

اما جواب اصلی و محتوایی این است که حضرت استاد محقق آیت الله مصباح فرمودند و خلاصه کلام ایشان این است - به گونه ای که از درس معظم له استفاده کرده ام -.

مفاد آیه مورد بحث هیچ ربطی به موضوع قرائت ندارد، زیرا هیچ یک از لغت شناسان نگفته اند که لفظ تمنی به معنای قرائت است. و فرضاً که در یک شعری هم تمنی به معنای قرائت و خواندن آمده باشد که البته آن هم محل اشکال است، چون ممکن است انسان چیزی را آرزو کند و به زبان بیاورد و بگوید و از جهت اینکه آرزو را به زبان آورده است کاشف از تمنی باشد و از این جهت گفته تمنی نه اینکه اصل کلمه تمنی به معنای خواندن و قرائت باشد.

این همه کتب لغت عرب هست اشعار هست و کلمات فصیحان نیز هست، در کجای آنها تمنی به معنای گفتن و یا قرائت کردن به کار رفته است. و همه ی مردم عرب و غیر عرب می دانند واژه تمنی به معنای آرزو کردن است و آرزو کردن این است که انسان به ذهنش یک طرحی را در نظر بگیرد و دلش بخواهد آن طرح و یا چیز دیگر تحقق پیدا بکند. حالا وقتی پیامبری آرزو می کند؛ آرزوی تحقق رسالتش می کند، ولی این طور نیست که همیشه آرزوی او محقق شود بلکه شیطان در تحقق آرزو دخالت می کند و در آن ایجاد مشکل می کند چون کار شیطان وسوسه در اذهان مردم است و نمی گذارد ایمان بیاورند و در نتیجه نمی گذارد آرزوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحقق پیدا کند. این آیه شریفه می فرماید خداوند این

وسوسه شیطان را از بین می برد و نمی گذارد آرزوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بین برود، بلکه سرانجام آرزوی آن حضرت تحقق پیدا می کند.

اصل شبهه و تکیه گاه آن این قسمت آیه است که می فرماید:

(فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ) 1

چون نسخ در اصطلاح ما یک معنای خاصی است؛ یعنی اگر آیه ای نسخ شد؛ یعنی حکم آن تغییر کند و حکم دیگری جایش را بگیرد.

شبهه کنندگان خیال کرده اند که نسخ در «فینسخ الله» به این معنا است که مطلبی که شیطان القاء می کند در یک کلمه، آن را نسخ می کند. در صورتی که معنا نسخ در لغت، این نیست. پس باید بررسی کرد معنای نسخ چیست.

می گویم نسخ کردن چیزی به معنای زائل کردن است. وقتی گفته شود نسخ کردم؛ یعنی محو کردم. در حقیقت کلمه ی نسخ دارای دو معناست.

اول: به معنای نقل است؛ یعنی چیزی را از جایی به جای دیگر منتقل کردن.

دوم: به معنای محو و زائل کردن است. وقتی گفته می شود نسخ حکم؛ یعنی محو کردن حکم. پس معنای آیه این است که خداوند آن القانات شیطان را محو و در مقابل آیات خود را محکم می کند و سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروز خواهد شد، همان طوری که فرموده است:

(كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) 2.

اما ذیل آیه شریفه مورد بحث که می فرماید:

(لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) 1...1

ممکن است اشاره باشد به این مطلب که با اینکه شیطان وسوسه می کند، در عین حال اصل وجود شیطان و وسوسه کردن او جزء نظام کلی عالم است و درست است که در نهایت کار خدا پیروز است و انبیاء غالب می شوند، ولی اصل وجود شیطان جزء مصالح کلی نظام است. چون وسیله ای است برای آزمایش کسانی که در دل آنان مرض است و به قساوت قلب مبتلا هستند و آیات حق در آنها اثر نمی کند که در این صورت شیطان آنها را فریب می دهد.

از طرف دیگر مؤمنان آزمایش می شوند و در اثر وسوسه های شیطان و کار شکنی او نا امید نمی شوند و می دانند آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده حق است و از آن پیروی می کنند. بر این اساس می گوئیم این آیه شریفه بر آنچه توهم کرده اند دلالتی ندارد و همانگونه که روشن شد آن داستان هم جعلی و دروغ است و از طرف دشمنان اسلام صورت گرفته است. (1)

ص: 258

1- (2) معارف قرآن، آیت الله مصباح، جلسه 68.

فصل ششم: خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

استدلال به آیات قرآن

استدلال به روایات

پاسخ بعضی از اشکالات

ص: 259

یکی از روشن ترین مسائل نزد همه ی مسلمانان جهان این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر و شریعت اسلام آخرین شرایع آسمانی است و بعد از آن نه شریعت جدیدی خواهد آمد و نه پیامبر دیگری مبعوث خواهد شد. این موضوع به قدری مسلم است که در طول تاریخ اسلام امری ضروری بین مسلمین شناخته شده است و تمام فرقه های مسلمان به آن اذعان و اعتراف دارند و هیچ کس در آن تردید نکرده است. زیرا هم قرآن ختم نبوت را اعلام کرد و هم ابدی و جهانی بودن اسلام را و هم خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم امامان معصوم علیهم السلام با صراحت و قاطعیت این موضوع را به همه مسلمین رسانیده اند که هیچ ابهامی برای احدی باقی نمانده است.

همچنین عقل هم این مطلب را مورد اذعان و تأیید قرار می دهد، زیرا علل تجدید نبوتها با آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از میان رفت و با رفتن علت، معلول هم از بین می رود.

ما در این قسمت به چند آیه و روایت استدلال می کنیم، آنگاه به بعضی از شبهات که از طرف مخالفین اسلام مطرح شده است پاسخ می دهیم.

1. (ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً) 1 .

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیزی داناست».

این آیه در ارتباط با مطلقه زید بن حارثه نازل شده است و هدف آیه کوبیدن یک سنت غلط است که ازدواج با مطلقه پسر خوانده را جایز نمی دانست.

در این جا با شیوه خاصی مسأله خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح و آن را با صراحت بیان کرده است.

معنای خاتم که بر وزن خاتم است «ما یختم به» است؛ یعنی چیزی که به وسیله آن پایان داده می شود و نیز به معنای چیزی است که اوراق و مانند آن را مهر می زنند. در گذشته و امروز معمول بوده و هست که وقتی می خواهند در نامه و یا ظرف یا خانه ی را ببندند و کسی آن را باز نکنند روی در یا قفل آن، ماده چسبنده ای می گذارند و روی آن مهر می زدند که امروز آن را تعبیر به لاک و مهر می کنند. به صورتی که برای گشودن آن حتماً باید مهر و آن شیء چسبنده شکسته شود. به مهری که به این گونه اشیاء می زنند خاتم می گویند و از آنجا که در گذشته گاهی از گل های سخت و چسبنده استفاده می کردند «ما یوضع علی الطینه» هم گفته شده است.

این هم به این سبب است که این کلمه از ماده ی ختم به معنای پایان گرفته شده است. و اگر می بینیم یکی از معانی خاتم انگشتر است به این علت بوده که نقش مهرها را غالباً روی انگشترها یشان می کنند و به وسیله انگشتر نامه ها را مهر می کردند.

از جمله نکاتی که در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام و شخصیت‌های دیگر مطرح می شود نقش خاتم آنهاست.

شیخ حر عاملی قدس سره نقل می کند که:

«انّ خاتم رسول الله كان من فضّه، نقشه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»⁽¹⁾.

یکی از حوادث سال ششم هجرت این بود که انگشتر نقش داری انتخاب فرمودند: آن هم به این علت که به آن حضرت عرض کردند که پادشاهان نامه ی بدون مهر را قبول نمی کنند.

با این بیان روشن می شود که خاتم گرچه امروز به انگشتر تزئینی اطلاق می شود، ولی ریشه ی اصلی آن به معنای پایان و ختم کننده چیزی است. و در آن روز به آن انگشترهایی می گفتند که با آن نامه ها را مهر می کردند. پس معنای جدید و امروزی معنای اصلی خاتم نیست.

شاهد دیگری که دلالت می کند در این آیه شریفه، مراد از خاتم، ختم کننده و پایان دهنده است این است که در آیه ی (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ)² ختم به معنای پایان دادن و مهر کردن آمده است.

ص: 263

1- (1) شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 5، ص 78.

و نیز در آیه (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) 1 ختم، به همین معنا آمده است.

از این گذشته هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می داند اصطلاح «خاتم النبیین» به روشنی دلالت بر خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می کند و تردیدی در آن ندارد.

2. (وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ) 2.

«جز این نیست که این قرآن بر من وحی شده تا اینکه شما و تمام کسانی که به آنها می رسد انذار کنم».

روشن است که جمله ی (وَمَنْ بَلَغَ) افاده عموم می کند و دلالت بر جهانی بودن قرآن و رسالت جهانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارد. و از طرف دیگر دلالت بر خاتمیت آن حضرت می کند. چون مفاد آیه این است که پیامبر مأموریت دارد تا پیامش را به همه بشریت در تمام زمانها تا روز قیامت برساند. پس دیگر جایی برای احکام دیگری غیر از دین اسلام باقی نمی ماند.

3. (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) 3.

«جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام جهانیان را انذار نماید».

این آیه شریفه هم به طور روشن بر رسالت جهانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد و هم بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر است و پیامبر و شریعتی بعد از او نخواهد آمد. چون بعد از آنکه آیه بر رسالت جهانی و جاودانگی دین اسلام دلالت می کند، جایی برای شریعت دیگری باقی نمی ماند.

4. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) 1.

قبل از ترجمه آیه و توضیح آن لازم است یاد آور شویم که مقصود از «ذکر» مسلم قرآن است، به دلیل آیه شریفه:

(وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) 2.

«ای کسی که قرآن بر تو نازل شده است تو دیوانه ای».

آیه دیگر: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) 3.

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم و حتماً خودمان آن را حفظ می کنیم».

در همه ی این آیات مقصود از «ذکر» قرآن است. پس معنای آیات مورد بحث این می شود: کسانی که به قرآن کافر شدند، وقتی برای آنها آمد به کیفر خود می رسند و به راستی که آن، کتابی ارجمند است. از پیش روی آن و از پشت سرش، باطل به سوی آن نمی آید؛ وحی و تنزیلی است از جانب حکیمی ستوده، پس قرآن کتابی است که به هیچ وجه باطل در آن راه ندارد چون فرو فرستاده شده از جانب خدای عزت مند و حکیم است.

نفوذ باطل به قرآن به چند وجه تصور می شود:

1. تحریف آیات قرآن.

2. احکام آن به وسیله کتاب دیگری نسخ شود.

3. جریانهایی که قرآن خبر داده مطابق با واقع نباشد و بطلان آن برای مردم ظاهر شود.

از این آیه استفاده می شود که هیچ کدام از اینها در قرآن راه ندارد و این کتاب بر اثر حقانیت خود تا روز قیامت برای همه ی مردم حجت است و در نتیجه حجّیت قرآن ابدی است و ابدی بودن قرآن مساوی است با ابدی بودن رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت اسلام و اینکه پس از پیامبر شریعت دیگری نیست.

به بیان دیگر هنگامی که حقانیت و جاودانگی و همیشگی قرآن ثابت شده، اگر کتاب و شریعت دیگری بیاید و یا عین شریعت اسلام خواهد بود و یا غیر از آن. اگر عین شریعت اسلام باشد دیگر نیازی به دوّمی نیست، زیرا لازمه اش لغویت است و لغویت در کار هر عاقلی قبیح است تا چه رسد به خدای حکیم. و اگر شریعت دوم غیر از اسلام باشد یا باید هر دو حق باشند و یا یکی از آنها حق باشد. اگر هر دو حق باشند باید دو حکم متناقض حق باشد و این محال است پس باید یکی حق باشد و دیگری باطل. و از آنجایی که قرآن به صراحت حقانیت اسلام را تصدیق کرده است پس باید کتاب بعدی باطل باشد؛ یعنی درحقیقت، شریعت دوم، آسمانی نبوده و آورنده اش به دروغ به خدا نسبت داده است پس روشن شد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر است و شریعت اسلام نیز آخرین شریعت است.

در رابطه با مسأله خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جهانی بودن دین اسلام به روایات فراوانی می توان استدلال کرد. در این بخش به چند نمونه اکتفا می کنیم.

1. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند:

«حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه(1)؛ حلال من تا روز قیامت حلال و حرام من نیز تا روز قیامت حرام است.».

این نوع تعبیرات بیان گر ادامه ی این شریعت تا پایان جهان است. گاهی نیز با این عبارت رسیده است:

«حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه»(2).

حلال محمد حلال تا روز قیامت است و حرام او تا روز قیامت حرام است.

2. در خطبه ای که در حجه الوداع ایراد فرمودند آمده است:

«... الا- فلیبلغ الشاهد الغائب لا تبی بعدی و لا امه بعدکم ثم رفع یدیه الی السماء حتی لیری بیاض ابطیه؛(3) ای مردم آگاه باشید! حاضرین به غایبین برسانند بر اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود و امت دیگری بعد از شما نخواهد آمد. آنگاه دست به سوی آسمان بالا برد به طوری که سفیدی زیر بغلش پیدا شد و عرضه داشت خداوندا شاهد باش که این رسالت را به مردم رسانیدم. اللهم اشهد انی قد بلغت.».

ص: 267

1- (1) بحار الانوار، ج 2، ص 260.

2- (2) اصول کافی، ج 1.

3- (3) بحار الانوار، ج 21، ص 381.

3. امام باقر علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمود:

«ایها الناس انّه لا نبی بعدی و لاسنه بعد سنتی فمن ادعی ذالک فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من تبعه فانه فی النار» (1) بعد از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت من سنتی نیست و هر کس ادعای پیامبری بکند و مدعی دین و شریعتی بشود قتلش واجب است و او و پیروانش در آتش خواهند بود».

از جمله «لا سنه بعد سنتی» کاملاً استفاده می شود که رسالت پیامبر جهانی و از جمله «لا نبی بعدی» استفاده می شود که آن حضرت خاتم النبیین است.

4. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ضمن خطبه ی غدیر فرمودند:

«بی واللّه بشر الاولون من النبیین و المرسلین و انا خاتم النبیین و المرسلین و الحجه علی جمیع المخلوقین من اهل السماوات و الارضین» (2) به خدا سوگند یاد می کنم که همه ی انبیاء و پیامبران قبل از من بشارت آمدن من را داده اند و من خاتم پیامبران و انبیاء و حجت بر تمام آفریده های الهی از اهل آسمانها و زمین هستم».

5. سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

«اما رسول الله فخاتم النبیین و لیس بعده رسول و لا نبی ختم الانبیاء برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی یوم القیامه و ختم با القرآن الکتب الی یوم القیامه» (3)؛ اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پس او خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری و نبی نیست. همه ی پیامبران تا روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ختم شدند و به وسیله ی قرآن تمام کتابهای آسمانی نیز ختم شد».

ص: 268

1- (1) بحار الانوار، ج 23، ص 531.

2- (2) احتجاج طبرسی، ص 37. و تفسیر صادقی، ذیل آیه (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك).

3- (3) کتاب سلیم بن قیس، ص 207.

6. در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شده است از آن جمله در خطبه 173 می فرماید:

«امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته».

و در خطبه ای دیگر می فرماید:

«ارسله علی حین من الرسل و تنازع من الالسن فقفی به الرسل و ختم به الوحی»⁽¹⁾.

در خطبه اول نهج البلاغه هم می فرمایند:

«... الی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لانجاز عدته و اتمام نبوته».

و در خطبه 193 هم آمده است:

«ثم إنّ هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه ثم جعله لانفصام لعروته ولا انهدام لاساسه و لا انقطاع لمدّته ولا اعفاء لشرايعه».

7. از امام صادق علیه السلام رسیده است:

«انّ الله ختم بنبیکم النبیین فلا تبی بعده ابدأً و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدأً؛⁽²⁾ درستی که خداوند پایان داد به پیامبر شما تمام پیامبران را و پایان داد به کتاب شما (قرآن) کتابهای آسمانی را پس پیامبری بعد از پیامبر شما نیست و کتاب آسمانی بعد از قرآن شما نیست».

ص: 269

1- (1) خطبه 133.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 269.

از امامان بزرگوار دیگر هم احادیث زیادی در رابطه با خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و جهانی و ابدی بودن دین اسلام رسیده است و ما به جهت اختصار از آنها صرف نظر کردیم. از تمام آنها به طور خیلی روشن خاتمیت دین اسلام و رسالت پیامبر آخرالزمان استفاده می شود که برای هیچ کس جای تردیدی باقی نمی ماند.

پاسخ بعضی از اشکالات

ممکن است در اینجا سؤالاتی مطرح شود که باید آنها را بررسی کرد؛ مثلاً مگر ممکن است جامعه انسانی متوقف شود؟ مگر ممکن است سیر تکاملی بشر به حدی برسد و دارای مرزی باشد مگر با چشم خود نمی بینیم که انسانهای امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند، با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به طور کلی بسته شود و انسانها در این سیر تکاملی از رهبری پیامبران تازه محروم شوند؟

وقتی انسانها به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسند که بتوانند با استفاده مستمر از یک سلسله اصول و تعلیماتی که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به طور کامل در اختیار آنها قرار داده، راه خود را ادامه دهند - بدون اینکه نیاز به شریعت تازه ای داشته باشند - دیگر چه ضرورتی برای آمدن پیامبر جدید است؟

این موضوع درست مانند انسانی می ماند که در مقاطع مختلف نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دورانهایی را بگذرانند، اما هنگامی که به مرحله ای بالاتر رسید و یا مجتهد و صاحب نظر در علم و یا علوم مختلف گردید، در اینجا دیگر به تحصیلات نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد، بلکه به انکاء آنچه از محضر اساتید مخصوصاً استاد اخیر آموخته به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد و سیر تکاملی خود را ادامه می دهد و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن

اصول کلی که از استاد در دست دارد حل می کند. بنابراین لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه ای پا به عرصه ی وجود بگذارد.

به تعبیر و بیان دیگر، انبیای پیشین برای اینکه انسان بتواند در این راه پرنشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود، هر کدام قسمتی از نقشه ی این مسیر را در اختیار او گذارده اند تا این که انسان شایستگی آن را پیدا کرد که نقشه ی کلی و جامع تمام راه را به وسیله آخرین پیامبر در اختیار او بگذارند. بدیهی است با دریافت نقشه ی کلی و جامع، نیازی به برنامه تازه و دیگری نیست. در حقیقت این بیان، همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را آخرین پیامبر نامیده اند و ایشان را گذارنده آخرین آجر از کاخ زیبا و مستحکم رسالت به شمار آورده اند.

استدلال های ما تا اینجا در مورد عدم نیاز به دین جدید بود. اما موضوع رهبری و امامت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که عبارت است از نظارت کلی و اعمال ولایت بر اجرای این اصول و قوانین و دست گیری از واماندگان در راه رسیدن به کمال و معنویت و نیز اداره ی امور سیاسی و اجتماعی و معنوی امت اسلامی امر دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود. به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت به معنی پایان سلسله امامت نیست، زیرا تبیین و توضیح این اصول و تفسیر آن و عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها بدون استفاده از یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

خلاصه کلام این است که امامت و رهبری در اسلام در استمرار نبوت است و هرگز پایان پذیر نیست. چون امامان معصوم علیهم السلام حافظان و نگهبانان شریعت هستند که توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدای متعال فرستاده شده اند.

نقش عظيم پيامبران در سازندگي تمدن انساني

عمده ترين اهداف بعثت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و ساير انبياء

ص: 273

بررسی تاریخ نهضت پیامبران نشان می‌دهد از آنجا که آنان آورنده‌ی دین و شریعت الهی بودند و نیز انگیزه بعثت آنان تبلیغ دین و گسترش احکام خدا بود و نیز آنان مروج اخلاق و فضائل انسانی بوده‌اند، بیش از همه‌ی انسانها منشأ دگرگونی فکری و اخلاقی جامعه بوده‌اند و توانستند آثار دین و شریعت و دین‌داری را در طول تاریخ در جوامع انسانی به وجود بیاورند و فرهنگ عدالت، انسانیت، نوع دوستی، برادری و برابری، خدمت به بشر، محبّت - ت، آزادی انسانها، صلح و صفا، طهارت و تقوا و دیگر فضائل انسانی و اجتماعی را برای بشریت به ارمغان بیاورند.

پیامبران الهی بودند که چهره‌ی ستمکاران، جباران، ریاکاران و منافقان و خودخواهان را به مردم شناساندند و همین طور حرکت و بسیج مردمی و جانبازی و جهاد در راه خدا و فداکاری و مقاومت و پایداری و مبارزه با اسارت و ذلّت و نیز تلاش برای نجات و آزادی را در سر لوحه برنامه خود قرار دادند.

خداوند متعال درباره نقش پیامبران و هدف بزرگ آنان می‌فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) 1.

«در هر سرزمینی و برای هر امتی پیامبری را به رسالت مبعوث کردیم و دعوتش این بوده است که فقط خدا را پرستش و از طاغوت اجتناب نمایید».

سخن علامه طباطبائی رحمه الله

علامه طباطبائی می گوید:

«این دعوت عظیم دینی که از قدیم ترین عصرهای تاریخ بشر، بلکه از زمانهای ما قبل تاریخ نیز همراه بشر بوده، ناچار اثر عمیقی در حیات اجتماعی بشر و روحیات افراد گذاشته و موجب بقای صفات حمیده و اخلاق فاضله در جامعه انسانی شده است و اگر بسیاری از مردم هم آن را نپذیرفتند ولی خواه و ناخواه تحت تاثیر آن واقع شده اند. بلکه حقیقت امر این است که به حکم وراثت یا در اثر تقلید از امتهای دین دار به ایشان رسیده به دلیل اینکه دین همیشه در جامعه طرفداران قابل ملاحظه ای داشته و جمعیت های مهمی از آن پیروی می کردند»(1).

بدون شک آثار دین و دین داران در تمام جوامع انسانی امروز اگرچه متدین به دین حق هم نباشند مشهود است و جز اندکی انکار نمی کنند. و تمام این آثار مرهون دعوت پیامبران الهی بوده و خواهد بود و هر جا فضیلتی به چشم می خورد از آثار دعوت انبیای الهی و یا اوصیاء و مبلغان شریعت آنان است. بنابراین باید گفت این دعوت انبیاء و اهدافی که به دنبال آن بودند این تمدن عظیم را به وجود آورده است.

اگر پیامبران الهی نیامده بودند، قطعاً جهل و نادانی و ناامنی و ضلالت و گمراهی یکسره سراسر عالم را فرا گرفته بود و قافله بشریت تا ابد در حیرت و

ص: 276

ضلالت به سر می برد و هیچ فرهنگ و تمدنی به وجود نمی آمد. شاهد ما زمان فترت بین حضرت عیسیٰ میسح علیه السلام و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که حدود شش قرن فاصله بود و آن زمان را جاهلیت نام گذاری کرده اند، آن هم به دلیل نبود فرهنگ و تمدن در میان اعراب جاهلی تا اینکه خداوند بر بشریت منت نهاد و برای آنان پیامبری دلسوز و مهربان فرستاد تا بشریت را نجات دهد و آنان را به فرهنگ و تمدن برساند.

برای ساخت این تمدن عظیم لازم بود پیامبری مبعوث شود و برای دعوتش اهدافی در نظر داشته باشد که با تحقق آن اهداف به تمدن انسانی کمک کند.

عمده ترین اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انبیاء

اشاره

ما در این قسمت به عمده ترین اهداف پیامبران به ویژه پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می کنیم.

1. تزکیه و تعلیم

از اهداف مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بلکه اولین هدف ایشان، پاک و پاکیزه کردن و تعلیم و تربیت انسانهاست. در این رابطه سه آیه بسیار مهم در قرآن داریم.

آیه نخست که از جمله دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام است:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ) 1.

«خداوند! در میان فرزندان من پیامبری از خودشان مبعوث گردان تا بر آنان آیات تو را بخواند و کتاب و حکمت را به آنان آموزش دهد و آنان را تزکیه نماید».

آیه دوم می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) 1.

«به تحقیق که خداوند بر همه ی مؤمنان منت گذاشت آن هنگامی که در میان آنان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت تا بر آنان آیاتش را بخواند و آنها را تزکیه نماید و به آنان علم و کتاب و حکمت بیاموزد اگر چه آنان پیش از این در گمراهی آشکار بودند (دوران جاهلیت)».

آیه سوم، آیه دوم سوره جمعه است که از نظر معنا و مفهوم موافق با آیه سوره آل عمران است.

منظور از تلاوت آیات خدا در هر سه آیه این است که آیات قرآن را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شود بر آنان بخواند با اینکه خودش درس ناخوانده است.

مراد از (و يُزَكِّيهِمْ) این است که آنان را رشد بدهد که همراه با خیر و برکت باشد، همان گونه که از لغت زکات استفاده می شود که به معنای نمو و رشد و ترقی است. بنا براین تزکیه کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از رشد صالح؛ به این گونه که آنان را به اخلاق و صفات نیک و اعمال و کارهای خوب و شایسته عادت دهد که از این طریق انسانیت آنان را به کمال برساند، و از راه اخلاق فاضله و اعمال و رفتار پسندیده آنان را در دنیا و آخرت به سعادت برساند.

منظور از تعلیم کتاب و حکمت این است که الفاظ قرآن را به آنان آموزش دهد و آیات مشکل قرآن را برای آنان تبیین و تفسیر نماید. و مقابل آن تعلیم

ص: 278

حکمت است که مراد از آن، این است که معارف و علوم حقیقی و بلندی را که در قرآن وجود دارد به آنان آموزش دهد. اینکه گاهی با تعبیر تلاوت آیات و گاهی به عنوان کتاب آمده، منظور این است که هر دو از نعمت های بزرگ خدای متعال است که بر انسان منت نهاده است.

مطلب دیگر این است که در این دو آیه، تزکیه را بر تعلیم کتاب و حکمت مقدم داشته است. بر خلاف آیه ی سوره بقره که بیان کننده ی دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام است که در آن جا تعلیم کتاب و حکمت مقدم شده است.

علت تقدم تزکیه بر تعلیم این است که خداوند متعال در مقام توصیف کردن کیفیت تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که ابتدا مؤمنان امت را تزکیه می کند و آنان را از اخلاق بد و رذائل نفس پاک می کند تا زمینه برای تعلیم معارف قرآن و حکمت و دانش فراهم شود. و مسلم در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم و آموزش است اما در سوره بقره (دعای حضرت ابراهیم علیه السلام) در مقام بیان درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام است که این سه امر بزرگ را برای فرزندانش از خدا طلب می نماید و آموزش علوم و معارف از لحاظ مرتبه و هم از لحاظ تحقق و وجود خارجی هم بالاتر و هم اقدم بر تزکیه باطن است، چون تزکیه، مربوط است به اخلاق و عمل این دو بعد از تعلیم علوم و معارف است، زیرا اول باید معارف و حقایق را یاد بگیرند و بعد به آنها عمل کنند(1).

در سوره توبه همراه با تزکیه واژه تطهیر هم آمده است آنجا که فرموده:

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) 2.

ص: 279

«ای پیامبر از آنان زکات را بگیر، چون آنها را پاک و باطن آنها را تزکیه می کنی، و برای آنان طلب رحمت از خدا بکن، زیرا طلب رحمت کردن موجب آرامش آنان خواهد شد و خداوند شنوا و دانا است».

در این آیات سه؛ عنوان تعلیم و تزکیه و تطهیر به عنوان بالاترین هدف بعثت و نقش عمده ی رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده است که از اهداف و وظائف اصلی و مهم پیامبران الهی است و هیچ کس غیر از پیامبران الهی نمی تواند این خدمت را به بشریت بکند و این کارها از اختصاصات پیامبران و رجال وحی است و دیگران اگرچه از نوابغ هم باشند از عهده این امور بر نمی آیند.

بنابراین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است تا پایه و اساس اخلاق و انسان سازی و تربیت را که انبیای الهی پایه گذاری کردند به اتمام برساند و فضائل انسانی را در جوامع بشری کامل گرداند. در این زمینه روایات زیادی از آن جناب رسیده است که مشهورترین آنها این جمله است که فرمودند: «انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق»⁽¹⁾.

جز این نیست که من مبعوث شدم تا اخلاق کریمانه را در میان مردم به اتمام برسانم.

چگونگی تربیت انسان ها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اما اینکه چگونه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انسانها را تربیت و آنان را تزکیه می کند، می توان گفت این هدف بزرگ از دو طریق محقق شده است:

الف) تبیین زبانی، اولین راه تبیین زبانی، از راه تبلیغ مبانی و فضائل اخلاقی و تربیتی و آگاهی دادن و آموزش آن است. همان طوری که آیات گذشته تعلیم

ص: 280

کتاب و حکمت و خواندن آیات قرآن را از اهداف رسالت قرار داده است و شکی نیست که پایه اصلی اخلاق و تربیت بیان فضائل و آثار آنها و نیز بیان رذائل اخلاقی و مفسد و خطرهای آنهاست و این کار به خوبی و به طور جد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای بزرگ اسلام صورت گرفته است.

ب) الگو بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوم راه اسوه و الگوی عملی بودن خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. چون آن بزرگوار صاحب اخلاق و صفات حسنه بسیار زیادی بودند که در گفتار و رفتار ایشان دیده می شد. ایشان از هر عیب و زشتی پاک و مبرا و متخلق به اخلاق الهی بودند و از تند خویی و خشونت در اعمال و رفتار پرهیز می کردند و صداقت و صفای ظاهر و باطن در حد اعلا در وجود ایشان متبلور بوده است، همان طور که خداوند ایشان را به خلق عظیم ستوده است:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) 1.

«ای پیامبر تو بر اخلاق بزرگی هستی».

و نیز در سوره ی احزاب آن حضرت را به عنوان اسوه معرفی کرده و می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) 2 .

«به تحقیق برای شما امت اسلامی در اقتدا به رسول خدا اسوه و الگوی خوبی است، برای کسی که به خدا امیدوار است و روز قیامت را باور کرده و خدا را بسیار یاد کند».

چون هر انسانی در رابطه با تعلیم و تربیت همان گونه که به تعلیم و داشتن قوانین تربیتی نیاز دارد، همان طور هم نیازمند اسوه و الگوی مناسب است. و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به این طریق به اهداف تربیتی خود رسیدند.

(ج) بشارت و انذار، سومین روش برای تعلیم و تربیت استفاده از شیوه بشارت و انذار است. این موضوع روش همه ی پیامبران الهی بوده است. در این زمینه آیات و روایات زیادی وارد شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

(وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)1.

(و ما نفرستادیم پیامبران را مگر اینکه مژده دهندگان و بیم دهندگان بودند پس هر کس به خدا ایمان آورد و خود را اصلاح کند پس ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود).

نمونه ی دیگر این آیه است که می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)2.

(و تو را نفرستادیم مگر برای همه ی مردم در حالی که مژده دهنده و بیم دهنده باشی ولی بیشتر مردم نمی دانند).

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(«امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته»⁽¹⁾؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امین وحی خدا و خاتم پیامبران و مژده دهنده رحمت الهی و بیم دهنده از عذاب خدا بود).

ص: 282

در این آیات و روایات، بشارت را که عبارت از وعده‌ی پیامبر به بهشت و سعادت و رحمت الهی است و هیمن طور انذار را که وعده‌ی عذاب و جهنم سوزان خدا و شقاوت و هلاکت در دنیا و آخرت است، شیوه و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر انبیاء در هدایت انسانها شمرده است. و این بشارت و انذار بر اساس استفاده از فطرت منفعت طلبی و فرار از زیان و ضرر است که در انسان گذاشته شده است.

بشارت، به منظور بیدار کردن غریزه‌ی سود خواهی و انذار و ترسانیدن از عذاب الهی به منظور بیدار کردن غریزه فرار از زیان و ضرر است که آنهم در نهاد انسان قرار داده شده است.

انسانهایی که عناد و لجاجت نداشته باشند از طریق بشارت و انذار می توان آنها را هدایت کرد تا به تربیت صحیح دست پیدا کنند، زیرا بهترین راه برای تربیت انسان، بیدار کردن فطرت آنان و آموزش دادن احکام و قوانین و آدابی است که با فطرت آنان سازگار و هماهنگ است.

هدف اصلی و عمده‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هدایت و ارشاد انسانها به موضوع مهم توحید الهی و نبوت پیامبران و ایمان و اعتقاد به معاد و سیر انسانها به سوی سعادت و کمال در دنیا و آخرت است. در این راه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ کوششی فروگذار نکرده است تا جایی که بزرگانی از صحابه و یاران خودش را مأمور به تبلیغ احکام اسلام کرد و همان طوری که خود ایشان از بشارت و انذار استفاده می کردند به آنان هم سفارش نمودند تا از همین روش استفاده کنند.

هم چنین همان گونه که خودشان از طریق تبیین اخلاق فاضله و متخلق شدن به آنها بهترین الگو و اسوه عملی و اخلاقی و تربیتی بودند، از بزرگانی که برای تبلیغ اعزام می کردند نیز همین را خواسته اند.

محمد ابوزهره به نقل از البدایه و النهایه ابن کثیر نقل کرده که بخاری به سند خودش روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذبن جبل و ابو موسی اشعری را به یمن فرستاد. آن حضرت هر یک از این دو نفر را به یک استان یمن که در آن زمان دو استان داشت فرستاد و به آنان فرمود: بر مردم آسان بگیرید و سخت گیری نکنید و مردم را مژده دهید و آن ها را طرد نکنید. آن دو نفر روانه سفر شدند و هر یک در پی کار خود رفتند و هر گاه به نزدیک یک دیگر می رسیدند با هم تجدید دیدار می کردند. یک بار معاذبن جبل که در نزدیکی ابوموسی قرار گرفته بود سوار بر مرکب خود شد و نزد او رفت هنگامی که به او رسید وی را در میان جمعی از مردم که در اطراف او جمع شده بودند نشسته دید. و در این میان مردی را مشاهده کرد که دستهایش پشت سرش بسته شده بود و نزد ابوموسی حضور داشت. معاذ با مشاهده آن مرد به ابوموسی روی کرد و گفت: ای عبدالله بن قیس گناه این مرد چیست؟ او در پاسخ گفت: این مرد پس از اسلام آوردن مرتد و کافر شده است.

معاذ گفت: از مرکب پیاده نمی شوم تا اینکه این مرد کشته شود. ابوموسی در پاسخ او گفت: به همین منظور در اینجا آورده شده است، از مرکب فرود آی! اما او گفت تا این مرد کشته نشود فرود نمی آیم. سپس ابوموسی فرمان داد آن مرد را کشتند و آنگاه معاذ از مرکب خویش فرود آمد (1).

این روایت نشان گر این است که هدایت و دعوت مردم به دین حق سرلوحه و اساس کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است تا جایی که گروهی از دانشمندان و فقیهان اصحاب را برای تعلیم امور دینی و دعوت مردم به اسلام به کشور یمن و جاههای دیگر فرستاده است.

ص: 284

لازم به ذکر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعدادی از رزمندگان را به همراه معاذ به یمن فرستاده بود تا وی در نخستین مرحله، مردم را به اسلام دعوت کند که اگر اسلام آوردند به تعلیم و هدایت و راهنمایی آنان پردازد و اگر قبول نکردند بعد از مراحل با آنان وارد جنگ شود.

سرخسی در کتاب «المسبوط» توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معاذ بن جبل هنگامی که او را به همراه تعدادی رزمنده به یمن اعزام داشت چنین آورده است: با آنان جنگ مکن مگر اینکه ابتدا آنان را به اسلام دعوت کنی و اگر آنان نپذیرفتند باز هم با آنان جنگ مکن مگر اینکه آنان نبرد را علیه شما آغاز کنند و اگر جنگ را هم آغاز کردند باز با آنان جنگ مکن مگر اینکه آنان کسی از شما را بکشند. در این زمان نیز کشته را به ایشان نشان بدهید و به آنان بگویید بیایید تا راهی بهتر از این بیابیم، زیرا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند بهتر است از تمام چیزهایی که خورشید بر آنها می تابد و طلوع می کند و بر آنها غروب می کند(1).

پس از این سفارش ها معاذ را روانه آن سامان کرد و خداوند او را از جنگ بی نیاز کرد و مردم یمن به دعوت او پاسخ مثبت دادند و به اسلام گرویدند و او به جای جنگ اندرزهای نیکویی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او آموخته بود در پیش گرفت و موفق شد.

2. تأیید حکم عقل و بیدار کردن فطرتها

از اهداف مهم پیامبران الهی از آدم تا خاتم النبیین در ابلاغ پیام الهی و تبلیغ و تبیین احکام دین تأیید حکم عقل و خرد مردم و چیزهایی که با عقل و خرد قابل

ص: 285

درک و فهم است می باشد و همین طور سعی در بیدار کردن فطرت آنان بوده است. و لذا در دین اسلام هیچ حکمی وجود ندارد که ناهماهنگ با فطرت و یا خلاف حکم عقل باشد. ممکن است حکمی از احکام باشد که عقل نتواند علت و فلسفه تشریح آن را بفهمد، ولی هیچ مخالفتی با عقل ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«اصطفی من ولده انبیاء فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته و یدگروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول؛(1) خداوند متعال پیامبران خود را مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جوید و نعمت های فراموش شده را به یاد آنان آورد و با ابلاغ احکام الهی حجت را بر آنان تمام گرداند و توانمند یهای پنهان شده عقلها را بر انگیزاند».

از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که به هشام بن حکم فرمود:

«ای هشام برای خداوند بر مردم، دو حجت است. حجتی آشکار و حجتی باطنی و پنهان. اما حجت ظاهری خداوند پیامبران الهی اند و حجت باطنی خداوند بر مردم عقلها و خردهای آنان است»(2).

خداشناسی و معرفت به توحید الهی و معارف دین در باطن و فطرت انسان گذاشته شده است و آموزش معارف دین خواستگاه فطری دارد. کار پیامبران در راه هدایت انسانها این است که با تبلیغ دین خدا و آموزش کتاب و حکمت و خواندن آیات الهی، آن فطرت خداخواهی را در مردم بیدار کنند و معارف و

ص: 286

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 1.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 16.

تعالیم حق را که مطابق با فطرت است به مردم برسانند. و همین طور عقلهای خفته ای را که در اثر جهل و نادانی و توهمات و خیالات فاسد و هوسهای نفسانی از کار افتاده است بیدار کنند و به آنها بگویند معارف خداوند که ما آنها را تبلیغ می کنیم مؤید عقلهای شماست و هیچ یک از احکام خدا و یا معارف دین حق، با عقلهای شما مخالف نیست. اگر پیامبران موفق شوند عقل و فطرت انسانها را بیدار کنند می توانند مردم را هدایت کنند و به اهداف خود برسند.

3. آزاد کردن انسانها از قید و بندها

از جمله هدفهای عالی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آزاد کردن بشر از تمام قید و بندهایی است که خودش و دیگران برایش بوجود آورده اند.

قرآن مجید بر این هدف تصریح کرده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را بدان توصیف کرده است:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) 1 .

«کسانی که از فرستاده ی پیامبر امی (درس ناخوانده) پیروی می کنند کسی که صفاتش را در تورات و انجیل که نزدشان است می یابند و آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد پاکیزه ها را برای آنها حلال می کند. ناپاکی ها را تحریم

می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی که بر آنها بود از دوش و گردنشان بر می دارد آنها که به او ایمان آورند و حمایت و یاریش کنند و از نوری که با او نازل شده پیروی کنند آنان رستگارانند».

جداً باید گفت این آیه شریفه از بهترین آیاتی است که می تواند با براهین روشن، پیامبر عظیم الشان اسلام را به همه ی جهانیان در هر عصر و زمانی معرفی و حقانیت او را ثابت کند، و مشتمل بر مطالب بلندی است که همه ی آنها در این بحث مقصود ما نیست.

مقصود ما در اینجا بیان معنا (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) 1 است که بیان کننده یکی از اهداف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است.

علامه طبرسی در مجمع البیان می گوید:

«اصر» به معنای ثقل و چیز سنگین است و در اینجا خداوند متعال تکالیف مشکلی را که بر بنی اسرائیل واجب کرده بود تشبیه به ثقل کرده است. و مراد از غل هم آن عهد و پیمانهایی بوده که بر عهده آنها گذاشته شده بود؛ مانند بعضی از امتحانهای سخت مثل دستور کشتن یک دیگر برای قبولی توبه آنها و یا مانند تحریم صید ماهی و کار کردن روز شنبه و امثال آنها(1).

در امتهای پیشین از یک طرف به وسیله بعضی از تکالیف مشکلی که خودشان برای خود به وجود آورده بودند و از طرف دیگر طاغوتها برای آنها مشکلاتی درست کرده بودند یک سلسله قیدها و بندهایی را بر عهده خود

ص: 288

احساس می کردند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند متعال مبعوث به رسالت شد و با آمدن ایشان این مشکلات و غل و زنجیرها از گردن مردم برداشته شد و آنان را از قید این اسارتها آزاد نمود و وجود مبارک ایشان ودین اسلام وسیله ی رحمتی شد تا آنها زندگی آسوده ای داشته باشند.

آن حضرت همانند مدعیان دروغین نبوت و رسالت نبود که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آنها باشد، آن حضرت نه تنها قید و بندی بر آنها نمی گذارد، بلکه بار بار از دوش آنان بر می دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردن آنها سنگینی می کند می شکند، و این است حقیقت معنای (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ) 1 .

مفاد آیه شریفه مورد بحث این است که اگر او از طرف خدا نبود حتماً به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت نه تنها غل و زنجیرها را از مردم نگشاید بلکه باید آنها را همچنان در جهل و بی خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آنها را استثمار کند. در حالی که می بینیم آن حضرت زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود. زنجیر جهل و نادانی را از طریق دعوت پیگیر و مستمر به علم و دانش؛ زنجیر بت پرستی را از راه دعوت به توحید الهی از بین برد؛ زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی را از طریق دعوت به اخوت دینی و برادری اسلامی و مساوات در برابر قانون و زنجیرهای دیگری مانند پیروی از طاغوتها و قید و بندهایی را که طاغوت ها برای امتها به وجود آورده بودند درهم شکست و نیز آزادی از قید و بند هواهای نفسانی را به وسیله پیروی از عقل و فطرت و ادیان الهی. پس هر یک از این امور، دلیلی برحقانیت دعوت آن حضرت و رسالت ایشان است.

با وجود این ویژگی‌هایی که در وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و تأمین کننده آزادی انسان می باشد، آنان باید ایمان بیاورند تا به سعادت برسند، از این جهت آیه شریفه می فرماید: کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و از قرآنی که به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده پیروی می کنند و از یاری و حمایت پیامبر دست بردارند و از تعظیم و توقیر کوتاهی نکنند اینان رستگارانند.

در بعضی از روایات رسیده، مصداق روشن کسانی که به پیامبر ایمان می آورند و از قرآن کریم پیروی می کنند کسانی هستند که بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام می آیند و نوشته ای را در ورقی مشاهده می کنند به آن ایمان می آورند و بر طبق آن، عمل می کنند و اینها مصداق (وَ اتَّبِعُوا التَّوْرَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ) 1 می باشند(1).

4. آگاه کردن مردم و جوامع بشری

قطعاً از اهداف بلند و اساسی خداوند متعال از فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی، نورانی کردن دلهای مردم آگاه کردن جامعه ی انسانی بوده است. زیرا جای تردید نیست که نورانیت انسانها و جامعه در هر عصر و زمان به وجود رهبران الهی وابسته است. و اگر بر اساس مصالحی مدتی آمدن پیامبری از جانب خدای متعال به تأخیر می افتاد، ظلمت جهل، کفر، شرک، ستم کاری و بی عدالتی جهان را تاریک می کرد به گونه ای که هیچ کس قادر نبود این جو سیاه و تاریک را تغییر دهد.

ص: 290

همان طوری که در زمان جاهلیت - حدود پانصد و هفتاد سال از زمان حضرت عیسی علیه السلام فاصله افتاده بود - جهان آن روز و مردم آن عصر بسیار عقب افتاده و در ظلمت به سر می بردند و با آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ظلمت های کفر و شرک و جهل و ظلم زدوده شد و جهان بشریت نجات پیدا کرد و نورانیت پیامبر و دستوره های حیات بخش ایشان عالم و آفاق را زنده و نورانی و گمراهان و خفتگان را بیدار کرد و زنده نمود و حیاتی دوباره بخشید

برای مثال به چند آیه و روایت اشاره می گردد.

در آیه سوره ی مبارکه ابراهیم می فرماید:

(الر كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) 1 .

«این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی های (شرک و طغیان) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و صلح) به فرمان پروردگار شان در آوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید».

درحقیقت می توان گفت تمام هدفهای تربیتی و انسانی، فردی و اجتماعی، معنوی و مادی و نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بیرون کشیدن انسانها از غرقاب ظلمتها به سوی امنیت نور است. از ظلمت جهل به نور دانش و علم، از ظلمت کفر به سوی نور ایمان، از ظلمت ستم گری به نورانیت عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوا و از ظلمت پراکندگی و تفرقه به نور وحدت و اتحاد.

2. (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا) 1 .

«ای پیامبر ما ترا گواه فرستادیم و بشارت دهنده و اندازار کننده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغ روشنی بخش».

خداوند پنجمین صفتی که برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این آیات بیان کرده است سراج منیر است. شأن چراغ، روشن کردن محیط اطراف خود است که تاریک گشته است و هر اندازه که چراغ قویتر باشد و نور افشانی آن زیادتر باشد، ظلمت و تاریکیهای بیشتری می زداید.

وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیمات آن حضرت همچون خورشید تابناکی است که ظلمت های جهل و شرک و کفر را از روح انسانها و فضای آلوده ای که در آن زندگی می کنند می زداید و محیط بدی را که انسانهای طغیانگر و ضد خدا آماده کرده اند از بین می برد و زمینه را برای پرستش و اطاعت خدا آماده می کند تا هرکس بخواهد به اختیار خودش ایمان بیاورد و تسلیم حق شود. اگر چه در جامعه عده ای از کوردلان لجوج هم وجود دارند که از این چراغ فروزان بهره ای نمی گیرند و در گمراهی باقی می مانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه های متعدد، هم اوضاع ظلمانی و تاریک دوران بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان کرده اند و هم هدف و نقش ایشان را در هدایت و روشن گری نسبت به مردم و جامعه آن روز توضیح داده اند.

«ارسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعه من الامم، و اعترام من الفتن، و انتشار من الامور، و تلظ من الحروب، والدنیا کاسفه النور، ظاهره الغرور، علی حین اصفرار من ورقها، و ایاس من ثمرها، و اغرور من مائها، قد درست منار الهدی، و ظهرت اعلام الردی فهی متجهمه لاهلها، عابسه فی وجه طالبها، ثمرها الفتنة، و طعامها الجیفه و شعارها الخوف و دثارها السیف؛ (1) خداوند متعال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را هنگامی مبعوث به رسالت کرد که از زمان بعثت پیامبران پیشین مدتها گذشته بود و ملتها در خواب فرو رفته بودند. فتنه و فساد، جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می کشید و دنیا بی نور و پر از مکرو فریب گشته بود. برگهای درخت زندگی به زردی می گرائید و از میوه های آن چیزی نبود. آب حیات فرو خشکیده و نشانه های هدایت کهنه و ویران شده بود. پرچمهای هلاکت و گمراهی آشکار گشته بود و دنیا باقیافه زشتی به مردم می نگریست و با چهره های عبوس و غم آلود با اهل دنیا رویه رو می شد. میوه درخت دنیا در جاهلیت فتنه و خوراکش مردار بود. در درونش وحشت و اضطراب در بیرونش شمشیرهای ستم حکومت می کرد».

از کارهای اساسی و مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این راستا برهم زدن محیط بسیار بد جاهلیت بود تا زمینه ی هدایت و ارشاد برای انسانهایی که دارای عناد و لجاجت نبودند فراهم گردد. زیرا محیط خفقان گرفته و خواب آلود و غفلت زده ای که سرگرم گناه و معصیت است؛ خصوصا ظلم و ستم کاری شعارشان باشد مانعی بزرگی است که نمی گذارد کسی فکری درباره سعادت و کمال خود بکند.

ص: 293

لازم است پیامبری دلسوز و مهربان از جانب خدا بیاید و با تعالیم انسان ساز، مردم را از خواب غفلت بیدار و با تبلیغات گسترده اش محیط و فضای جامعه را عوض کند و آنان را از ظلمتها به سوی نور دعوت کند. این کار بسیار مهم و سنگینی بود که به دست توانای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و فرمان الهی انجام گرفت و با آمدن ایشان و ظهور دین اسلام، جاهلیت تاریک درهم فرو ریخت و نور وجود ایشان سراسر عالم را روشن کرد و امروز، دین اسلام و تعالیم عالیه ی آن به عنوان تمدنی بزرگ بر فراز همه عالم نور افشانی می کند.

5. علاج امراض روحی و روانی

یکی از اهداف مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر نجات مردم و جامعه ی بشری از ظلمتها به سوی نور و روشنایی، پرداختن به روح و روان مردم است که آنان را از مرضهای روحی و روانی معالجه کند. زیرا تا باطن انسانها از آلودگی ها پاک نشود هیچ جامعه ای هم اصلاح نخواهد شد.

پیامبران الهی بعد از بعثت سعی می کنند محیط را دگرگون نمایند و فضای جامعه را عوض کنند تا محیط برای کار بعدی آنان که پرداختن به افراد جامعه است آماده شود.

امیرالمؤمنین در توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«طیب دوار بطبه، قد احکم مراهمه، واحمی مواسمه، یضع ذلک حیث الحاجه الیه، من قلوب عمی، و آذان صمّ، و ألسنه بکم، متبع بدوائه مواضع الغفله، و مواطن الحیره؛ (1) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم طیب روحانی برای بیماران و طیبی سیار است. مرهمهای شفا بخش او آماده و ابزار داغ کردن زخمها را گذاخته است. برای شفای قلبهای کور و گوشهای

ص: 294

ناشنوا و زبانهای لال آماده و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان است».

شان یک طیب متبحر و حاذق دو چیز است: تشخیص دادن درد و بیماری و دادن داروی مناسب. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم طیبی حاذق بودند و همین دو کار را انجام دادند. هم امراض روحی و روانی مردم را می شناختند و برای مردم بیان می کردند و هم دارو و درمان مناسب را به آنان می دادند، همانگونه که طیب جسمانی بعد از شناسایی مرض به دو نوع درمان می پردازد یکی داروی مثبت و دیگری منفی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به همین روش بیماران روحی را معالجه می کردند، دستور مثبت ایشان همان دستور به واجبات و مستحبات اسلام است و دستورهای منفی آن حضرت هم دوری از محرمات و گناهان است. چون گناهان و محرمات الهی باعث دوری مردم از خدای متعال و معنویت است. مسلماً تا مریض دستورهای منفی را عمل نکند، دستو مثبت طیب نیز اثر لازم را نخواهد داشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با تعالیم عالیه اش توانستند در مدت اندکی بسیاری از بیماران روحی را که گرفتار شرک و بت پرستی بودند و در ظلم، کینه، کبر، خودپسندی، غرور و خودخواهی به سر می بردند معالجه نمایند و روح ایمان به خدا و اخلاق فاضله را در میان آن ها رواج دهند.

کسانی که حتی حاضر نبودند وقت ورود به خانه های خودسرشان را برای ورود به خانه خم نمایند، ولی در اثر زحمات رسول خدا وقتی کودک یتیمی را می دیدند بر روی خاک می نشستند و سر بچه یتیم را بر زانو می نهادند و دست بر سرش می کشیدند و او را نوازش می کردند و می گفتند پیامبر ما فرموده است که هر کس دست نوازش بر سر یتیمی بکشد به عدد هر تار مویی که از دستش بیرون می رود اجر حسنه نوشته می شود.

6. برقرار کردن عدالت اجتماعی

یکی از اهداف بسیار مهم برای تشریح اصل دین و فرستادن پیامبران از سوی پروردگار جهان، برقراری قسط و عدالت اجتماعی در میان مردم است. در اهمیت این هدف همین اندازه کفایت است که بسیاری از اهداف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بستگی به تأمین این هدف دارد. چون اگر عدالت اجتماعی در جامعه محقق شود می توان به اهداف اخلاقی و تربیتی پیامبران الهی دست یافت قرآن کریم می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) 1 .

«به تحقیق ما پیامبران را با معجزات روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا اینکه مردم، به عدالت قیام کنند و آهن را که قوت و نیروی قوی در آن است؛ و منافع بسیاری برای مردم دارد نازل کردیم تا با سلاح آهنین از عدالت دفاع کنند و تا خداوند معلوم کند چه کسی خدا و پیامبر او را در حالی که ندیده، یاری می کند. آری خداوند نیرومند و عزیز است.»

این آیه تشریح دین از راه فرستادن پیامبران و نازل شدن کتابهای آسمانی مانند تورات و انجیل و قرآن و میزان را که وسیله ی سنجش حق و باطل است و به منظور رسیدن به عدالت اجتماعی بیان کرده است تا خود مردم با اختیار خودشان به عدالت و قسط قیام کنند. و نیز به وسیله آهن آزمایش شوند و بدانند چه کسی خدا را یاری و چه کسی از یاری او مضایقه می کند.

ظاهر آیه کریمه این است که برقراری عدالت اجتماعی هدف و غرض است و از سه چیز فراهم شود که در آیه ذکر شده است: یکی فرستادن پیامبران با دلایل روشن که دلیل بر حقانیت آنان است و موجب این است که مردم به آنان ایمان بیاورند، دیگری نازل شدن کتابهای آسمانی که همان احکام و دستورهای فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که برای برقراری نظم و عدالت است سوم هم آفرینش آهن که علاوه بر منافع بسیاری که از قدیم تاکنون در زندگی بشر داشته است، وسیله دفاع در مقابل دشمنان اسلام است و نیز وسیله ای است برای برقراری عدالت در جامعه.

چون تمام مردم این گونه نیستند که با تبلیغ پیامبران و بیان احکام و قوانین قیام به قسط و عدالت کنند و حتی گاهی با آن، مقابله و مبارزه می کنند. در این زمان لازم است قدرت و قوتی باشد تا آنان را با زور، وادار به قسط و عدالت کنند و با قدرت جلوی موانع را بگیرند.

عدالت دارای دو معناست: اول آن عدالتی است که در علم اخلاق مطرح است و آن عبارت است از اعتدال و رعایت و حدّ وسط در هر چیزی که افراط و تفریط آن از رذائل اخلاق است و حد وسط عدالت است و اعتدال؛ مثلاً صفت شجاعت حدّ وسط است که افراط آن تهور و بی باکی است و طرف دیگر آن جبن و ترس است. و حد وسط آن، شجاعت است.

معنای دوم آن از معنای اول اخص است و آن عبارت است از متابعت و استقامت بر آنچه حق است و برقراری آن، عبارت است از اینکه هر کسی حقوق دیگران را اداء کند و مقابل این عدالت، ظلم است که آن عبارت است از تجاوز به حقوق دیگران و ایداء و اذیت و ضرر زدن به دیگران⁽¹⁾.

ص: 297

1- (1) ر. ک: کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء، علامه محمد حسن قزوینی، ص 360.

آنچه در آیه مورد بحث آمده همین معنی دوم است، چون باید خود مردم قیام به عدالت کنند که همان عدالت اجتماعی است. یک بخش از این عدالت در میزان و ترازوی سنجش اجناس در معاملات و داد و ستدهاست که لازم است هرکسی به عدالت وزن کند، چنانکه خداوند در سوره الرحمن می فرماید:

(وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ) 1 .

«و خداوند آسمانها را بر افراشت و میزان (وسیله سنجش) را وضع کرد تا شما هم در سنجیدنی ها خیانت نکنید و باید که وزن را با رعایت عدالت برقرار نمود، کم و زیاد نکنید».

مراد از میزان، همان چیزی است که به وسیله آن هر چیز موزون را می سنجید و وزن آن را اندازه گیری می کنند. منتهی میزان هر چیزی به حسب خود همان چیزاست؛ مثلا میزان حرارت سنجی چیزی است و میزان طول و عرض چیز دیگری، میزان گناه چیزی است و میزان طلا چیز دیگر، میزانی که با آن عقائد و اخلاق و گفتار و کردارها را می سنجند چیز دیگر است. و منظور از میزان در این آیه همان معنایی است که در سوره ی حدید بیان شد. از ظاهر این آیه استفاده می شود که میزان، هر چیزی است که به وسیله آن، حق از باطل و راست از دروغ و عدل از ظلم و فضیلت از رذیلت تمیز داده می شود.

چون شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین است که از ناحیه ی پرودگار چنین میزانی بیاورد. اما در آیه ی (وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ) منظور، ترازوهای

معمولی است که سنگینی‌ها را با آن می‌سنجند، و معنای آن این است که ما با وضع میزان، حق و عدل را در بین شما تقدیر کنیم و شما نیز باید در سنجش اجناس خود عدالت را رعایت بکنید. در حقیقت بخشی از عدالت اجتماعی که هدف پیامبران الهی است برقراری عدالت و قسط در تمام معاملات و داد و ستدهایی است که با میزان و سنجش سروکار دارد.

آن معنایی که از عدالت اجتماعی منظور است «اعطاء کل ذی حق حقه» است؛ یعنی هر صاحب حقی باید به حق خودش برسد و اگر نرسد درباره اش ظلم شده است که از نظر عقل و منطق و شرع مقدس اسلام و از دیدگاه تمام خردمندان جهان قبیح و محکوم است. و این معنا در تمام کارهای اجتماعی و سیاسی و غیره مصداق دارد.

اگر در مناصب و مشاغل اجتماعی عدالت رعایت شود، باید هر کاری و هر سمتی را به کسی بدهند که استحقاق آن را دارد و می‌تواند به آن قیام کند. و در امور سیاسی هم عدالت اقتضا می‌کند مصادر امور سیاسی برخوردار از علم و تقوا و عدالت و تدبیر باشند. در امور اقتصادی عدالت اقتضا دارد که در امر تولید و توزیع ثروت، حقوق همگان که در این جهت مساوی هستند رعایت بشود اگر در هر کدام از اینها به عدالت عمل نشود در حقیقت تجاوز به حقوق دیگران و در نتیجه مانع برقراری عدالت اجتماعی خواهد بود.

روشن است که عدالت اجتماعی همه جا به معنای مساوات نیست، بلکه در دادن حق به صاحب حق، رعایت اولویتها، استحقاقها و هر چیز دیگری است که موجب حق می‌شود. اگر این امور رعایت نشود، حق صاحب حق به او داده نشده است.

مسلم برقراری این نوع عدالت بسیار مشکل است و از این جهت است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«الحق اوسع الاشياء فى التواصف و اضيقها فى الثناصف(1)؛ عدالت گسترده ترين چيزها هنگام توصيف کردن و مشکل ترين چيزها هنگام عمل کردن است».

ولى اگر در جامعه اى به عدالت عمل شود، خيرات و برکات آسمان و زمين بر مردم نازل مى شود و جامعه اى که محور آن، عدالت باشد به سعادت و دنيا و آخرت با هم نائل مى گردند.

چنانکه در مباحث اخلاق رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم گذشت، ايشان پيوسته خودشان به عدالت عمل مى کردند و در اين فضيلت الگوى تمام مردم بودند و نيز به طور گسترده به آن امر مى نمودند و هر جا ظلمى واقع شده بود از آن جلوگیری مى کردند. شرکت ايشان در جريان حلف الفضول که در خانه عبدالله بن جدعان واقع شد نيز به همين منظور بوده است.

7. مبارزه با خرافات و سنت های غلط

يکى از راههاى موفقيت پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم برای رسيدن به تمدن اسلامى و اشاعه ي فرهنگ قرآن و اسلام، علاوه بر تبليغ اسلام مبارزه با خرافات و سنت های غلط و خلاف عقل بوده است، در عصر جاهليت سلسله اى از آداب و رسوم جاهلى در ميان مردم وجود داشت که وجهى برای امضاء و قبول آنها از طرف پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نبود، مانند اينکه هر وقت مى خواستند وارد خانه هاى خود شوند از پشت ديوار خانه وارد مى شدند نه از در خانه چنانکه قرآن مجيد نيز به اين مطلب اشاره کرده و فرموده است:

(وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ

ص: 300

(نیکی و خوبی این نیست که به خانه های خود از پشت دیوار آنها بیایید، بلکه برّ و نیکی این است که تقوای الهی را رعایت کنید و از درهای خانه ها به آن وارد شوید).

در این آیه خداوند به یکی از عادات و رسوم اجتماعی که خرافی بود و هیچ دلیل منطقی نداشت اشاره می کند و آنها را از این عمل نهی می کند و آن این بود که وقتی لباس احرام می پوشیدند از راه معمول به خانه نمی آمدند و معتقد بودند که شخص محرم نباید از در خانه وارد شود به همین دلیل از پشت دیوار خانه نقبی می زدند و به هنگام احرام فقط از آن راه وارد خانه می شدند. و آنها به این دلیل این کار را انجام می دادند که می گفتند این عمل یک عمل ننگ است چون یک نوع ترک عادت است و چون احرام ترک عادات می باشد باید با این ترک عادت تکمیل گردد. ولی قرآن می گوید ننگ در حقیقت در بی تقوایی است نه در عمل خرافی(1).

و تعجب این است که این عمل خرافی را جزء عمل نیک و تقوا می پنداشتند. ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این سنت و آداب غلط را طرد و مردم را متوجه خرافی بودن آن کردند.

ممکن است این آیه اشاره به سنت مشابه دیگری باشد و آن موضوع تکبر و خودخواهی آنهاست که اگر در خانه ی آنها از قد و قامت آنان کوتاهتر بود حاضر نبودند خم شوند و وارد خانه شوند یا کلنگ می طلیدند و در را خراب می کردند و یا از پشت دیوار خانه بالا می رفتند و این کار را نیک و موجب سرافرازی خود می دانستند.

نمونه دیگری از این خرافات را در سوره انفال مشاهده می کنیم. اعراب جاهلی با اینکه بت پرست بودند، در عین حال مدعی بودند که خدا را نیز عبادت می کنند و در اطراف کعبه معظمه اجتماع می کردند و دسته جمعی نعره می زدند و کف می زدند و نام این عمل را نماز می گذاشتند و نیز در هنگام طواف کعبه عریان می شدند و سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را نماز و حج و عبادت می گذاشتند و خداوند متعال می فرماید:

(وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً)¹.

«و نبود نماز آنان در نزد کعبه، مگر سوت و کف».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دعوت مردم به توحید الهی و پیروی از احکام و دستورهای خدا می نمود، و همان گونه که با شرک به خدا مبارزه کردند با امثال این خرافات هم مبارزه نمودند تا توانستند فرهنگ و تمدن اسلامی را پایه گذاری کنند که تاکنون رو به ترقی و بالندگی دارد و به پیش می رود و هم اکنون نیز تمدن و فرهنگی بالاتر از این تمدن بزرگ وجود ندارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سیره های عقلایی و آداب و رسوم اجتماعی را اگر توأم با خرافات نبود و برای جامعه اسلامی ضرر مادی و معنوی نداشت امضاء کرده اند و با آنها مخالفت نمی کردند مانند سیره وفای به عهدها و پیمانها و بسیاری از اقسام خرید و فروش و داد و ستدها.

قرآن با آیه شریفه (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ)² و نیز (وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ)³ تمام عقود و داد و ستدها را نیز امضاء کرده است، ولی بیعی را که مشتمل بر ربا باشد، با شرایط

خودش تحریم کرده است و نیز موضوعات و سائل دیگری که در این مبحث جای بیان آنها نیست.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

ذیقعدہ الحرام 1428 قمری مصادف با 26 آبان 1386 شمسی قم

علی محامد

ص: 303

1. قرآن کریم.

2. صدوق، «خصال»، ترجمه: آیت الله کمره ای، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، 1354 ش.

3. عاملی، شیخ حر، «وسایل الشیعه»، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1391 ق.

4. بحرانی، ابن میثم، «قواعد المرام فی علم الکلام»، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، 1406 ق.

5. مجلسی، علامه محمد باقر، «بحار الانوار»، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1430 ق.

6. مجلسی، علامه محمد باقر، «حق الیقین»، شرکت سهامی طبع کتاب تهران، 1347 ش.

ص: 305

7. عطاردی، عزیز الله، «مسند الامام الرضا عليه السلام»، مكتبة الصدوق، تهران، 1351 ش.
8. فیض کاشانی، ملا محسن، «التفسیر الصافی»، کتاب فروشی محمودی، بی تا.
9. ابن کلبی، «الشفای بتعریف المصطفی»، دارالکفر، بیروت، بی تا.
10. قمی، شیخ عباس، «مفاتیح الجنان»، کتاب فروشی محمدحسن علمی، بی تا.
11. ابن هشام، «السیره النبویه»، دارالقلم، بیروت، بی تا.
12. طبرسی، علامه، «اعلام الوری باعلام الهدی»، 1338 ش.
13. اربلی، «کشف الغمه فی معرفه الائمه»، دار الاضواء، بیروت، 1405 ق.
14. ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1408 ق.
15. قمی، شیخ عباس، «منتهی الآمال»، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، 1338 ش.
16. یعقوب بن واضح، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه دکتر: آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، 1362 ش.
17. طبری، «تاریخ طبری»، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران، 1352 ش.

18. مجلسی، علامه محمد باقر، «حیات القلوب»، کتاب فروشی اسلامیة تهران، بی تا.
19. سید رضی، «نهج البلاغه»، ترجمه: فیض الاسلام، چاپ آفتاب، تهران، 1362 ش.
20. ابوزهره، محمد، «خاتم پیامبران»، مترجم: حسن صابری، آستان قدس رضوی، 1373.
21. شکیب، ارسلان، «تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا»، مترجم: علی دوانی، بی تا.
22. زیدان، جرجی، «تاریخ تمدن اسلام»، مترجم: علی جواهر کلام، امیر کبیر، تهران، 1373 ش.
23. مطهری، مرتضی، «خدمات متقابل اسلام و ایران»، انتشارات صدرا، قم، 1357 ش.
24. بهشتی، سید محمد حسینی و همکاران، «شناخت اسلام»، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، بی تا.

25. کلینی، محمد بن یعقوب، «اصول کافی»، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، 1392 ق.
26. سید مرتضی، «الذخیره فی علم الکلام»، انتشارات اسلامی، قم، 1411 ق.
27. علامه حلی، «کشف المراد»، مکتبه المصطفوی، قم، بی تا.
28. طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، مؤسسه اعلمی، بیروت، 1393 ق.
29. ابنشهر آشوب، «مناقب آل ابی طالب»، مؤسسه انتشارات علامه، قم، بی تا.
30. احمد بن علی بیهقی، «دلایل النبوه»، المکتبه العلمیه، بیروت، 1405 ق.
31. طبری، احمد بن ابی طالب، «الاحتجاج»، مؤسسه اعلمی، بیروت، 1403 ق.
32. خویی، سید ابوالقاسم، «البيان فی تفسیر القرآن»، المطبعه العلمیه، قم، 1394 ق.
33. مکارمشیرازی، آیت الله ناصر و جمعی از نویسندگان، «تفسیر نمونه»، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1353 ش.

34. طبرسی، علامه، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، چاپ صیدا، بیروت، بی تا.
35. ابن اثیر، «البدایه و النهایه»، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
36. لاهیجی، ملا عبدالرزاق، «گوهر مراد»، کنگره حکیم لاهیجی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1372 ش.
37. سیوطی، جلال الدین، «الخصائص الکبری»، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1405 ق.
38. فیض کاشانی، ملا محسن، «المحججه البیضاء»، انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
39. مکارمشیرازی، آیت الله ناصر، و جمعی از نویسندگان، «پیامقرآن»، انتشارات نسل جوان، قم، 1374 ش.
40. ابن هما، غیاث الدین، «تاریخ حبیب السیر»، کتابخانه خیام، تهران، 1333 ش.
41. گروهی از دانشمندان غیر مسلمان، «تاریخ تمدن عرب و مبانی آن در شرق»، بی تا - بی جا.

42. طوسی، شیخ محمد بن حسن، «تهذیب الاحکام»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365 ش.
43. مفید، محمد بن نعمان، «الاختصاص»، مکتبه البصیرتی، قم، بی تا.
44. کلینی، محمد بن یعقوب، «روضه کافی»، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1389 ق.
45. الطبرسی، ابی نصر حسن بن فضل، «مکارم الاخلاق»، مطبعه الاعلمی، بیروت، 1392 ق.
46. نراقی، محمد مهدی، «جامع السعادات»، مطبعه النجف الاشرف، 1383 ق.
47. برقی، احمد بن محمد، «المحاسن»، المجمع العالمی لاهل البيت، قم، 1413 ق.
48. قمی، حاج شیخ عباس، «سفینه البحار»، کتابخانه سنائی، تهران، بی تا.
49. مفید، محمد بن محمد النعمان، «اوائل المقالات»، مکتبه حقیقت، تبریز، 1371 ش.
50. طریحی، فخرالدین، «مجمع البحرین»، نشر الثقافه الاسلامیه، الطبعة الثانيه، 1408 ق.

51. مصباح، محمد تقی، «معارفقرآن»، استفاده از جزوه درسی ایشان.

52. سلیم بنقیس، ابوصادق، «کتاب سلیم بنقیس»، تحقیق: شیخ محمد باقر انصاری، بی جا، بی تا.

53. سرخسی، محمد بن ابی سهیل، «المبسوط»، دارالفکر، بیروت، 1421 ق.

54. قزوینی، علامه محمد حسن، «کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء»، کنگره بزرگداشت ملا مهدی و ملا احمد نراقی، قم، 1380 ش.

55. پاینده، ابوالقاسم، «نهج الفصاحه»، جاویدان، 1374 ش.

56. ورام بن ابی الفراس، ابوالحسین، «مجموعه ورام»، مطبعه فقیه، قم، بی تا.

57. حرّانی، شیخ ابو محمد، «تحف العقول»، ترجمه و تحقیق: صادق حسن زاده، انتشارات آل علی، 1382 ش.

58. عاملی: شیخ حر، «الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه»، مکتبه المفید، قم، بی تا.

59. شعار، جعفر، «گزیده قصاید سعدی»، نشر علم، تهران، 1373 ش.

60. انصاری، شیخ مرتضی، «کتاب المکاسب»، مؤسسه الهادی، قم، 1417 ق.

61. نوری، میرزا حسین، «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»، مؤسسه آل البيت، الطبعة الثانية، بی جا، 1408.

62. گوستا و لوبون، «تمدن اسلام و عرب»، ترجمه: محمد تقی فخر داعی گیلانی، گنجینه، تهران، بی تا.

ص: 312

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

